

**جامعه‌شناسی گفتمان
سوگ و عزای حسینی**

۱) موالات، شفاعت و نجات



پیوند تراژدی درد و اندوه با آموزه‌های و نجات، یکی از عوامل مهم رشد و گسترش مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام در عراق به شمار می‌رود. در واقع این پیوند در شخصیت امام حسین علیه السلام و جریان شهادتش ذر کربلا صورت پذیرفته و از او سمبلی برای نجات شیعه ساخته است. روشن است که اسلام سنی در طول تاریخ خود به اندازه اسلام شیعی با آموزه نجات آشنایی نداشته و با آن پیوند برقرار نکرده است. تحلیل این واقعیت از نگاه جامعه‌شناسی به تاریخ نظام حاکمیت اسلامی از دیدگاه اهل سنت مربوط می‌شود. اسلام در مدت زمانی کوتاه به سرعت در سرزمینهای گسترده‌ای منتشر شده و سپس دستگاه خلافت اسلامی به طور رسمی در دست امویان و پس از آن عباسیان و در نهایت عثمانیان افتاد. اینان خود در یک تقسیم بندی کلی از اهل سنت محسوب شده و بسیاری از سنیان به مشروعیت خلافت آنها معتقد هستند و لذا بدیهی است که پیدایش اندیشه نجات و آموزه شفاعت در این فضا چندان ضروری به نظر نمی‌رسد. بر همین اساس اهل سنت و حتی عرفا و متصوفه آنها، اهمیت چندانانی به تراژدیهای درد و اندوه و عقیده به نجات بخش الهی نمی‌دهد.

اسلام را از نگاه تحلیلهای زبان‌شناختی می‌توان به گونه‌ای به آموزه «نجات» پیوند داد. این واژه به معنای «تسلیم در برابر خدای یگانه» بوده و با سلام به معنای «ایمنی و

سلامتی» هم‌ریشه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان وعده روز آخرت را داده و برای هر شخصی در برابر خداوند، مسؤولیتی قائل شده است. این گفتار پیامبر از نگاه اهل سنت به مفهوم حساب‌رسی تک تک افراد به تنهایی در برابر خداوند و بدون هیچ واسطه‌ای است. براساس این دیدگاه دیگر مفهوم «نجات‌بخش الهی» به شکلی که نزد شیعه و بسیاری از ادیان و آیینهای دیگر مطرح است معنا پیدا نمی‌کند. بنابراین برای بررسی این تصور و باور لازم است به قالب مفهومی «شفاعت» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام توجه نموده و همچنین دیدگاه صالحان، اولیا و عامه اهل سنت و نه دستگاه رسمی این مذهب را در این باره بشناسیم.

از حیث تاریخی، شیعه برای نخستین بار به طرح آموزه «نجات الهی» در اسلام پرداخته و آن را در پیوندی دو سویه با تراژدی کربلا مرتبط ساخته است. شفاعت نزد خداوند از مسؤولیتهای پیامبر اکرم و امامان اهل بیت بوده که حاملان «لطف الهی» برای بشر می‌باشند و لذا خداوند برای نجات بشریت در روز قیامت، آنان را بر همه انسانها برتری بخشیده و اظهار مودت نسبت به آنان و طلب شفاعت از آنها را راه نجات قرار داده است. تراژدی دردناک شیعه با شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا و سرکوب تاریخی شیعیان علی و ناکامی آنها در تحقق اهداف و آرمانهایشان آغاز گشته و موجب پیدایش اندیشه «درد و اندوه نجات‌بخش» شده و آن را به صورت عملی در قالب «فداکاری و شهادت» به واقعیتی اجتماعی بدل ساخت. در واقع مصیبت حسین علیه السلام در این بود که خود و اهل بیت و یارانش در موقعیتی محنت‌بار و بسیار سخت واقع شده و برای خود راه نجاتی به جز ایثار و فداکاری نمی‌دیدند. بدین ترتیب قیام حسین علیه السلام و شخصیت و اهداف و قهرمانیها و فداکاریهایش با درد و اندوه آمیخته شده و آن نیز با امید و امید نیز با اعتقاد به نجات و رهایی نهایی پیوند خورده است. در حقیقت اراده الهی بر این مقرر گشته بود که بشریت عاجز از غلبه بر دردهای خویش را به وسیله دردی از نوع دیگر به نجات رسانده و اندوه ناشی از شهادت حسین علیه السلام را با نجات از آلام دیگر پیوند دهد. بر این اساس، شهادت همان راه شفاعت و خلاص محسوب شده و امام حسین علیه السلام خود در این میان، کشتی نجات به شمار می‌آید؛ چرا که خود را برای نجات بشریت قربانی ساخته و با صبر و

اراده و ایثار به استقبال شهادت رفته و خانواده و یارانش را نیز فدا ساخت و بدین‌گونه فرایند شهادت، زمینه‌ساز پیدایش پیش‌فرضهای آرمانی و انگیزه‌های تاریخی احساس درد و عذاب به شمار می‌رود.

از سوی دیگر اعتقاد به شهادت داوطلبانه و مصیبت‌بار امام حسین علیه السلام در راه حق و عدالت با جایگاه و نقش امام حسین علیه السلام در شفاعت شیعیان و دوستدارانش در قیامت پیوند خورده است. این پدیده به روشنی و به گونه‌های مختلف در مراسم عزاداری و همچنین ادعیه و زیارتنامه‌ها جلوه می‌کند. بر مبنای برخی احادیث نبوی که شیعه بر آنها تأکید می‌کند، پیامبر اکرم به ام سلمه از همسران آن حضرت گفته بود: حسین نزد خداوند از مرتبه‌ای والا برخوردار است که هیچ آفریده دیگری به آن نمی‌رسد؛ او در روز قیامت شیعیان را شفاعت کرده و مهدی نیز از فرزندان او خواهد بود.^۱ بنابر روایتی دیگر امام حسین علیه السلام پیش از خروج به همراه خانواده و یارانش از مدینه به زیارت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و در آنجا می‌فرماید: «چگونه شیعیان خود را (در روز قیامت) فراموش کنم، در حالی که من خود را برای آنان فدا ساخته‌ام».^۲ از این رو در مراسم‌های عزاداری به این عبارت برمی‌خوریم و یا در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم: «ای حسین... ای کشتی نجات» و بدین ترتیب امام حسین علیه السلام به وسیله شهادت، نقش شفیع را در قیامت یافته است. این تصور در یک اسطوره به روشنی بیان شده است. فرشتگان در روز عاشورا برای یاری امام حسین علیه السلام به کربلا آمده و به ایشان عرض کردند: ما از شیعیان و یاران تو و کاملاً در اختیار شما هستیم؛ پس به ما دستور ده تا دشمنانت را نیست و نابود کنیم. امام حسین علیه السلام در پاسخ به آنها فرمود: «اگر این‌گونه شود پس دیگر چه کسی این مخلوقات شقی را مورد آزمایش و امتحان قرار دهد و چه کسی در قبر من خواهد آرمید. همانا خداوند از آغاز آفرینش آسمانها و زمین مرا به این منظور اختیار کرده و مرا پناه شیعیان و دوستدارانم قرار داده و نماز و اعمال نیک آنان را به واسطه من مستجاب گردانیده است. خداوند، کربلا را مکانی امن در دنیا و آخرت قرار داده و مرا شفیع

(۱) سید محسن امین، المجالس السنیه، ص ۵۳.

(۲) محمود صبحی، همان، ص ۳۳۶.

شیعیان و دوستدارانم در قیامت قرار داده است».^۱ از سوی دیگر اعتقاد به شهادت امام حسین و ایثار جانش از روی اراده و اختیار بیانگر این معناست که او برای تثبیت و تحکیم آرمانهایش به مبارزه با ظلم و استبداد پرداخته و خود را برای رهایی مسلمانان از حکومت ستم‌گرانه یزید فدا ساخت. شیخ محسن ابوالحب (متوفی ۱۳۰۵هـ) این مضمون را در بیت شعری چنین آورده است:

اگر دین محمد استوار نآید - جز به کشتن من پس ای شمشیرها مرا بگیرید^۲
 امام حسین علیه السلام در این تصور حماسی به عنوان نجات‌بخش امت اسلامی و مدافع سرسخت آن به شمار می‌رود؛ حال که اسلام جز با شهادت او استوار نمی‌شود، پس او نیز به اختیار خویش سرنوشت خود را شهادت و قربانی گشتن قرار داد. این باور در بسیاری از احادیث و روایات مطرح شده و از پایان عصر اموی و آغاز دوره عباسی به صورت عاملی محرک برای رشد و گسترش آموزه «نجات‌بخش الهی» درآمد. این آموزه که محوری مهم در نظام اعتقادی شیعیان به شمار می‌آید به تدریج از ابعادی مختلف و گاه صبغه‌ای تخیلی و اوتوپییایی برخوردار گشت.

اضافه بر عوامل فوق، انگیزه‌های دیگر نیز در اقدام امام حسین علیه السلام به قربانی ساختن خویش و خانواده و یارانش قابل تصور است. دین اسلام با به قدرت رسیدن یزید بن معاویه به وضعیتی دچار گشت که امام حسین علیه السلام را وادار ساخت به یک عمل انقلابی غیر قابل برگشت دست زند و وضعیت اسفبار موجود را تغییر دهد. از این رو خواهان فروپاشی حکومت یزید مستبد و جنایتکار شده و چنین می‌گوید: «همانا من از روی هوا و هوس خروج نکرده‌ام و خواهان فساد و ستم نیستم؛ بلکه برای اصلاح امت جدم قیام کرده و در صدد امر به معروف و نهی از منکر بوده و می‌خواهم از راه و منش جدم و پدرم پیروی نمایم...» صادق اعرجی در شعری عامیانه و مردمی، این انگیزه را به تصویر کشیده است. او این شعر را در محرم ۱۹۶۸م در صحن حرم امام کاظم علیه السلام خوانده بود:

آیا از انقلاب آن مظلوم آگاهی - و نسبت به اهداف و آرمانهایش شناخت داری

(۱) شرف‌الدین، همان، ص ۷۹-۸۰.

(۲) سلمان‌هادی طعمه، تراث کربلا، ص ۱۵۶.

او هنگامی که ظلم و ستم را عالمگیر دید - و توده‌ها را در شرف هلاک و نابودی خود منفجر شده و شمشیرش را برهنه ساخت - و دستان ستمگران را از بیخ و بن برکند

و فریادش را در جهان طنین انداز ساخت

هیچ مبارزی مانند او برنخاسته - که توده‌ها و مجاهدان را رهبری کند

به خود گفت که چگونه - در برابر اشرار تن به ذلت دهم

نفس او بدو گفت: ای حسین - مقاومت و اصرار را پایان ده

چگونه می‌خواهی به این عمل انتحاری دست زنی

براساس مجموع این تصورات و مفاهیم، حوادث این جهان و مخلوقات آن همگی از ازل به مشیت الهی معین شده و سرنوشت جهان هستی و زندگی تک‌تک آفریده‌ها و تاریخ بشریت از ازل نوشته شده است که از جمله آنها شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا است. این واقعه یکی از اسرار جهان به شمار می‌رود که کسی جز خداوند و راسخان در علم از آن آگاهی کامل نمی‌یابد. جبرئیل نیز از دیرباز خبر شهادت حسین علیه السلام را به پیامبر رسانده و جزئیات آن را برای پیامبر توصیف کرده بود؛^۱ همان گونه که پیامبران پیشین همچون: آدم و موسی از شهادت حسین علیه السلام در کربلا آگاه گشته و بر او اندوه و گریه کرده بودند. عیسا مسیح نیز کشندگان حسین را نفرین نموده و بنی اسرائیل را نیز به لعن آنها سفارش کرده بود. یعقوب و یوسف هم دانسته بودند که حسین علیه السلام و فرزندانش بسیار بیشتر از مصایبی که به آنان رسید، درد و رنج خواهند کشید. همچنان که حوا و راحیل و مریم نیز از رنج‌ها و آلام فاطمه زهرا (س) آگاهی یافته بودند.

در داستانی دیگر به واقعه‌ای درباره ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل بر می‌خوریم: هنگامی که ابراهیم تصمیم گرفت فرزندش اسماعیل را در محراب کعبه قربانی کند به ناگاه جبرئیل بر او پدیدار گشته، خبر آورد که خداوند اراده کرده قوچی به جای اسماعیل قربانی شود؛ زیرا حسین علیه السلام با قربانی ساختن خویش و شهادتش در کربلا بشریت را

نجات خواهد داد.^۱ و بدین گونه شهادت امام حسین علیه السلام نیز همچون عمل مخلصانه ابراهیم در ارتباط با مفاهیم طاعت، پاداش و نجات قرار می‌گیرد. در روایتی دیگر نیز آمده که جبرئیل به پیامبر اطلاع داده بود باید فرزندش ابراهیم یا نواده‌اش حسین را برای نجات بشریت قربانی سازد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حسین علیه السلام را بدین منظور برگزید. بنابراین مشیت الهی از دیرباز بر این قرار گرفته که حسین علیه السلام منجی بشر گردد و با فداکاری خود به اراده ازلی خداوند جامه عمل بپوشاند.

خطیبی در یکی از مجالس حسینی به حدیثی شریف اشاره می‌کند که روز شهادت امام حسین علیه السلام یعنی روز عاشورا در لوح قدر معین شده بود و لذا هنگامی که حسین علیه السلام به نزدیکی سرزمین کربلا رسید فرمود: «روزی را که در لوح قدر معین کرده‌اند نمی‌توان با فدیة یا به گونه‌ای دیگر تغییر داد».^۲ جبرئیل نیز بر پیامبر وحی آورده بود که دو نواده تو به دست دشمنان زبونت کشته خواهد شد؛ ولی نه بدان دلیل که حدود الهی را مورد تجاوز قرار داده‌اند، چرا که فرزندان رسول خدا به هیچ‌گونه عصیان و گناه آلوده نمی‌شوند. «آه ای نادانان جهان، آنها خود را فدا می‌سازند تا ملت‌های مسلمان بر روی زمین را نجات دهند و از آن رو که پیشانی شهید ابد الدهر به انوار الهی درخشان باشد و این برهانی است بر این که خداوند آن دو را برگزیده تا گناهان ملت‌ها را محو و پاک سازد».^۳

در حدیثی دیگر از پیشگویی‌های مکرر پیامبر درباره حسین علیه السلام و شهادتش در این جهان و شفاعتش در قیامت، ذکر به میان می‌آید. امام حسین علیه السلام خود نیز در پاسخ به محمد حنفیه که او را به انصراف از عزیمت به کربلا توصیه نموده بود، می‌فرماید: «پیامبر خدا در خواب به من فرمود: «ای حسین به راه بیفت که خداوند تو را برای شهادت گزیده است...»^۴ این دیدگاه در برخی قصاید و اشعار مردمی انعکاس یافته است. شیخ کاظم منظور در شعری از زبان قاسم بن حسن نقل می‌کند که او خطاب به مادرش از ضرورت شهادت و فدای جان در راه مسلمانان یاد کرده و ایثار جان را واجبی مهم که

(۱) ر.ک: Strothmann, E. I. Ta'ziyah, s. 770.

(۲) شرف الدین، المجالس الفاخرة، ص ۷۷.

(۳) Strothmann, s. 770, Ghodzko, Theatre Persien.

(۴) شرف الدین، همان، ص ۷۷.

جاودانگی دنیا و آخرت را به دنبال دارد شمرده است:

احکامی بر من واجب گشته است - و مسؤولیت شهادت را باید ادا نمایم
و گره‌ها و مشکلات روزگار را - باید به شمشیرم بازگشایم
قامت دین اسلام را - با خون خویش رنگ آمیزی کنم
و قلب محزون تو را شفا دهم - و نام خود را در این صحرا به ثبت رسانم
با خونی که از من بر زمین جاری می‌شود
و شرافت جاودان را در دو جهان به دست آورم - و سرانجام در بهشت همدیگر را
خواهیم دید

مادرش نیز به هنگام وداع چنین می‌گوید:

قاسم این نوجوان اسلام - فرزندی ای نور چشمانم
تو را فدایی حسین می‌خواهم - که به خونت تسلی‌ام دهی
خطیبی در یکی از مجالس حسینی از ساعت وداع زینب یاد می‌کند که زنان و
کودکان همگی در کنار او ایستاده‌اند و به ناگاه امام سجاد علیه السلام خطاب به جد خویش
علی علیه السلام می‌فرماید: «ای استقامت و همت حیدری آیا می‌دانی که شهادت ما از پیش
مقرر گشته و در لوح قدر نگاشته شده بود». سپس رو به عمه‌اش زینب (س)
می‌فرماید: «و اما تو را به اسیری خواهند برد؛ پس برای غربت و آزار آماده و مهیا
باش و به استقبال برادرزاده‌هایت برخیز و مطابق آن چه در لوح قدر بر تو مقرر
گشته به راه خود ادامه ده».

شاید بتوان میان اندیشه «نجات و شفاعت» در ماجرای مصایب، فداکاری و شهادت
امام حسین علیه السلام با دیدگاه مسیحیت درباره نجات نهایی بشریت به دست عیسا مسیح
رابطه برقرار کرد. آنان عیسی را کسی می‌پندارند که برای نجات بشریت آگاهانه خود را فدا
ساخت. عهد جدید درباره عیسی علیه السلام اعتقاد دارد که او نه فقط یک پیامبر و بلکه منجی
بشریت بوده است. به همین شکل درباره امام حسین علیه السلام گفته می‌شود که او واسطه و
شفیع و منجی دوستدارانش در روز قیامت بوده و او همچون مسیح علیه السلام بدون هیچ گناه و

خطایی خود را به منظور نجات انسانها قربانی ساخت.^۱ این تصور در برخی روایات و احادیث نیز یافت می‌شود. از امام صادق علیه السلام نقل می‌شود که فرمود: «هیچ نوزادی به جز عیسی و حسین در شش ماهگی زاده نشده است». این تقارب و تشابه در ولادت در ارتباط با شخصیت فوق بشری آن دو قابل درک و تحلیل است. به تعبیر روشن تر میان بشر طبیعی و فوق طبیعی تفاوت گذاشته شده و آن دو از سنخ بشر فوق طبیعی دانسته شده‌اند.

در حدیثی دیگر آمده است: «امام حسین علیه السلام به صورت طبیعی از سینه مادرش شیر نخورده است و بلکه از زبان مبارک جدش رسول خدا شیر می‌نوشید.»^۲ همان گونه که برخی ادعا کرده‌اند امام حسین علیه السلام همچون دیگران نمرده است و بلکه همچون عیسا مسیح به پندار مردم چنین آمد.^۳ مشابه این سخن در روایتی از امام حسین علیه السلام آمده است: «دلیلی ندارد که مرگ مرا مصیبت بینگارید؛ بلکه شهادت من وسیله سعادت گنهکاران از شیعیانم است».^۴ بر همین اساس اعتقاد برخی از خاورشناسان همچون «میتز» آن است که شیعه و همچنین عرفا و متصوفه در اسلام از یک آبشخور منبعث شده‌اند و آن «فلسفه گنوسی-مسیحی» است.^۵ اندیشه گنوسی به نوعی فلسفه عرفانی گفته می‌شود که به تجرد و روحانیت نفس اعتقاد داشته و دستیابی به شناخت کامل را تنها از طریق الهام و مکاشفه ممکن می‌شمرد. مسیحیان از دوره قرون وسطی در روز عید پاک به برگزاری نمایشی مذهبی تحت عنوان «نمایش مصایب» می‌پردازند و در آن، صحنه‌هایی اندوه‌بار از داستان حضرت مسیح علیه السلام به هنگام دستگیری و محاکمه و شکنجه به نمایش گذاشته می‌شود. در اولین جمعه پس از عید پاک نیز که به «جمعه حزن

(۱) Müller, H, s. 152.

(۲) کامل شیعی، الصلة بین التشیع و التصوف، ص ۹۴.

(۳) ر.ک: Mez, A.; Die Renaissance des Islam, 1968, s. 59.

(*) این ادعا در اندیشه هیچ فرقه اسلامی شناخته شده‌ای مشاهده نمی‌شود؛ ظاهراً این سوء تفاهم از برخی روایات و حکایت برای خاورشناس مزبور پدید آمده است. (مترجم)

(۴) صبحی، همان، ص ۳۴۴.

(**) شباهت این گفتار با ادعای غیر مستدل سابق، چندان آشکار نیست. (مترجم)

(۵) Mez, s. 59.

و اندوه» مشهور است مسیحیان جهان به یادبود بر صلیب رفتن مسیح توسط یهود و خروج در روز سوم برای تکمیل نبوت خویش به برگزاری برخی مراسمهای مذهبی می‌پردازند. از آن جمله، برپایی برخی از دسته‌ها به همراه صلیبها و پرچمها و نوشته‌جات می‌باشد که به ویژه در شهرهای ایتالیا و اسپانیا مرسوم است. شرکت‌کنندگان در این مراسم با تکه چوبهایی تیز و خشن بر پاهای خویش زده و آنها را تا سرحد خونریزی می‌خراشند تا خود را با دردها و مصایب حضرت مسیح ﷺ همراه سازند. کانال تلویزیونی الجزیره در ۱۹۹۷/۳/۲۹م فیلمی مستند از مراسمهای عید پاک در فیلیپین به نمایش گذاشت که مجموعه‌ای از مردان در قالب یک دسته عزاداری به مناسبت مصایب مسیح ﷺ با طنابهایی خشن و گره خورده به شدت بر پشت خویش می‌زدند به طوری که پوستهای کمرشان پاره شده و خون از آن جاری بود. همان گونه که ملاحظه می‌کنید صرف نظر از اهداف متفاوت این مراسمها با دسته‌جات زنجیرزنی روز عاشورا، شباهت فراوانی میانشان برقرار است.

گروهی از خاورشناسان به استناد برخی منابع تاریخ اسلام نقل می‌کنند که عده‌ای از مردم در قرن دهم میلادی درباره امام علی ﷺ معتقد شدند که او عیسای دوم است؛ علی نیز همچون عیسی ﷺ مردگان را زنده می‌کرد و او نه تنها یک انسان بلکه خدا نیز بود. خطیب بغدادی از علی ﷺ نقل می‌کند که او با جمجمه‌های مردگان سخن می‌گفت. قمی از مجتهدین بزرگ شیعه (متوفی ۹۶۶م) به این نکته اشاره می‌کند که «هرگاه آسمان را سرخ رنگ و خونین دیدید و یا خورشید را در افق همچون عبایی قرمز مشاهده کردید پس سزاوار است به یاد حسین ﷺ افتید» از سوی دیگر برخی نیز با مقایسه حضرت زهرا(س) با مریم(س) او را نیز «عذرای مقدسه و بتول» توصیف کرده‌اند. «میتز» از این نیز تجاوز کرده و با ایجاد ارتباط میان «عاشورا» و «جمعه حزن و اندوه» می‌گوید: «بسیاری از مظاهر رهبانیت در جمعه اندوه همانند آنها در مراسمهای روز عاشورا مشاهده می‌شود»^۱ برخی نیز به مقایسه امام مهدی(عج) با عیسا مسیح پرداخته‌اند. کاظم منظور در یکی از اشعار خویش درباره امام مهدی(عج) می‌گوید که او

همچون حضرت مسیح علیه السلام به هنگام ولادت در گهواره سخن گفت و مانند او به خواندن همه کتابهای آسمانی پیامبران گذشته پرداخت و در عین حال مهدی را از حواریان همه انبیا می‌شمرد. اندیشه «شفاعت و نجات» در قصیده دیگری از سید صادق اعرجی چنین منعکس شده است: خون گرانقدر شهیدان هنوز در هر جای این جهان جاری است و صدای آن به گوش همه غافلان و به خواب‌رفتگان می‌رسد؛ چراکه صدای شهید هیچگاه خاموش نشده و آرام نمی‌گیرد و زخمهای او نیز التیام‌پذیر نیست و او تا ابد چراغی فراروی مردان قهرمان و شجاع و نمادی برای هدایت به سوی خیر و صلاح است.

خون تو ای تشنه لب - فریادی است در هستی

جهانی را در می‌نوردد - حادثه‌ای پنهان ناپذیر

فریادی در هستی

انفجار خونین در کربلا - برای اصلاح جهان

طنینش را بشنو ای حسین - که غافل به خواب رفته را تکان می‌دهد

در گوش جهانیان طنین اندازد - هر که آن را تصور کند به لرزه می‌آید

کربلا جهان را لرزانده است - و سد راه هر ستمگری گشته است

سمبلی فروزان گشت - برانگیزاننده مردان شجاع

به نیکی رهنمون می‌سازیم - و نوایی در جهان باقی می‌سازیم

فریادی در هستی

از آن چه گذشت به دست می‌آید که پیوندی میان امام حسین علیه السلام و حضرت

عیسی علیه السلام در نگاه توده شیعه برقرار است که در ابعاد مختلفی قابل بررسی است؛ ولی نه از

آن روی که میتز می‌پنداشت مراسم عاشورا از مراسم عید پاک و جمعه اندوه برگرفته شده؛

بلکه براساس دیدگاه اسلام نسبت به حضرت مسیح علیه السلام و قداستی که قرآن و روایات

اسلامی برای او قائل شده است.

۲) آداب و رسوم گریه‌زاری و اندوههای گروهی

گریه بر امام حسین علیه السلام نقش مهم و ویژه‌ای در فرایند شفاعت و نجات ایفا می‌کند. گریه نوعی بیان حزن و اندوه شدید به خاطر از دست دادن عزیز و دوست داشتنی است که در عین حال موجب تسلاهی خاطر و آرامش روحی انسان و کاهش رنجهای او می‌گردد. گریه بر حسین علیه السلام براساس روایات، یکی از شرایط مهم در طلب شفاعت به شمار رفته و از سوی دیگر راهی برای ابراز محبت و وفاداری به اهل بیت و همراهی با رنجها و مصایب آنان و شیعیانشان است. در واقع «هیچ مسلمان شیعه‌ای نمی‌تواند بر امام حسین علیه السلام گریان نباشد؛ زیرا قلب او خود حقیقتاً مزاری زنده برای حسین بر خاک فتاده است. پس بر هر دوستدار اهل بیت لازم است که لا اقل به اندازه یک قطره اشک در طول حیات خود بر حسین علیه السلام بگرید که هر یک از این قطره‌ها سبب نجات از آتش است».^۱ معمولاً سخنرانان مجالس حسینی و سرایندگان و نوحه‌خوانان در دسته‌جات عزاداری، مستمعین خود را به گریه و زاری بر حسین علیه السلام وامی‌دارند؛ چرا که گریه همان راه شفاعت و نجات در روز قیامت است. روایات و احادیث متعددی در این باره نقل شده که یکی از آنها درباره اهمیت گریه بر حسین علیه السلام می‌گوید: «خداوند هر که را بر حسین بگرید یا بگریاند در بهشت جای می‌دهد».^۲ این حدیث شریف به امام سجاد علیه السلام منسوب است که امام چهارم و تنها مرد بازمانده کربلا است. او به دلیل بیماری شدید قادر به شرکت مستقیم در جنگ نبود. امام زین العابدین علیه السلام به هنگام بازگشت از سفر شام در کربلا به همراه کاروان اسرا به زیارت قبر پدرش حسین رفته و از سوز جان بر آن مزار شریف گریه‌ها کرد. کاظم منظور در قصیده «جابر یا جابر» به شرح حال ملاقات این امام همام با جابر انصاری از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته است. این ملاقات در نخستین اربعین امام حسین علیه السلام صورت گرفت. امام سجاد در این قصیده از مصایب دردناک کربلا یاد کرده و قتل و کشتار و اسارت

(۱) شرف الدین، همان، ص ۲۰.

(۲) مقتل مقوم، ص ۱۰۴ و شرف الدین، ص ۲۰.

اهلبیت را برای او تشریح می‌کند. قصیده مزبور در تاسوعای سال ۱۳۸۸ هـ مصادف با ۱۹۶۸/۳/۸ م توسط نوحه‌خوان معروف «حمزة الصغير» در سخن امام کاظم علیه السلام خوانده شد:

جابر ای جابر - ندانستی که در کربلا چه گذشت
وقتی که حرم را به آتش کشیدند
حرم از این عمل ننگین به جوش آمده - و اهل خود را طلب می‌کرد

* * *

جابر آیا در این مصایب جانکاه به یاریم نمی‌آیی
کاش می‌دیدید تیر شماتت اعدا چگونه چشمانم را تیره ساخت
و این گنبد کبود چه تیرهایی که به من نشانه نگرفت
من در بستر درد و بیماری آرمیده بودم - و هر لحظه به تیری مجروح می‌گشتم
آه خدایا از صدای زنان و کودکان حرم - حریم من نیز با شکستن حریم آنان
شکسته شد

جابر ای جابر، روزگار با که به انصاف رفتار کرد
آنان حرم را به آتش کشیدند
آتش روزگار را چه کس می‌تواند خاموش سازد

* * *

واویلای حرم در کربلا بر تو واویلا کند
از آن قتلگاهی که روزم را سیاه کرد
مصیبت‌هایی که بیچاره‌ام کرد و تو را تحمل شنیدنش نیست
علمدارمان بر بالای رود، در علقمه افتاد - و حسین از آن واقعه کمر شکسته گشت
پس اگر بیشتر از این می‌خواهی بشنوی - از فرات پرس تا برایت سخن گوید
جابر ای جابر آنگاه که پرچم بر آب افتاد
و آن سپر بلایمان از دست رفت
حرم از فقدان حرمدارش به تنگ آمد

* * *

شاعر در اینجا صحنه تراژدی افتادن علمدار را روی زمین به تصویر می‌کشد. عباس آن زاده حیدر با دستانی بریده و پرچمی فتاده بر ساحل رود، آرمیده و از بردن آب برای کودکان حسین علیه السلام و آن نوزاد تشنه لب نومید گشته است و اندکی بعد نیز لشکریان بنی امیه بر خیمه‌گاه اهل بیت حمله برده و آن را به آتش کشیده در حالی که زنان و کودکان، فریادزنان با ترس و وحشت به بیرون دویده و بر خاک بیابان افتاده و...:

هنگامی که پرچم افتاد از - دستان آن دستان بریده
چشمان من بر خود شکافت - از درد آن تیر در چشمان عباس
عده‌ای غارت می‌کنند و عده‌ای آتش می‌زنند - آه که چگونه حریم ما را شکستند
به خدا قسم ای جابر همچو مصیبتی - بر کسی نیامده و تاکنون اتفاق نیفتاده
نمی‌دانی آن قوم با ما چه کردند - خیمه‌هایمان را بر سرمان آتش زدند
جابر چه می‌توان با این فلک غدار کرد - نمی‌بینی چگونه جگرم پاره پاره گشته است
پس بگری و ناله کن با من

و فراموش مکن اسیری زینب و ناله و گریه‌هایش
سپس شاعر به وصف حال بانو لیلی مادر علی اکبر به هنگام وداع فرزندش و سپس فریاد الله اکبرش به هنگام دیدن جسد بی‌جانش می‌پردازد:

هنگامی که لیلی به وداع او رفت - و اندکی بعد جسد بی‌جانش را بدید
تسبیح عمرم پاره گشت - آنگاه که فریاد الله اکبرش به آسمان رفت
آه جابر ای جابر بر گریه و زاری یاریم نمی‌دهی
و زخمهای اکبر را مرهم نمی‌نهی
و به همدردی با لیلای غریب اکبر زدست رفته نمی‌آیی
سپس شهادت قاسم بن حسن ملقب به «داماد بنی هاشم» را تصویر می‌کند که
نوجوانی زیباروی در شرف ازدواج با دختر عمویش حسین است ولی به جای حنای
دامادی به خون سرخ، آزین بسته و شهادت را در آغوش می‌کشد:
استخوانهای سینه‌ام را خورد کرد - غم فقدان داماد بنی هاشم
جانم به کامم رسید - از حسرت دامادی قاسم

زفافش را پرندگان شهادت بستند - و حنا بندانش به خون پاکش گشت
 آنگاه که آن بیوه زن، نوجوانش را بدید - به خون آغشته و بسته خضاب
 مبارک باد گفت به او - کزین ناله‌اش، قلب فاطمه‌های حسین از کالبد درآمد
 ای جابر بگذار اشک چشمم و چشمانت سرازیر شود
 بگذار که امروز با هم

او را از غم آن خونهای سرخ قاسم تسلا دهیم

پس از آن به سراغ عبدالله رضیع، نوزاد به خون آغشته امام حسین می‌رود؛ آنگاه که
 حرمله از سربازان یزید با تیری زهرآگین گردن کوچکش را نشانه می‌گیرد و ناگاه
 حسین علیه السلام پاره تنش را در آغوش خود، لرزان و خونین می‌بیند:

حالتی بر آن کودک نوزاد بدیدم - که قلبم هنوز از آن در خون است
 پای و دستان خود را بر زمین می‌کشید - و تیر سه شعبه بر گردنش حلقه زده بود
 از عطش به جان آمده بود - و تشنه‌کام در آغوش حسین برفت
 قلبم را نشانه گرفته بود حرمله - آه چه بر سر آن کودک عطشان آورد
 چشمانم تار و سیاه گشته بود - و جگرم را به آتش کشیده بود
 سوز جگرم آرام نگرفت از ماجرای کربلا
 و خواب از سرم بریود

آه از تیر حرمله، پاره پاره گشت جگرم

سپس شاعر، بیان حال امام سجاد علیه السلام را ادامه می‌دهد؛ در حالی که بیمار و زمین‌گیر
 است و به زنجیر بسته شده و هیچ چاره‌ای از او نمی‌آید و تنها ناظر اسیری بردن زنان و
 کودکان در زنجیرهای آهنین به سوی شام خراب است:

بر بستر بیماری افتاده بودم - و بلایا مرا احاطه کرده بود

ولی با دیدن حسین - قلبم آرام می‌گرفت و از دردم کاسته می‌شد

آه از آن ساعت که هیچ کس بدان دچار نشود - آنگاه که پدرم رفت و امیدم برید

آه از آن سنگی که به پیشانی پدرم اصابت کرد - که بازوانم را به زنجیر روزگار بست
 هنوز از غل جامعه بر جگر آتش دارم - و زنجیرها که تکه تکه‌ام ساخت

چرا باید زینب به اسیری رود و خوار گردد

آه از این روزگار غدار

اسیری اهل حرم به کوفه و شام

مصیبت خون‌باری که در کربلا به وقوع پیوست همواره در یاد و دل اهل عراق زنده ماند و لذا از آن روز هر ساله بر پای مراسم‌هایی به یادبود آن جوانمردان پرداختند. این فاجعه تا آنجا در زندگی آنها تأثیر گذاشت که هر روز اندوه‌باری را عاشورا و هر زمین خونینی را کربلای دوم شمردند. شدت این احساسات و عواطف اندوه‌بار درونی در یک ضرب‌المثل عربی به روشنی بیان شده است: «دل نازک همچون اشک شیعه».^۱ حزن و درد و رنج و ستمی که شیعه در طول تاریخ خود کشید به خوبی در این مثل به تصویر کشیده شده است. از اینجا آشکار می‌شود که چرا اشک و گریه و زاری یکی از اهداف مراسم حسینی به شمار رفته و گریه به عنوان ابزار شفاعت و نجات و خلاص شناخته می‌شود. در حدیثی مشهور از امام صادق علیه السلام آمده است که روزی شاعری به نام «ابوعماره» به دیدن آن حضرت رفت. امام علیه السلام به او فرمود: قصیده‌ای در رثای جدم حسین بخوان. ابوعماره شروع به خواندن کرد که ناگاه اشک‌های امام را از گونه‌های مبارکش سرازیر دید و سپس زنان خانه نیز به گریه آمده و فضای خانه را صدای گریه رفت تا آن که ابوعماره شعر خود را به پایان رساند. آنگاه امام به او فرمود: «آه ای ابوعماره، هرکس به سوگ حسین بنشیند خدا او را به بهشت گرداند و هر که گریه از چشمش نیاید و سعی در گریه و زاری کند خداوند بهشت را برای او تضمین نماید.»

در اربعین سال ۱۹۶۸م به ابیات شعری بر سر در یکی از هیئت‌های عزاداری در کربلا برخوردیم که به زیباترین وجه نشانگر اهمیت اندوه و گریه بر امام حسین علیه السلام است:

شیعیانم هرگاه آب نوشیدید - سرد و گوارا، پس به یاد من افتید

یا اگر خبر یافتید از کشتن کسی - و یا زخم و جراحی، پس بر من بگریید

شاعر عبدالامیر اعسم بیش از آن که یاد شفاعت و ثواب باشد از شدت مصایب

حسین علیه السلام اشک از چشمانش سرازیر می‌شود:

دیدگانم بر تو می‌گرید ولی نه برای ثواب - هر دو چشمم بر تو گریان است
 خاک کربلا به خون شما آغشته می‌شود - آنگاه من این خاک را به اشک
 چشمان نشویم؟

اینها همه در حالی است که گریه یک واجب شرعی و تکلیف دینی و حتی یکی از ارکان تشیع نبوده و تنها وسیله‌ای برای اظهار محبت و ولایت به حسین علیه السلام است. می‌گیریم تا به همدردی با او بنشینیم و به پیامبر خود تأسی کنیم که بنا به برخی روایات خود بر مصیبت‌های حسین گریست و کسندگانش را نفرین کرد و در اینها همه انتظار ثواب و پاداش در روز واپسین داریم. در برخی از کتابهای مقتل و سخنان خطبای حسینی و قصاید شعرا به تصاویری جزئی و دقیق از جریان کربلا برمی‌خوریم که بی‌اندازه خشونت‌بار و جانکاه است. از باب مثال می‌توان به تشنگی شدید کودک شیرخوار امام حسین علیه السلام و شهادت او با تیر حرمله و قطع آب از خیمگاه بنی هاشم اشاره کرد که جهت برانگیختن احساسات عاطفی شنوندگان و در نتیجه سرازیر شدن اشک‌هایشان ذکر می‌شود و بدین ترتیب گاه استفاده از هر وسیله‌ای برای این منظور مجاز شمرده می‌شود. آداب و رسوم مرگ و گریه و اندوه از دیرباز نزد اقوام و آیینهای مشرق زمین و به ویژه در سرزمین بین‌النهرین شناخته شده بود. زمزمه‌ها و نوحه‌های بابلیان بر خرابه‌های تمدن سومری و اکدی و حزن و اندوه عشتار بر فقدان الهه بهار که بنا به اعتقاد سومریان قدیم در ماه اول تابستان «تموز» به قتل می‌رسد همگی یادآور نوحه‌های زینب بر برادرش حسین و لیلی بر فرزندش اکبر و دیگر مصایب کربلاست. همچنین در اسطوره‌های ایران باستان نیز به کشته شدن «سیاوش» قهرمان افسانه‌ای و اندوه مدام اقوام ایرانی بر او برمی‌خوریم. «ایریدمانس» با مطالعه مراسمهای سوگ و عزا در مشرق زمین، مقایسه‌ای میان سوگواریهای حسینی در آغاز قرن نوزده میلادی در ایران با سنتهای سالیانه بابلیان به مناسبت مرگ الهه تموز (آدونیس) و مراسمهای گریه و زاری انجام داده است. نکته قابل توجه آن که امثال این رسوم و سنن در دوره قبل از اسلام میان اقوام جزیره‌العرب شناخته شده نبود. این مراسمها بیانی نمادین از گسترش فصلهای سال و به ویژه انقضای فصل بهار بود که با انتقال به تابستان، شادابی و زندگی را

به مرگ و خشکی و آفتاب سوزان ماه ژوئیه (تیر) می‌سپرد و در نتیجه نیروی زمین بر احیای خاک خشک از میان می‌رفت.^۱

مراسم‌هایی که به مناسبت حلول ماه ژوئیه در خیابان اصلی بابل برگزار می‌شد از دیدگاه ایردمناس، قابل مقایسه با مراسم‌های گریه و حزن و اندوه و نوحه در ایام عاشورای قرن نوزدهم در ایران است. او با اشاره به «دست عباس» که در دسته‌جات عزاداری نصب می‌شود و یکی از سمبل‌های این مراسمها به حساب می‌آید سعی در جستجوی مشابهت دیگری با سنت‌های اقوام بابلی، اهالی جزیره کرت و یهودیان قدیم دارد. کف دست در میان این فرهنگها به عنوان نماد سرسبزی زمین شناخته شده و به بازگشت دوباره تموز در بهار آینده علی‌رغم مرگش در این سال و دیدار دوباره‌اش با معشوقه خود عشتار الهه سرسبزی، اشاره دارد. او برای اثبات فرضیه خود از برخی تحلیلهای زبانی کمک جسته و کلمه تموز را در زبان میخی بابل، مرکب از «دست» و «عشق» می‌داند. اینها همه در حالی است که تندیس «دست گشوده» در میان پرچمها و نمادهای عزای حسینی به دست بریده عباس اشاره دارد که در خلال مبارزه‌اش بر زمین کربلا افتاد. این تندیس معمولاً از مس ساخته شده و بیانگر واقعیتهای تاریخی در ارتباط با فداکاریهای عباس علمدار است؛ هنگامی که کودک نوزاد حسین علیه السلام در اثر ممانعت لشکریان یزید از رسیدن آب به خیمگاه حسین در حال مرگ و احتضار بود. از سوی دیگر ایردمناس تأکید می‌کند که مراسم الهه «تموز» در پایان بهار هر سال تا قرن یازده میلادی و حتی کم و بیش تا قرن سیزده میلادی در شهرهای حران و موصل از شمال عراق برگزار می‌شد و روشن است که فاصله زمانی میان این مراسمها با مراسم اقوام قدیم عراق بسیار نیست.^۲ لیکن بر هر پژوهشگری لازم است که از وقایع تاریخی فاصله نگرفته و میان دو پدیده جدا از هم ارتباط ایجاد نکند. در این میان درباره برقراری پیوند میان مراسم‌های عزاداری ایران و عراق لازم است تذکر داده شود که تأثیر روشن و مستقیم ایران بر عراق تنها از قرن

Erdmans. B.D., Der Ursprung der ceremonien des Hoseinfestes, in Assyriologie, Bd. IX, (۱) 1894, s. 208-307.

Meissner, Babylonische Bestandteile in modernen Sagen und Gebrauchen, Bd V, 1902, s. (۲) 230f.

شانزده میلادی و با روی کار آمدن صفویان آغاز گشت.^۱

همان گونه که قبلاً گذشت برخی دیگر از خاورشناسان در صدد ایجاد ارتباط میان اسلام و مسیحیت در این زمینه هستند؛ لیکن پرسشهایی در این باره به ذهن می‌رسد که چرا اسلام در این مراسمها از مسیحیت تأثیر گرفت و نه از اقوام یهود که سنت گریه و زاری آنان در برابر دیوار ندبه مشهور است؛ به ویژه آن که دین یهود نیز این عمل را تشویق نموده و از سوی دیگر یهودیان در مراسم دفن مردگانشان از آلات موسیقی استفاده می‌کردند.^۲ برخی دیگر از خاورشناسان و باستان‌شناسان و از جمله «میسنر» اشاره می‌کنند که شباهت مراسمهای «تموز» و «عاشورا» در شیوه و روش، موضوعی شگفت نیست؛ به ویژه آن که هر دو مراسم با فتاوای فقهای مسلمان در تعارض است.^۳ همچنین «اشتریک» سعی می‌کند با اشاره به اهمیت بسیار پرستشگاهها از حیث مذهبی و آداب و رسوم اجتماعی در قبل و بعد از اسلام، میان این دو دوره رابطه برقرار کند. او به ریشه‌یابی واژه «کربلا» پرداخته و آن را در اصل کلمه‌ای آرامی و متشکل از دو بخش «کار- بیلا» می‌داند که به تدریج وارد زبان آشوری شده و به معنای «سَدّ الهه بیلا» بکار رفته و در میان اقوام باستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.^۴ خاورشناس آلمانی میسنر در همین خصوص به بررسی منشأ «مسجد شمس» می‌پردازد. این مسجد در میان شهر حله و کربلا قرار داشته و بر اساس برخی باورهای عامه به معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازداشتن خورشید از حرکت مربوط می‌شود که برای علی علیه السلام و به منظور درک فریضه نماز انجام پذیرفت.^۵ یک خاورشناس آلمانی دیگر اشاره می‌کند که معبدی برای الهه خورشید «شماس» در زبان بابلیان در همین مکان موجود بوده است.^۶

از نکات قابل ملاحظه دیگر مراسم بزرگداشت روز اول بهار در عراق است که ابن

(۱) Halm, H., Der Schiitische Islam, s. 53-54.

(۲) Wensinck, J.A.; Über das Weinen, s. 34.

(۳) Streck, M.; Kerbela, Berlin, 1915. s. 393f.

(۴) Streck, Ibid. s. 395.

(۵) Meissner. Ibid. s. 230-233.

(۶) Müller. Ibid. s.174; Strothmann. Ibid. s. 771.

ندیم و دیگران در این باره گزارش داده و امروزه نیز کم و بیش مشاهده می‌شود.^۱ زنان عراق در این روز به تنهایی و دسته‌جمعی بر کنار رودخانه‌ها آمده و شمع‌هایی را در یک سینی یا یک چوب مستطیل شکل افروخته و به آب می‌اندازند. همچنین در همین روز به توزیع شیرینی و حلوا میان مردم می‌پردازند. از سوی دیگر صابثیان در جنوب شرقی عراق تا به امروز بر سنت‌های قدیم خود مانده و در نیمه ماه تموز (ژوئیه) هر سال به برگزاری جشن معروف به «بوقات» یا «ناثات» می‌پردازند. در متون سومری و اکدی و بابلی درباره سوگهای گروهی به افسانه‌ها و سوگنامه‌هایی بر می‌خوریم که از بازگشت دوباره الهه تموز به حیات حکایت می‌کند. همچنین از برخی جشنهای سالیانه در آغاز بهار هر سال جدید و به هنگام اعتدال شب و روز یاد شده است. الهه «بل-مردوخ» در این روز به اسیری جهان زیرین برده می‌شود تا آن که گریه و زاری و نوحه همسرش «عشتار» او را از این زندان رها ساخته و سرانجام بر قوای شر غلبه می‌دهد. الهه عشتار از زمان سومریان و اکدیان بر محبوب خود «تموز» گریسته است:

از برای تموز

محبوب باد صبا

به گریه و زاری گذراندم

سالی پس از سال دیگر را^۲

تاریخچه سوگهای دسته‌جمعی به دوره آغاز تمدن بشری در ۳۲۰۰ ق.م باز می‌گردد. دسته‌های عزاداری و نوحه‌خوانی برای تموز، ماه سبزی و زندگی، در شهرهای مختلف بابل به راه افتاده و بر خرابی زمین در اثر هبوط تموز به جهان زیرین و اندوه عشتار بر او نوحه‌خوانی می‌کردند.^۳ پادشاه در این مراسم شرکت کرده و مسؤولیت تنظیم این دسته‌جات بر کاهنان معابد بود. مردم همگی در دسته‌ای بزرگ از دروازه عشتار گذشته و در خیابان مرکزی بابل به برگزاری مراسم می‌پرداختند. این برنامه‌ها دوازده روز ادامه

(۱) ابن ندیم، الفهرست، قاهره ۱۹۲۶م، ص ۲۴۲.

(۲) ابراهیم حیدری، فی سوسیولوجیا الشعر الشعبي العراقي، همان مشخصات، ص ۶.

(۳) طه باقر، مقدمة فی تاریخ الحضارات القديمة، بغداد ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۲۵۷.

داشته و نمایش اندوهباری از مرگ الهه مردوخ در روز هفتم برگزار می‌شد و سرانجام، مراسمها به احترام مردوخ با برگزاری نمایشی از داستان آفرینش در معبد مردوخ واقع در ساحل فرات پایان می‌پذیرفت.^۱

شباهت بسیار این مراسمها با سنت عزاداری امام حسین علیه السلام موجب گشته «جاسترو» مراسم عبادت و زیارت اماکن مقدس و نوحه خوانیهای کاهنان بابل را با سوگواریهای عاشورا و آموزه «شفاعت و نجات» به عنوان زیربنای آن پیوند دهد.^۲ برخی برای یافتن منشأ مراسم سوگ جمعی به جریان گردش فصلهای سال توجه کرده و آن مراسمها را در ارتباط با خشکسالی و قحطی سالیانه در تابستان شمرده‌اند؛ لیکن برخی دیگر آنها را در ارتباط با اندوه و گریه مردمان قدیم به هنگام از دست دادن یکی از پادشاهانشان دانسته‌اند که بر اثر احساس بی‌سرپرستی و زوال عدل و داد به آنها دست می‌داد. در هر حال مرگ عدالت و مرگ زمین بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند. برخی دیگر پیدایش این مراسمها را در اثر داد و ستد میان ملتها و فرهنگها و ادیان مختلف می‌دانند. عده‌ای دیگر نیز سوگهای جمعی را به حوادث اندوهبار بین‌النهرین در طول تاریخ باز می‌گردانند: طوفان نوح که یاد آن در قالب افسانه‌ها و داستانهایی همچون سوگنامه «گلگامش»^{*} برجای مانده و حوادث اندوهبار سیاسی همچون حمله وحشیانه اقوام کوتی به شهرهای اکد، و رکاء و اور که فجایی فراموش نشدنی برجای گذاشت.^۳ آیا تشابه هیئتها و دسته‌جات عزاداری حسینی در مساجد و حسینیه‌ها و مزارها و خیابانها با مراسم بازگشت تموز در سومر و اکد - در عین اختلاف بسیارشان در غایت و اهداف - تنها امری تصادفی است؟

۱) همو، ملحمه گلگامش، مقدمه، بغداد ۱۹۶۲ م، ص ۱.

۲) Jastrow, M.; BII, Ungnad, A, 1921.

۳) گلگامش، پادشاه اسطوره‌ای شهر باستانی اوروک از شهرهای سومری در جنوب عراق است. این قهرمان افسانه‌ای پس از جنگ با مظهر شر «انکیدو» بر او غلبه یافته و سپس برای یافتن اسرار وجود و چگونگی رسیدن به جاودانگی تلاش می‌کند. این داستان در سوگنامه‌ای سومری تدوین یافته و از نگرانی‌ها و اضطرابات روانی بشر حکایت می‌کند. (مترجم)

۳) جاسم حسین، دراسة فی نشأة الاحزان الجماعية و تطورها عند الامامية، نشریه «المجلة التاريخية»، شماره ۳، بغداد ۱۹۷۴ م، ص ۵۷.

از دیدگاه استاد جاسم حسین، شهادت امام حسین علیه السلام موجب شد اندوه‌های دسته‌جمعی در میان مسلمانان مخالف نظام حاکم در قالبی کاملاً جدید برانگیخته شود. بنابراین مراسم‌های عزاداری حسینی به صورتی ناگهانی و در شکلی کاملاً مشابه با مراسم‌های سومریان و بابلیان پدید نیامد؛ بلکه در قالبی اسلامی و سازگار با مفاهیم اعتقادی اسلام پدیدار گشت. در واقع عوامل متعددی در پیدایش این پدیده تأثیرگذار بوده است که از جمله آنها می‌توان به ناکام ماندن انقلاب‌های پی در پی، استمرار کناره‌گیری شریعت از صحنه سیاسی جامعه و تهی ساختن دین از محتوای حقیقی آن اشاره کرد. این عوامل موجب شد مردم به نمادهای حزن و اندوه و اشک به مناسبت زوال عدالت در میان اقوام پیشین گرایش یافته و این تمایل با ظهور یک دوره آزادی و نشاط سیاسی در عهد آل بویه به عرصه واقع انتقال یافت. همچنین جاسم حسین اشاره می‌کند که علویان از مجالس وعظ و مصیبت‌خوانی به عنوان وسیله‌ای برای آگاهی‌بخشیدن به جامعه و زنده نهادن پیامها و آثار شهادت امام حسین علیه السلام به بهترین نحو استفاده کردند که آثار و پیامدهای مثبتی در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و مذهبی برجای گذاشت.^۱ از این رو عاشورایی که روز حزن و اندوه شیعه بود توسط امویان روز جشن و شادی اعلام می‌شد.^۲

از پیوند متدلوزیک مراسم‌های تموز (بل - مردوخ) در بابل و مراسم‌های روز عاشورا در تشیع می‌توان تقابلی فکری و محتوایی نیز میانشان کشف کرد. در واقع پیروزی خیر و نیکی بر قوای شر و پلیدی، محور و موضوع اصلی هر دو مراسم را تشکیل می‌دهد. همان‌گونه که نوحه عشتار بر محبوبش مردوخ تموز هر ساله نمایانگر آفرینش مجدد زمین و بازیابی نیروهای مولدش می‌باشد، بزرگداشت عاشورا نیز به منظور احیا و باز تولید اهداف و آرمانهای شهادت‌طلبانه و عزت‌مدارانه حسین علیه السلام برگزار می‌شود. شباهت‌های دسته‌های عزاداری بابلیان در اندوه الهه تموز با موکب‌های عزاداری امام حسین علیه السلام در عاشورا ما را به برخی مضمون‌های مشترک در هر دو مراسم رهنمون می‌سازد که گرچه

(۱) همان، ص ۶۵.

(۲) حسن ابراهیم حسن، الفاطمیون فی مصر، ص ۶۵۴.

نمی‌توان بر آنها برهان اقامه کرد ولی در عین حال کاملاً قابل انکار نیستند. بنابراین لازم است با مطالعه‌ای عمیق و پژوهشی گسترده به روابط میان آن دو پی برده و اصول و مبانی مشترکشان را بیابیم.

مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام در حقیقت، مجموعه‌ای از عادات و رسوم ملی و آیین‌هایی اسلامی - عربی هستند که مشروعیت و استمرار تاریخی آنها نشأت گرفته از واقعه‌ای تاریخی است. این واقعه جانسوز همان شهادت امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا است که آثار آن تا کنون در یاد مسلمانان، زنده و پایدار مانده است. اضافه بر آن، اساساً گریه و اندوه از عادات معروف جوامع شرقی و ملت‌های عاطفی و حماسی در این منطقه جغرافیایی بوده که از زمانهای دور و در بین همه ادیان آسمانی و تمدنهای بزرگ قدیم حضور داشته است. نکته قابل توجه آن که تشیع خود نیز در عراق که از مناطق و محیط‌های شرقی - عربی به شمار می‌آید پدید آمده و رشد و تکامل یافته است.

در واقع سنتها و آداب و رسوم پیش از آن که اندیشه‌هایی مذهبی باشند پدیده‌هایی اجتماعی با مضمونی دینی و مذهبی به شمار می‌آیند و لذا مردم به هنگام پایبندی به آنها یا مبالغه و زیادی‌روی در آنها و یا تحریف و استحاله آنها در حقیقت متأثر از مجموعه‌ای عوامل و شرایط محیطی و روانی بوده و در چنین فضایی به این کار دست می‌زنند. قهرمانان بزرگ زیادی در طول تاریخ کشته گشته و مردمان بسیاری مدتها بر آنها گریستند؛ ولی گریه بر هیچ یک همچون مویه بر حسین علیه السلام در قرنهای متمادی زنده مانده و شهادت هیچ بزرگمردی همچون شهادت حسین علیه السلام تندیس ابدی از یک مبارز مظلوم نساخت. پس تا ستم و ستمگر و ستم‌دیده‌ای در جهان است حسین نیز به عنوان سمبلی برای انکار ظلم و مبارزه با ظالم برپا خواهد ماند.

(۳) در انتظار امید

اصل «امید نجات بخش» که در انتظار فرج امام مهدی (عج) انعکاس یافته در حافظه جمعی شیعیان نفوذ و رسوخ کرده است. اصل انتظار و امید در زمینه‌ای نامناسب و

وضعیتی ناخشنود و فضایی متشنج و آشوب زده پدیدار گشته و رشد و نمو می‌کند. امید به خلاص و رهایی در وجدان و ضمیر آدمیان به منظور تلاش برای تغییر و دگرگونی وضعیت موجود پدید می‌آید و لذا ممکن نیست انسان همواره تا ابد منتظر بماند؛ بلکه از آنجا که امید از بعدی واقعی برخوردار بوده و با اراده‌ای آزاد همراه است، لذا در صورت وجود زمینه مناسب و شرایط ظهور در اندک زمانی به مبارزه‌ای پویا بدل می‌گردد. اشعار مردمی در دسته‌جات عزاداری امام حسین علیه السلام به خوبی نمایانگر این فرایند هستند. در این اشعار از یک سو به درد و اندوه داخلی انسانها توجه شده و از سوی دیگر بر آمال واقعی او در صحنه خارج تأکید می‌شود.

اعتقاد به ظهور مهدی منتظر (عج) صرف‌نظر از ایمان قلبی برخی مسلمانان به آن در پیوندی عمیق با جهان امروز انسانهاست که دو جبهه ظالم و مظلوم را در برابر یکدیگر قرار داده است. این امر به معنای نزدیک شدن جهان به پایان تاریخ خود و در نتیجه قرب ظهور آن منجی بشریت است که قرائن و نشانه‌های متعددی بر آن دلالت دارد. روز قیامت که ظهور مهدی (عج) بر مبنای آن تنظیم شده است لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شود و در آن هنگام که او ظهور می‌کند، جهان را از عدل و داد پر خواهد ساخت؛ همان گونه که از ظلم و ستم لبریز گشته بود. این باور در بسیاری از سروده‌های حسینی و ادعیه و زیارت منعکس شده است. شاعر معروف «سید صادق اعرجی»^{*} سروده‌ای عامیانه در یکی از مجالس سینه‌زنی کربلا به سال ۱۹۶۶م خواند که در آن خطاب به امام حسین علیه السلام از سوز جان و آه نهران تعجیل در ظهور امام زمان (عج) را درخواست می‌کند؛ ولی نه فقط برای آن که انتقام خونش را از امت بازستاند، بلکه برای مبارزه با ظلم و ستم و نجات امت اسلام از مشکلات و نابسامانیهایش تا کرامت و آزادگی را در جهان حکمفرما سازد. به بخشی از این قصیده توجه فرمایید:

خون تو ای تشنه لب - فریادی است در هستی

^{*} یکی از سرایندهگان اشعار حسینی به لهجه محلی عراق که در کاظمین از خانواده‌ای مذهبی زاده شد و با تواضع تمام در قهوه‌خانه‌ای کار می‌کرد. او خود سروده‌هایش را در هیئت‌ها و دسته‌جات عزاداری می‌خواند و در نمایشهای تعزیه عاشورا نیز نقش حضرت عباس علیه السلام را بازی می‌کرد. رژیم عراق به دلیل محتوای سیاسی اشعارش، او را دو بار به خارج از کشور تبعید کرد.

جهان به آن لیبیک خواهد گفت - آن حادثه‌ای که پنهان ناپذیر است
 فریادی در هستی

انفجار خون تو در کربلا - برای اصلاح جهانیان

بشنو طنینش را ای حسین - که غافل به خواب رفته را هشیار می‌سازد

این صدا تا ابد خاموش نخواهد شد - و این زخم هرگز مرهم نخواهد یافت

در گوش جهانیان طنین خواهد انداخت - که تصور آن حادثه، تکان دهنده است

جهان از کربلا به لرزه آمد - و سد راه هر ستمگری گشت

سمبلی فروزان گشت - انگیزاننده قهرمانان

به خیر و نیکی رهنمون است - آن واقعه ماندگار

فریادی در هستی

لیکن ای مظلوم، حسین - خون تو در جانها سوزان است

پس چه شده که هیچ کس امروز - به انتقام خون تو بر نمی‌خیزد

پس کی آن پنهان ز دیده به خروش خواهد آمد - و جهان را تسلیم خود خواهد کرد

به سرعت به کربلا نزد تو آید

و برخاک افتادنت را به یاد آورد

و جنایت‌هایشان را در کربلا بر زبان آرد

آن جاودان تاریخ - تهدیدگر طاغیان

حامی امت - و معلم آن

بسیاری از مؤمنان پس از هر نماز به جانب خدا روی کرده و از او ظهور مبارک امام

زمان (عج) را می‌خواهند؛ با این که آنان به هیچ وجه نمی‌دانند او در چه زمانی و از چه

مکانی خواهد آمد و اکنون در کدام کشور و شهر است. تنها به این باور دارند که حتماً روزی

خواهد آمد و آن روز ممکن است بسیار نزدیک باشد. در واقع پویایی و استمرار آموزه

«مهدویت» در همین انتظار زهفته است. چرا که معتقدان، به آن امید دارند و امید به تعبیر

امام علی علیه السلام مونس آرام بخش است. مؤمنان شیعه با صبر و بردباری تمام در انتظار

ظهور اویند که ممکن است امروز یا فردا و یا سالها بعد باشد؛ ولی آن چه مهم است ظهور

اوست که حتماً دیر یا زود پدید خواهد آمد؛ حتی اگر تنها یک روز از این جهان مانده باشد، خداوند آن را تا بدانجا دراز سازد که مهدی (عج) ظهور کند و آن حکومت عدل را بر زمین بگستراند. برای آن مؤمنان، تنها ایمان و صبر و انتظار کافی است که چشم انتظار او بمانند. یکی از مداحان اهل بیت در یکی از مجالس عزاداری نجف، سروده‌ای در قالب «ابوذیه»^{*} از شاعری گمنام خواند که از انتظار شیعه برای ظهور مهدی (عج) و طلوع آن ماه پشت ابر حکایت داشته و مبارزه‌اش با ستمگران و زوال ظلم و ظهور حق به شمشیر کشیده او را به تصویر می‌کشد.

کی آن از دیده نهان آید - آن صاحب امت
شمشیر بر فرومایگان کشد - و بر همراهانشان
و لای امر به دادتان رسد - و داد هر که سزاوار اوست
ظلم و ستم را از چهره خلائق بزداید

این قطعه شعر به روشنی در کنار امید به ظهور امام زمان (عج) از وضعیت ناخوشایند موجود و ستم سایه گستر بر مردمان حکایت داشته و از ناتوانی مردم در اصلاح جهان سخن می‌گوید. اما شاعر در اینجا بسنده نمی‌کند؛ بلکه خود را مهیا ساخته و اعلان می‌کند که پرچمهای اهل بیت هنوز در انتظار ظهور آن نواده حیدر کرار است تا آنها را در برابر صفوف سپاهیان‌ش بگستراند:

این پرچمهای افراشته شده - برای ایام مهدی کنار گذاشته شده
نواده حیدر کرار - هنگامی که برای انتقام به خروش آید
انتقام نیاکان مظلومش - به روزگار او سپرده شده است
این پرچم همواره در اهتزاز است - بر توده‌هایی که در زیر آن گرد آمده‌اند

^{*} ابوذیه از ریشه ابوالاذنی به قطعه‌ای از نوع اشعار عامیانه گفته می‌شود که در عراق مرکزی و جنوبی رواج داشته و از نوع ترانه‌های گله‌آمیز و اندوهناک به شمار می‌آید. این قسم از اشعار محلی عراق به طبیعت خود معمولاً از رنجی در نهاد آدمی و اندوهی تحت فشار حکایت می‌کند و به ندرت اتفاق می‌افتد که بیانگر شادی و سرور باشد. ابوذیه از چهار بیت کوتاه با قافیه‌های مشابه در بیت اول و دوم و سوم برخوردار است که بیت چهارم آن با صدای «یه» به پایان می‌رسد. (برای توضیح بیشتر ر.ک: ابراهیم حیدری، فی سوسیولوجیا الشعر الشعبي العراقي، روزنامه «المؤتمر»، شماره ۱۲۲، لندن ۱۹۹۵).

پس بر هر سرزمینی سایه گسترد - و نصر و پیروزی با او بیاید
 این پرچم هیچگاه نمی‌شکند - و بالاخره وعده‌ها به واقع می‌پیوندند
 در انتظار فرمانش بمان - و ابلاغ بیمه‌های پروردگار به جهانیان
 پس هر پرچمی در دست پرچمدارش افتد
 آنگاه بر کل جهان بگسترد - و جهانیان را شادی بگیرد
 رمز این پرچمها در این آرمانهاست

نپندار که پرچمهایی مهجورند - که برای روزگار مهدی ذخیره شده‌اند
 شاعر به توصیف پرچمهای افراشته شده بر بلندای آسمان و در سطح جهان ادامه
 داده و از شادی و سرور و رفاه در عصر امام زمان (عج) یاد می‌کند. یکی از این پرچمها
 «درفش رسالت» است که پیامبر ﷺ در جنگهای صدر اسلام برمی‌افراشت و پس از او
 به علی علیه السلام و فرزندان امامش منتقل شده تا به مهدی منتظر رسیده است که روزی در
 پایان تاریخ ظهور کرده و این پرچمی را که نور ولایت از آن ساطع است بر
 جهان بگستراند.

آن پرچم بزرگی که به آن - انوار رسالت گسترش یافت
 از دست آن قهرمان، علی - به دست سروران زمان از نوادگانش
 که از غیر از این خاندان - کمالات و نیکیها از کجا پدیدار گشت

* * *

سد راه هر یاغی و ستمگری شود - که برای روزگار مهدی ذخیره گشته است

* * *

با تأمل در معانی این قصیده در می‌یابیم که دنیایی اسطوره‌ای از رنج و گناه و امید
 در ورای هر نهضت اجتماعی آزادیبخش نهان است و انتظار جهانی جدید را می‌کشد که
 دوره طلایی بشر دوباره در آن باز آید. * آن دوره طلایی مفقود که در عمق خاطره‌ها ریشه
 دوانیده و یادآور عصر نخستین اسلام با آن همه طهارت و کرامت و عدالت است و به ویژه
 دوره خلافت علی علیه السلام در عراق که نمونه آرمانی دولت عدل اسلامی است. این نمونه

* دوره طلایی حاکمیت مهدی (عج) از دیدگاه شیعه نه اسطوره و بلکه واقعیتهای حتمی الوقوع است. (مترجم)

آرمانی به روشنی در قصیده شاعر معروف «کاظم منظور»^{*} در قالب تشریح دیدگاه شیعه نسبت به ولایت امام علی علیه السلام مشاهده می‌شود. او با استشهاد به برخی آیات قرآنی از ولایت علی علیه السلام به عنوان رکن اسلام یاد می‌کند که دین مسلمانان بدون آن کامل نمی‌شود و در ادامه تأکید می‌کند که مهر علی علیه السلام دل‌های دوستدارانش را شاداب می‌سازد و لذا پنهان نگهداشتن آن حقیقت سزاوار نیست و بلکه همچون گواهی به یگانگی خدا باید ظاهر و آشکار گردد. بر همین اساس، ولایت او «تاج سر دین» است. سپس این محبت و ولایت را به فرزندانش تا امام دوازدهم، مهدی منتظر انتقال می‌دهد. همچنین شاعر از قهرمانیهای امام علی علیه السلام و ویژگیهای استثنائی‌اش و حمایت مدام و بسیارش از اسلام و مسلمین یاد کرده و او را شفیع شیعیان و دوستداران در روز قیامت می‌شمرد؛ چرا که «مهر علی علیه السلام هر زشتی و پلیدی را محو و ریشه‌کن می‌سازد».

دین اسلام کامل نگشت - مگر به ولایت حیدر

ختم شد به دین مسلمین، نبوت

تکمیل نمود خدای رحمان آن را نیز با مشعل ولایت

اگر برهان بخواهی پس بخوان قرآن**

آیه تبلیغ*** برای کافی است - اگر خواهان فهم آن باشی

در محکمت قرآن بیاندیش و بنگر

چه کسی در آیات الهی توصیف شده است

و چه کسی به «صدیق اکبر» معروف است****

و چه کسی از او و درباره او خبر پرسیدند - که اندیشه بشر در او سرگردان است

آدمیان از اخبار او حیرانند*****

(*) یکی از شعرای مواکب حسینی در شهر کربلا که اشعار عامیانه بسیاری در مدح و رثای اهل‌بیت سروده است. قصاید او در سرتاسر عراق زبان به زبان می‌چرخید و در اغلب هیئت‌های عزاداری خوانده می‌شد و لذا به «شاعر اهل‌بیت» مشهور شده بود.

(**) این اشعار تا بدینجا به آیه ۳ سوره مائده اشاره دارند.

(***) اشاره به آیه ۶۷ سوره مائده دارد.

(****) اشاره به آیه ۱۹ سوره حدید و ۶۹ نساء دارد.

(*****) اشاره به آیات نخستین سوره نبا دارد.

اگر خواستی ای صاحب یقین او را شناسی
 پس بخوان سوره «هل اتی» را*
 از مهر علی برایت بگوید - پس از آن در شگفت مباش
 به مهر حیدر دلها روشن شد
 به ولایتش دین بر سر، تاج گذاشت
 پس بلند آن را بگو و لال و الکن مشو
 این ادامه لا اله الا الله است - پس کینه به دل مگیر و صورت مگردان
 سپس ادامه می‌دهد:

که را در صحرای محشر سپر آتش خواهی نهی
 که در آنجا جز برات علی علیه السلام خریدار ندارد
 و به بهشت داخل نشود مگر دوستدار علی

او را ببینی که بر حوض کوثر نشسته - و از آن به دوستدارانش آب می‌دهد
 حال این نمونه آرمانی در سروده این شاعر کدام اوتوپیاست؟ آیا از اسطوره‌های
 تاریخ است و یا رؤیایی شیرین در خاطره‌ها از آینده‌ای درخشان برخلاف گذشته تلخ؟
 واقعیت ناخوشایندی که انسان در آن می‌زید، او را به جستجوی نجات بخشی از این
 محنتها و بازگرداندن آن گذشته شیرین و لبریز از قهرمانیها و نیکیها و روشنائیها
 وامی‌دارد. واقعیتی تلخ در میان گذشته‌ای شیرین و آینده‌ای امیدبخش در جهانی دیگر
 که دوستان اهل بیت در آن از حوض کوثر نوشیده و در بهشت می‌آرمند.

شاعری دیگر به تصویر ظلم و استبداد موجود پرداخته و جهان امروز را مملو از ستم
 و کینه و بهره‌کشی توصیف می‌کند؛ دیگر امنیت و آرامش نیست؛ نیکان و خوبان، پنهان
 گشته‌اند و گنجهای زمین نیز با آنها برچیده شده است؛ دشمنیها در همه جا سایه گسترده
 و کینه‌ها در میان آدمیان منتشر شده است؛ برادر به دشمن و دوست به زهرجان بدل گشته
 است. پس چه باید کرد؟ انتظار تنها راه است؛ انتظار مهدی که ما را از این جهان شرربار
 نجات داده و گناه و زشتی و پلیدی را از آن برچیند. این تابلوی مصایب در سروده‌ای از

* سوره ۷۶ قرآن که به نام «دهر» و «انسان» معروف است.

«عبود غفله» از شعرای نجف به سال ۱۹۶۴م به تصویر کشیده شده است:^۱
تا چه هنگام همچو گمراهان در شبی تار بمانیم بر این حالت
که باطل بر حق چیره گشته و هابیل به دست قابیل کشته
احوال زمین و بشر تغییر یافته و خیرات جهان با هجرت خوبان رخت بر بسته
لیکن پرهیزگاران با دیدن ظلم فراوان، نشانه ظهور او را می‌یابند
آنان همچون گمگشته‌ای گاه به راست و گاه به چپ می‌نگرند.
و تو ای صاحب جود و کرم، چرا رهایمان ساختی؟
آیا تیره بختیهایی ما را می‌بینی و باز در گمراهیهایمان می‌نهی؟
در قصیده‌ای دیگر از شاعر «علی بازی» که به سال ۱۹۶۷م در نجف سروده شده
چنین می‌خوانیم:

یا اباالحسن بر خیز، ای حامی خونهای ریخته
آیا نمی‌دانی چشمان شماتت‌بار دشمنان به ما دوخته شده
یا اباالحسن بر خیز، ای حامی خونهای ریخته
تا به کی می‌خواهی پنهان بمانی و شمشیرت در غلاف
آیا گله‌هایمان را می‌شنوی؟
تو که بر حال ما از خویشتن آگاهتری
پس چرا نمی‌آیی؟

تا دادمان بستانی و نجاتمان بخشی

تداوم سوگواریها به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام و برگزاری یادمانهای قیام
کربلا بیانگر تداوم امید و انتظار ظهور منجی و آمدگی برای آن دوره است. این واقعیت در
کتابهای تاریخ، مقتل، روایات، افسانه‌ها، اشعار، آداب و رسوم به روشنی نمایان است.
آموزه «امید نجات‌بخش» در پیوندی دو سویه با اندیشه «تراژدی رنج» است که از فاجعه
خون‌بار کربلا سرچشمه گرفته و در زیارتنامه‌های ائمه عراق به روشنی مشاهده می‌شود.
مردم هنگامی که کرور کرور به زیارت نجف و کربلا و کاظمین و سامرا می‌روند امید به

شفاعت و برکت و عافیت دارند و لذا هزاران هزار مسلمان پس از زیارت امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا به زیارت سردابی می‌روند که گفته می‌شود امام زمان (عج) در آن از دیده‌ها پنهان گشت و غیبت خود را آغاز نمود. آنان در این محل به خواندن دعا و زیارت پرداخته و با تقدیم هدایایی همچون: طلا و پول و گوسفند و شمع و حنا تبرک می‌جویند. این سرداب مقدس در سمت چپ حرم امام عسکری علیه السلام قرار داشته و در واقع بخشی از خانه محل سکونتشان بوده است. پلکانی آجرین آراسته به رنگ حنا شما را به فضایی دایره‌گون هدایت می‌کند که به قالی مفروش شده و سید متولی آن در گوشه‌ای از سرداب نشسته است. سوره‌هایی از قرآن و بخشهایی از ادعیه و زیارات بر دیوارهای آن نوشته یا آویخته شده است. چراغهای برقی از سقف سرداب آویزان شده و شمعه‌های بسیاری نیز در هر گوشه آن به چشم می‌خورد. دیوار رو به قبله با آئینه‌کاریهایی زیبا مزین شده و محرابی کاشی‌کاری شده در وسط آن ساخته شده است. پنجره‌ای نیز به روی صحن امامان سامرا گشوده می‌شود. آداب زیارت «سرداب غیبت» به این شرح است که ابتدا اذن دخول خوانده و سپس از پلکان پایین رفته و در کنار درب سرداب ایستاده و به امام (عج) سلام داده و در و دیوارها را بوسه می‌زنیم. پس از نماز زیارت به خواندن زیارت‌های مخصوص امام زمان و دعای فرج می‌پردازیم. در اینجا خلاصه‌ای از زیارت امام مهدی (عج) را جهت اطلاع از مضامین آن نقل می‌کنیم:

«سلام بر تو ای خلیفه خدا و خلیفه پدران راه یافته؛ سلام بر تو ای جانشین جانشینان پیامبر؛ سلام بر تو ای حافظ اسرار خدای جهانیان؛ سلام بر تو ای تنها وجود الهی باقی‌مانده از آن برگزیدگان پاک؛ سلام بر تو ای فرزند آن انوار درخشان؛ سلام بر تو ای فرزند نشانه‌های تابناک؛ سلام بر تو ای دروازه الهی که تنها از آن باید وارد شد؛ سلام بر تو ای راه خدا که هرکس به غیر آن رفت هلاک شد؛ سلام بر تو ای یاور درخت طوبی و سدره‌المنتهی، سلام بر تو ای نور خاموش ناپذیر خدا؛ سلام بر تو ای حجت پنهان ناپذیر خدا، سلام بر تو ای حجت زمین و آسمان؛ سلام بر تو از کسی که تو را از زبان خدا شناخته و تو را تنها به برخی اوصاف شایسته‌ات توصیف نموده است که به حق تو از آن چه گفتیم والاتری؛ گواهی می‌دهم که تو حجتی بر

گذشتگان و آیندگان و یاران تو پیروان و فائزان و دشمنانت زیانکارانند؛ ...؛ گواهی می‌دهم تو همان حقیقت ثابت بی‌پیرایه‌ای که وعده الهی درباره تو حق است؛ از طول غیبت و درازی میعاد به شک و تردید نمی‌افتم؛ ...؛ تو همان شافع روز جزایی که با تو مخالفت نمی‌شود و همان امامی هستی که کنار زده نمی‌شود؛ خداوند تو را برای یاری دین و عزیز گرداندن مؤمنین و انتقام از منکران خارج از دین ذخیره کرده است... پس هرچه روزگاران به طول انجامد و عمرها دراز گردد جز بر یقینم و محبتم و اعتمادم و انتظارم و آمادگیم افزوده نخواهد شد تا آن که جان و مال و اهل و فرزند و هر آن چه دارم را در اختیار تو نهم؛ سرور من اگر آن دوران تابناک و روزگار درخشان تو را درک کنم بنده تحت امر تو خواهم بود و آرزوی شهادت در راه تو را خواهم داشت؛ سرور من اگر مرگم پیش از ظهور تو سررسید پس، از تو و پدران پاکت می‌خواهم که در زمان ظهورت زنده گردم و برای آن روزگار بازآیم تا با اطاعت از تو به کام رسم و قلبم را با کشتن دشمنانت آرام سازم؛ خداوندا بر محمد و آلش درود فرست و وعده‌های خود را بر ولایت منجز گردان؛ خداوندا کلمه او را آشکار ساز و دعوت او را بلند گردان و او را بر دشمنانش و دشمنانت پیروز گردان ای خدای عالمیان؛ ...؛ خداوندا او را نصرتی عزیزانه ببخشای و فتی آسان بر او قرار ده؛ خداوندا دینت را پس از افول به او عزیز گردان و حق را آشکار و ظلمت را محو و سختیها را برطرف ساز؛ خداوندا جهان را به او ایمنی بخش و بندگان را به او هدایت کن؛ خداوندا زمین را به او پر از عدل و داد ساز همان‌گونه که از ظلم و ستم لبریز گشته بود که تو چه نیک شنوا و پذیرایی؛ ...؛ سلام بر تو ای ولی خدا پس به دوستدارت اذن دخول به حرمت را ده؛ درود و رحمت و برکات خدا بز تو و پدران پاکت باد».

دعای فرج یکی دیگر از نیایشهای مخصوص سرداب غیبت است:

«خداوندا، بلایا سخت گردیده و (یاریهای) پنهان زوال پذیرفته و پرده‌ها کنار رفته و امیدها بریده گشته و زمین تنگ و آسمان بخل ورزیده است. در این میان تنها تویی یاور و تنها به تو برده می‌شود شکایت و تنها بر تو است تکیه‌گاه در سختی و آسانی. خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن سرپرستان امور که طاعتشان را

فریضه و مقامشان را نمایان ساختی؛ پس به حق ایشان بر ما بگشای گشودنی نزدیک به سرعت یک پلک بر چشم زدن و یا حتی نزدیکتر ای خدا».

پس دستان زائر به آسمان رفته و برای تعجیل فرج، دعا می‌کند. برخی با گریه بلند از خداوند برآورده شدن حاجتشان را می‌خواهند و برخی دیگر رحمت و مغفرت از خدا خواسته و برای شفای بیماران و یاری فقیران و نیازمندان دعا کرده و خدا را به مقام محمد و خاندانش سوگند می‌دهند که شفاعتشان را در قیامت نصیبشان گرداند.

جشنهای میلاد امام زمان (عج) در نیمه شعبان یکی دیگر از مراسمهای شیعیان و اعیاد مهم ایشان به شمار می‌رود. جشنهای مختلف در مساجد و حسینیه‌ها و دیگر مراکز دینی و فرهنگی برگزار می‌شود و خطیبان به سخنرانی و شاعران به قصیده‌خوانی و ترانه‌خوانان به سرودن آوازهای مذهبی می‌پردازند و شیرینیهای مختلف میان مردم توزیع می‌شود. البته اهل سنت نیز این روز را به مناسبت تغییر قبله از بیت‌المقدس به مسجدالحرام جشن می‌گیرند.

برخی پدیده‌های اجتماعی و مذهبی دیگری نیز در ارتباط با بزرگداشت امام زمان (عج) وجود دارد که از میان آنها می‌توان به نامگذاری فرزندان به اسامی مختلفی در ارتباط با آن حضرت اشاره کرد: مهدی، عبدالمهدی (غلام مهدی)، عبدالصاحب (غلام صاحب‌الزمان)، عبدالغایب (غلام امام غایب)، عبدالمنتظر (غلام امام منتظر) و دهها نام دیگر که از باب تبرک به وجود آن حضرت، انتخاب می‌شوند. در این میان برخی نیز ادعای تماس با آن حضرت را می‌کنند. عده‌ای نیز اعتقاد دارند که اگر چهل شبانه روز در مسجد سهله (مسجد کوچک میان نجف و کوفه) به روزه و شب‌زنده‌داری بپردازند با امام زمان (عج) رابطه برقرار خواهند کرد. بعضی نیز از مشاهده امام زمان (عج) در خواب و سخن گفتن با آن حضرت خبر می‌دهند. از آن جمله می‌توان به شیخ علی بن سلیمان از علمای بزرگ شیعه اشاره کرد که بنا به برخی نقلها با امام علی علیه السلام نیز در تماس بوده و برخی نوشته‌جات علمی از آن حضرت دریافت کرده بود. همچنین شیخ حسن عراقی (۱۵۲۲م) ادعا می‌کرد که مدت یک هفته از امام زمان در خانه‌اش در دمشق پذیرایی

نموده و مطالبی در عرفان از آن حضرت آموخت.^۱ در این میان عده‌ای با سوء استفاده از اعتقاد مردم به آموزه ظهور مهدی، خود را همان امام زمان (عج) اعلام می‌کردند. در سال ۱۹۴۹م مردی به نام محمد علی از اهالی شهر حله ادعا کرد که او سیدی از فرزندان پیامبر و همان مهدی موعود است که برای نجات مسلمانان از ظلم و ستم برانگیخته شده است. این ادعای دروغ موجب شد علما و مجتهدان نجف و دیگر شهرهای مقدس به جنبش آمده و سرانجام او را در دادگاهی به محاکمه کشیده و مجازات نمودند. از این مباحث پی می‌بریم که تا چه اندازه فاجعه کربلا با آموزه شفاعت و نجات از یک سو و رنج شهادت با امید به نجات از سوی دیگر در پیوندی عمیق و دو سویه است.

۱۴) احساس شکست و دادخواهی از تزییع حقوق

«طایفه‌گرایی» همچون هر پدیده اجتماعی دیگر از برخی قواعد ویژه پیروی می‌کند. این قواعد در عراق از ابعاد سیاسی و نه مذهبی یا نژادی و امثال آن برخوردار است. مسلمانان عراق تا به حال در اثر اختلافات دینی و مذهبی به جنگ و نزاع نپرداخته‌اند؛ زیرا همگی در اصول و اعتقادات اساسی دین اشتراک دارند. مسلمانان همگی چه سنی و چه شیعه به خدای یگانه ایمان داشته و حضرت محمد ﷺ را به پیامبری قبول داشته و کتابی واحد و قبله‌ای واحد دارند. تفاوت شیعیان با دیگر مسلمانان تنها در برخی احکام فقهی است که مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز این گونه اختلافات را با هم دارند. در واقع آنچه غالباً در عراق موجب اختلاف و درگیری می‌شود، تمایزهای طایفه‌ای است که از برخی انگیزه‌های سیاسی و اهداف سودجویانه نشأت می‌گیرد. حکام و پادشاهان مستبد برای تحکیم پایه‌های قدرت و تثبیت منافع خویش همواره با حمایت از طایفه‌ای در برابر طایفه دیگر به این گونه نزاعها دامن زده‌اند. این واقعیت به روشنی در دوره حکومت امویان، عباسیان، صفویان و عثمانیان قابل مشاهده است. از باب مثال

بسیار طبیعی است که نزاع سیاسی مستمر میان صفویان شیعه مذهب با عثمانیان سنی مذهب به تشدید درگیریهای طایفه‌ای در عراق انجامیده و تأثیرات عمیق و گسترده‌ای بر حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و به ویژه روابط بین قبایل و طوایف و مذاهب آن سرزمین نهد. زیرا هرگاه قدرت منحصرأ در اختیار یک اقلیت مذهبی قرار گرفته و در اثر عوامل مختلفی بر اکثریت حاکم شود، خاستگاه و زمینه مناسبی برای پیدایش و یا تشدید منازعات پدید می‌آید. با این حال پژوهشگران و نویسندگان و سیاستمداران از هر دو مذهب تشیع و تسنن از بررسی علمی این پدیده و مطالعه راهکارهای مبارزه با آن پرهیز داشته‌اند؛ چرا که یا در فکر منافع شخصی خود بوده یا از تهمت هولناک «طایفه‌گرایی» در هراس بوده و یا حکومت که از این پدیده به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهدافش استفاده می‌کرد به آنان این اجازه را نمی‌داد. لیکن هیچ یک از این موانع نباید آنان را از این مسؤولیت انسانی و ملی باز می‌داشت. بنابراین بر نویسندگان و روشنفکران متعهد است که پدیده شوم «طایفه‌گرایی» را مورد بحث قرار داده و تأثیرات منفی آن را بر جامعه عراقی بررسی نموده و با گرفتن موضعی روشن و مشخص در برابر آن به از میان بردن آن همت گمارند. یکی از نخستین کسانی که به بررسی و نقد این پدیده برخاست جامعه‌شناس شهیر عراقی «علی وردی» است؛ لیکن او نیز به مطالعه ظاهری و صوری آن بدون تحلیل عمیق عوامل و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی آن پرداخته است. در واقع تلاش عمده او بر انتقال مسؤولیت و عوامل این پدیده از دوش دولت بر عهده ملت تمرکز یافته است.^۱ با این همه او نیز تصریح می‌کند که سعی در پنهان نگه‌داشتن این آفت اجتماعی از سکوت در برابر آن بسیار خطرناک تر است؛ چرا که در هر حال گرایش به طایفه هنوز در نهاد ما موجود بوده و به صورتی ناخودآگاه و با احتیاط تمام به فعالیت می‌پردازد و لذا وابستگان یک طایفه به راحتی درباره آن سخن می‌گویند ولی در سخن با دیگران به شدت آن را انکار می‌کنند.^۲

(۱) حسن علوی، الشیعة، همان مشخصات، ص ۹ و همچنین ر.ک: علی وردی، لمحات اجتماعية و همچنین وعاظ السلاطین.

(۲) علی وردی، اسطورة الادب الرفیع، چاپ لندن، ۱۹۹۴م، ص ۲۸۷.

یکی از تهمتهای ناروای دیگری که بر زبانها افتاده است، انگ وابستگی شیعیان عرب به ایران است که بر اکثریت آنان صادق نبوده و به علاوه از زیانهای سیاسی فراوانی نیز برخوردار است. لذا بر ما لازم است که آن را طرح نموده و به نقد و بررسی آن بپردازیم. شیعیان عرب که تقریباً در پنج کشور عربی حضور دارند همگی با این مشکل مواجه هستند؛ لیکن شیعیان در عراق و لبنان و بحرین که از اکثریت برخوردارند و به ویژه شیعیان عراق با شدت بیشتری متعرض این حمله تبلیغاتی می‌شوند؛ خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹م که اختلافات سیاسی دو کشور را تشدید نمود. در واقع پیوند گروه‌های یک کشور از قبیل توافقه‌های سیاسی است که براساس منافع مشترک پدید می‌آید و در این میان تفاوتی نمی‌کند که طرفهای توافق بر مذهب تشیع یا تسنن و یا حتی از مسیحیان باشند. بنابراین لازم است در گفته‌های خود دقت نموده و از بر زبان آوردن ادعاهای مبالغه‌آمیز پرهیز نماییم. این ادعا که هر فعالیت شیعی الزاماً باید وابسته به ایران باشد، گفتاری مخالف واقع و از روی جهل و نادانی است.^۱

شیعیان عراق در حالی که از اکثریت جمعیتی برخوردار بوده و اکثریت طوایف مسلمان عراق را تشکیل می‌دهند، با این حال نشاط اجتماعی مسلمانان سنی و سیطره سیاسی و فعالیت اقتصادی آنان بسیار بیشتر بوده و با حجم جمعیتی آنان متناسب نیست. آنان از دیرباز قوای مقننه و مجریه را در اختیار داشته و بر ارتش، پلیس، صنعت، آموزش و پرورش و... سیطره داشته‌اند. از باب مثال در نخستین کابینه وزیران به نخست وزیر «طالب نقیب» تنها یک شیعه در میان نه وزیر کابینه حضور داشت. از آن زمان تا سال ۱۹۴۷م نیز تنها یک بار منصب نخست وزیر در اختیار یک شیعه مذهب قرار گرفت و از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۸م نیز که کابینه‌های متعددی در عراق روی کار آمد تنها چهارتای آن به نخست وزیر یک شیعه تشکیل شده بود. به طور کلی در سطح رسمی حکومت، اهمیت چندانی به شیعیان عراق داده نمی‌شود.^۲

واقعیت قابل ملاحظه دیگر، تأثیر فراوان نمودار توزیع قدرت و میزان تمایزهای

۱) عبدالرحمن راشد، الشيعة و تهمة التبعية لايران، نشریه «الشرق الاوسط»، ۶-۸ فوریه ۱۹۹۶.

۲) حنا بطاطو، العراق، همان مشخصات، ج ۱، ص ۶۸ و همچنین ر.ک: عبدالرزاق حسنی، تاریخ الوزارات العراقية.

طایفه‌ای بر موازنه اقتصادی شیعه و سنی است که در طول تاریخ دراز این سرزمین پدید آمده است. بنابراین اگر شیعه در نقش طبقه مظلوم و تحت ستم باشد، اهل سنت نیز طبقه دارای قدرت اجتماعی و اقتصادی را نمایش می‌دهند؛ با این حال وجود شیعیانی ثروتمند و سنیانی فقیر را انکار نمی‌کنیم؛ همچنان که واقعیت مزبور بدان معنا نیست که اهل سنت همواره از توانایی مطلق برای گردش قوانین به نفع خویش برخوردار بوده‌اند و شیعیان ثروتمند نیز تا ابد در طبقه اجتماعی مادون مانده‌اند؛ بلکه فقرا و ستم‌دیدگان شیعه و سنی همواره در برابر طبقه مسلط که غالباً از اهل سنت بوده‌اند ایستاده‌اند.^۱

اوضاع و شرایط سیاسی از قرن‌ها پیش، شیعیان را در بخش بازرگانی و کشاورزی محدود ساخته و امکان سیطره اقتصادی را بدانها نداده بود تا آن که در قرن اخیر برخی از خانواده‌های مشهور شیعه در شهرهای بزرگ توانستند به تراکم ثروت پرداخته و از نفوذ اقتصادی قابل توجهی برخوردار شوند. این امر موجب تغییر وضعیت اجتماعی این خانواده‌ها گشته و میزان بیشتری از قدرت درجه دوم را در اختیارشان نهاد. شیعیان در دوره پادشاهی عراق توانستند گام‌های بلندی در پیشرفت اقتصادی خویش بردارند که به ویژه در عرصه بازرگانی و کشاورزی نمودار گشت و به نوعی توازن نسبی در قوای اجتماعی و اقتصادی و نه سیاسی انجامید. این موازنه قدرت به گونه‌ای پس از جنگ دوم جهانی به ظهور رسید که شش تن از هفت زمین‌دار بزرگ عراق از شیعیان بودند.^۲ شیعیان در بخش تجارت نیز توانستند بازرگانی دو شهر بغداد و بصره را به ویژه پس از مهاجرت یهود از بغداد در دست گیرند. این وضعیت تا پایان دهه شصت ادامه یافت. با این حال هنوز راهی به نفوذ در رأس هرم قدرت، یعنی دستگاه سیاسی حکومت برای شیعیان وجود نداشت. در واقع حمایت و پشتیبانی حکومت‌های سنی عراق از هم‌کیشان خود باعث شده پست‌های مهم دولتی همواره در دست آنان باشد.^۳

برخی شعارهای سوسیالیستی و دعوت به ملی‌سازی نهادهای اقتصادی در پایان

(۱) حنا بطاطو، همان، ج ۳، ص ۲۹۸.

(۲) همان، ج ۱، ص ۶۸-۶۹.

(۳) همان، ج ۱، ص ۶۹.

دهه شصت در عراق مطرح شد که در واقع نوعی بازی سیاسی برای کنار زدن بازرگانان شیعه از موقعیتهای ویژه خود در اقتصاد و تجارت بود. بر همین اساس بخش بازرگانی بغداد و بصره که تنها مدت زمان اندکی از نفوذ شیعیان در آن می‌گذشت کاملاً به دست بازرگانان اهل سنت افتاد. به طور کلی تقسیم دوگانه ملت عراق به شیعه و سنی تا اندازه زیادی با اختلافات ریشه‌دار سیاسی و اقتصادی همراه بوده است. به عبارت دیگر، تمایز مذهبی جامعه عراق در عرصه سیاست و اقتصاد و فرهنگ نیز امتداد یافته بود. سیطره سیاسی و اقتصادی برخی از زمین‌داران بزرگ نیز در این میان مؤثر بوده است. از باب مثال، بزرگترین زمین‌داران بصره در نیمه اول قرن بیستم همگی به جز یک نفر از اهل سنت بودند؛ در مقابل، بیشتر کشاورزان و ساکنان عادی شهر و روستا شیعه بودند. مسؤولان سیاسی و نمایندگان مجلس نیز در بصره از اهل سنت بودند، در حالی که اغلب جمعیت این شهر از شیعیانند. این وضعیت در شهرهای دیگر شیعه نشین عراق همچون حله و بغداد و منتفک نیز با اندکی تفاوت جریان داشت. نفوذ اقتصادی اهل سنت به ویژه در برخی مناطق حاصلخیز به روشنی مشاهده می‌شود؛ به نحوی که برخی عشایر کوچک سنی مذهب در شهر منتفک بر عموم کشاورزان و گله‌داران شیعه تسلط دارند.

بخش صنعت نیز از آغاز تا کنون در دست اهل سنت بوده است. این محرومیت تاریخی شیعه در عرصه سیاست و اقتصاد موجب انتقال توان فعالیت آنان به بخش کشاورزی و بازرگانی و همچنین تحصیلات عالی شد و لذا تعداد فارغ التحصیلان و کارشناسان شیعه در بخشهای مختلف علمی، صنعتی و فرهنگی در حد زیادی افزایش یافت؛ ولی با این حال باز از امکان تغییر موقعیت در هرم قدرت برخوردار نبودند. اهل سنت در بخشهای مختلف سیاست، دولت، ارتش، پلیس و فرهنگ نفوذ فوق العاده داشتند و بدین وسیله از کلیه ابزارهای تبلیغات و اطلاع‌رسانی از نوع نوشتاری، شنیداری و دیداری برای انجام نوعی فرایند شست و شوی مغزی به نفع گروه سیاسی خویش استفاده کرده و به حمایت کامل از دیدگاه برتری طلبانه خویش برخاستند.

یکی دیگر از شدیدترین گونه‌های ظلم و تبعیض که شیعیان عراق در کنار محرومیت از بسیاری حقوق مدنی خویش از آن نیز رنج می‌برند، ترس و ناتوانی از اظهار

تشیع است. آنان حق ندارند همانند دیگران، نامهای مورد علاقه خویش را انتخاب کنند و از آوردن نام و لقب و حتی گاه محل تولد خود در ادارات دولتی هراس و دلهره دارند. لذا برخی جهت پیشگیری از ضرر و زیان وارده به تغییر نام خود و یا ضمیمه ساختن یکی از القاب معروف اهل سنت به پایان نامشان اقدام می‌کنند. عده‌ای دیگر نیز از آغاز بر فرزندان خود، نامهای متعارف نزد اهل سنت می‌نهند تا زمینه ورود آنها به مؤسسات دولتی و به ویژه ارتش، پلیس، وزارت امور خارجه و برخی دانشگاههای معتبر فراهم آید. همچنین آنان تلاش می‌کنند از شناسنامه درجه یک (شهادة الجنسية) برخوردار باشند تا با انگ «تبعیت ایرانی» مواجه نشوند. این وضعیت به ویژه در خلال جنگ ایران و عراق وجود داشت. در واقع ناتوانی افراد از اظهار مذهب خویش نشانگر میزان شدید طایفه‌گرایی در آن جامعه است که در ضمیر ناخودآگاه جمعی نفوذ و رسوخ یافته است. نباید فراموش کرد که گرایش به طایفه‌ای خاص الزاماً به معنای طایفه‌گرایی نیست. طایفه‌گرایی تنها هنگامی پدید می‌آید که در قالب یک پروژه سیاسی ظهور کند. نکته قابل توجه آن که وضعیت مزبور تنها مخصوص شیعیان بود؛ اهل سنت با صراحت و شهادت از تسنن خویش یاد می‌کنند و افراد از نژاد کردی و اتراک از نژاد ترکی و آشوریان و مذاهب مالکی و شافعی نیز به همین نحو همگی از آزادی اظهار گرایشهای قومی و مذهبی خویش برخوردار بودند. اما تا نوبت به شیعیان می‌رسید اظهار تشیع آنان به طایفه‌گرایی متهم می‌شد. شیعیان از یک سو تحت فشار جناح مقابل قرار داشته و از سوی دیگر خود نیز در برخورد با واقعیت، اظهار عجز و ضعف می‌نمودند که این هر دو موجب پرهیز شدید آنان از متهم شدن به طایفه‌گرایی شده بود.^۱ در حقیقت این شکاف به آن اندازه‌ای که میان شیعیان و نظام سنی حاکم وجود داشت در میان مردم شیعه و سنی به چشم نمی‌خورد. این حکومت سنی عراق بود که به این شکافها و تبعیضها و طایفه‌گراییها بیش از هر کس دیگری دامن می‌زد. همچنین این وضعیت همراه گشته بود با حالت اضطراب و تشویش و گاه استفاده از برخی ابزارهای دفاعی تشنج‌زا که بر عزلت و عجز شیعیان، بیشتر می‌افزود. اینها همه موجب پیدایش گفتمانی پنهان و ناتوان

(۱) ر.ک: حسن علوی، الشیعة، همان مشخصات، ص ۲۴۳.

از ظهور و بروز شده بود.

خلاصه آن که طایفه‌گرایی در عراق از صبغه‌ای کاملاً سیاسی و نه مذهبی یا نژادی برخوردار است. این نوع از طایفه‌گرایی از درون نظام‌های استبدادی سر بر می‌آورد و به عنوان ابزاری بر ضد وحدت ملی و عاطفی جامعه بکار می‌رود و ناشی از تسلط انحصاری یک طایفه به حساب طوایف دیگر است. این امر موجب می‌شود که راه حل این پدیده بسیار روشن و تا اندازه‌ای آسان گردد. در حقیقت، طایفه‌گرایی سیاسی تنها در هنگام نبود مردم سالاری، قانونگرایی، تکثرگرایی، جامعه مدنی، آزادی و مساوات، زمینه رشد می‌یابد. تأکید مجدد بر این نکته ضروری است که لغو طایفه‌گرایی به معنای نبود گرایش‌های قومی و مذهبی و قائل نشدن هرگونه حق و حقوق برای هر یک نمی‌باشد؛ بلکه در صدد حذف هرگونه بعد سیاسی و تبعیضی آن است؛ چرا که از عوامل مهم شکاف و عقب‌ماندگی اجتماعی به شمار رفته و تنها سزاوار جوامع مقهور و ناتوان از مقابله با استبداد حاکم بر آنهاست. بنابراین تفاوتی عمده و اساسی میان درگیریه‌های طایفه‌ای در عراق با نمونه‌های دیگر آن در دیگر کشورهای اسلامی وجود دارد. تا به حال شیعه و سنی در عراق بر سر عقاید مذهبی و یا عرب و کرد بر سر ملیت و نژاد خود یا مسلمان و غیر مسلمان بر سر آیین خود به نزاع و کشمکش نپرداخته‌اند. گرایش بسیار رژیم کنونی عراق به منافع سیاسی در مقابل هویت دینی خود بر این واقعیت تأکید می‌کند که نزاع طایفه‌ای عراق در درجه اول از صبغه‌ای سیاسی و نه مذهبی برخوردار است. رژیم در این موضع‌گیری و عملکرد خود به دنبال انحراف اذهان از بحران‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی عراق است. در واقع این نظام غیر دموکرات است که پیدایش هرگونه تبعیض و تضاد را موجه می‌سازد. علی‌وردی در مطالعات خویش اشاره می‌کند که رژیم‌های حاکم بر عراق همواره روش ترویج طایفه‌گرایی را دنبال کرده تا از یک سو به ایجاد شکاف در وحدت ملی پرداخته و از سوی دیگر بخشی از جامعه را تحریک و وادار به دفاع و موضع‌گیری نمایند. در این میان دین و مذهب هیچ نقشی در این فرایند ندارد؛ زیرا حکومتها به هیچ آیینی پایبند نبوده و تسنن و تشیع برایشان اهمیتی ندارد.

تاریخ تبعیض مذهبی به طور روشن و مستقیم به دوره حکومت استبدادی

عثمانیان باز می‌گردد. مردم عراق با روی کار آمدن نظام پادشاهی و به قدرت رسیدن «ملک فیصل اول» امیدوار گشتند که زمان تطبیق عدالت و مساوات در توزیع حقوق و مسؤولیتها میان همه عراقیان فراهم آمده است؛ لیکن مبارزه فقهای شیعه با اشغال عراق توسط انگلستان موجب شد آن کشور به زیان شیعه وارد عرصه نزاعهای طایفه‌ای شود. ابتدا فقهای شیعه هرگونه همکاری و پذیرفتن مسؤولیت در رژیم انگلیسی عراق را تحریم کردند؛ در مقابل آنان نیز با دادن چراغ سبز به دولت «عبدالرحمن نقیب» این اختیار را به او دادند که از هرگونه ورود شیعیان در اداره امور کشور و به قدرت رسیدن آنها ممانعت به عمل آورد. او برای توجیه این عمل خود، ضعف علمی و فرهنگی شیعیان را بهانه می‌آورد. بنابراین تبعیض مذهبی مانده از عهد عثمانی با شدت بیشتری در دوره استقلال دنبال شد؛ زیرا «نقیب» برای نخستین بار شیعیان را از هرم سیاسی قدرت دور و محروم ساخت. این در حالی بود که آنان بیش از هر گروه دیگر در راه تحقق استقلال ملی و قطع نفوذ انگلستان در عراق، تلاش نموده و شهید و مجروح و اسیر داده بودند. مخالفت شیعیان و اکراد با قانون «سربازی اجباری» که به ضرر حکومت انگلیسی عراق بود بر ضد آنان بکار گرفته شد و رژیم، آنان را از پستهای مهم ارتش و دولت محروم ساخت و در نتیجه لایه فوقانی قدرت در اندک زمانی به دست مذهب حاکم درآمد؛ گرچه شیعیان نیز در نهایت موفق به لغو توافق نامه ۱۹۲۲ م مبنی بر قیمومت انگلستان بر عراق شدند.^۱

فشار موجود بر شیعیان از یک سو و نقض وعده ملک فیصل اول در تأسیس حکومت مستقل عربی اسلامی، علمای شیعه را به تشکیل جبهه مبارزه ملی واداشت. ملک فیصل در گذشته تعهد نموده بود حکومتی مستقل و بدون دخالت بیگانه تأسیس نموده و پادشاهی عرب و مسلمان مشروط به وجود مجلس قانونگذاری در رأس آن قرار گیرد. علمای شیعه در مقابل این تعهد با او بیعت نموده و اظهار وفاداری کرده بودند؛ لیکن مخالفت حاکم نظامی انگلستان در عراق با پیشنهاد مذکور موجب شد فتوایی از جانب علما مبنی بر نقض بیعت خود با پادشاه صادر شود. این فتوا از آنچنان تأثیری در هر دو سطح ملی و حکومتی برخوردار بود که نخست وزیر «عبدالرحمن نقیب» را در تاریخ

۱۹۲۲/۱۱/۲۶م به استعفا وادار ساخت.^۱ رهبران مبارزه در پی صدور این فتوا مورد تعقیب قرار گرفته و از میان آنها «جعفر ابوالتمن» و «امین چرچقی» تبعید شده و فرزندان آیه‌الله شیخ مهدی خالصی زندانی شدند که عکس‌العمل شدیدی را در شهرهای مقدس عراق در پی داشت. اندکی بعد آیه‌الله خالصی خود نیز دستگیر شده و در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۲۳م به حجاز تبعید شد که موجی گسترده از مخالفتها را در شهرهای متعددی از عراق به دنبال داشت. دولت جدید «عبدالمحسن سعدون» در مقابل به دستگیری بیشتر علما و تبعیدشان از عراق پرداخت که در رأس آنها سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی قرار داشتند.^۲ رژیم برای یافتن بهانه‌ای جهت تبعید آنها از بیگانه بودنشان یاد کرد و ارتکاب جرایم سیاسی را دلیل تبعید خواند؛ در حالی که آنان از اتباع عراقی محسوب می‌شدند. بر همین اساس، رهبران مبارزه با صدور بیانیه‌ای و ارسال آنها به کنسولگریهای کشورهای بیگانه در بغداد اعلام داشتند که اگر پادشاه، علما را بیگانه می‌شمرد، پس این عنوان بر خود او و نخست وزیر دولتش و بلکه همه اطرافیانش نیز صدق می‌کند؛ زیرا آنها همگی از حجاز آمده‌اند.^۳ اینها همه در حالی بود که رؤسای عشایر و بزرگان و متفکران شهرها و اشراف و تجار همگی در برابر این واقعه سکوت گزیده بودند و با این عمل خود جریانی بی‌اندازه خطرناک را در تاریخ جدید عراق پایه‌گذاری کردند. روزنامه «الاستقلال» نیز شیوه سکوت را پیشه کرده بود.^۴

در واقع «ملک فیصل» با تسلیم در برابر نظر انگلیسها و تبعید علما و بزرگان شیعه، حمایت افکار عمومی ملت را از دست داده بود و زمینه موفقیت علما را در عدم تشکیل مجلس مؤسسان فراهم آورد؛ این مجلس قرار بود پیمان قیمومت انگلستان بر عراق را تصویب کند.^۵ با این حال، تبعید علما و رهبران نهضت ملی به خارج از عراق که نخستین تلاش برای انحراف قیام ۱۹۲۰م عراق محسوب می‌شود، ضربه بزرگی بر پیکر نهضت

(۱) عبدالرزاق حسینی، تاریخ الوزارات العراقية، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۴۲.

(۲) حسن شبر، تاریخ العراق السياسي المعاصر، ص ۲۹۶-۲۹۵.

(۳) حنا بطاطو، همان، ج ۱، ص ۳۶۲.

(۴) همان، ص ۳۶۲.

(۵) عبدالحلیم رهیمی، تاریخ الحركة الاسلامية في العراق، بیروت ۱۹۸۵م، ص ۲۷۴.

مبارزه ملی و به ویژه بر علمای شیعه وارد آورد. لیکن ضربه بزرگتر و کارسازتر را موافقت برخی از علما و مجتهدان عراق مبنی بر عدم دخالت در امور سیاسی وارد ساخت. این شرط از جانب دولت «عبدالمحسن سعدون» در قبال موافقت با بازگشت علمای تبعیدی گذاشته شده بود. در این میان یاد «آیه الله شیخ مهدی خالصی» در خاطره‌ها زنده خواهد ماند که شرط مذکور را خلاف شرع شمرده و آن را نپذیرفت. در مقابل برخی علمای دیگر با امضای دست‌خطی خطاب به پادشاه عراق، تعهد خود را نسبت به شرط مذکور اعلام کردند.^۱ کناره‌گیری علما از صحنه سیاست، خطری بزرگ برای نهضت‌های مبارزات ملی و به‌ویژه برای جنبش‌های اسلامی به وجود آورد و نخستین زمینه‌های عقب‌نشینی نهضت‌های اسلامی را پدید آورد؛ آن تشکیلات قدرتمندی که نقش مؤثر و مهمی در باروری شعور ملی داشته و محرک اصلی انقلاب ۱۹۲۰م عراق به شمار می‌رفت.

تعهد علما به عدم دخالت در امور سیاسی علی‌رغم برخی توجیهاتی که آنان برای آن داشتند، نوعی تسلیم و دست‌کشیدن از مبارزات ملی و ضد استعماری بوده و تأثیرات منفی بسیاری بر آینده جنبش ملی و موقعیت آینده شیعیان در عراق گذاشت. حکومت سعدون با این عمل توانست همه راه‌های نفوذ احتمالی شیعیان را در قدرت سیاسی به روی آنان ببندد. تسلیم علما در برابر حکومت و کناره‌گیری از سیاست به مدت نیم قرن به طول انجامید و آنان را در تمام این مدت در دایره امور مذهبی محدود ساخت که نتیجه آن باز شدن زمینه دخالت دولت در کلیه عرصه‌ها و حتی در حوزه امور دینی و مذهبی بود. همچنین موجب ایجاد نوعی بدبینی نسبت به فعالیت‌های سیاسی و ملی در اذهان عامه گردید؛ گویا که این قبیل اعمال در تضاد با اسلام اصیل است. این عامل بر عزلت و انزوای بیشتر علما از جامعه افزوده و انگیزه آنان را در آمدن به صحنه سیاست کاهش داد.

عزلت و انزوای علما از جامعه به پیدایش نخستین شکاف میان حوزه و نهضت‌های عربی-اسلامی در عصر جدید انجامید و آنان را از قیام به وظایف ملی و شرعی خود در رهبری امت عاجز ساخت و حتی برخی از آنها را آلت دستی در خدمت مصالح رهبران سیاسی و رؤسای عشایر گردانید. این در حالی بود که نهضت دینی شیعه در اثر استقلال و

پویایی ذاتی خود توان مقابله با هر حکومت عراقی را داشته و با تأثیر بر مردم و بسیج آنها می‌توانست نقش رهبری خود را به خوبی در میان نهضت‌های ملی ایفا کند. حکومت جدید در فرصت به دست آمده توانست نهادها و دستگاه‌های اداری خود را بنیان گذارده و با استخدام نخبگان سیاسی طرفدار خود، پایه‌های نظام را مستحکم ساخته و در اندک زمانی خود را با فرهنگ غرب و تجدد همگون کند.^۱ در مقابل علما و مجتهدان در دایره امور مذهبی حوزه محدود شده و به برخی فعالیت‌های فرهنگی همچون: تأسیس مدارس غیر انتفاعی، کانون‌های نشر، مساجد و حسینیه‌ها بسنده کرده و از فعالیت‌های سیاسی غفلت نمودند. این غفلت سیاسی موجب فروپاشی بنیان اجتماعی و ملی نهضت‌های نوپای اسلامی گشته و حوزه را از ایفای نقش رهبری محروم ساخته و روحانیان را به دو دسته موافق و مخالف تقسیم نمود.^۲ از سوی دیگر مقاومت ضد استعماری بر ضد رژیم قیوموت انگلستان در اثر این اختلاف مواضع تضعیف گشته و زمینه برای تأیید دولت جدید از جانب رؤسای عشایر، اشراف و بزرگان سرشناس، بازرگانان و خانواده‌های بانفوذ فراهم گشت و در نهایت به عقب‌نشینی علما و مرجعیت از نقش رهبری خود بر نهضت‌های ملی انجامید.^۳

در این دوره خمود و سکوت، عده اندکی از علما همچون شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و شیخ محمد رضا شبیبی همچنان در صحنه سیاست مانده و در حوادث اجتماعی و سیاسی مشارکت جسته و فعالیت‌های خویش را کم و بیش ادامه داده و موضع‌گیری‌های مهمی از خود در تاریخ ثبت نمودند. پدیده طایفه‌گرایی در آغاز دهه سی در اثر اوضاع اسفبار شیعیان جنوب و اکراد شمال برای نخستین بار در سطح ملی و حکومتی برانگیخته شده و ملک فیصل اول را به چاره‌سازی برای جلوگیری از وضعیت بحرانی و نزدیک به انفجار وادار ساخت. فیصل در اثر این بحران با صدور حکمی به دولت، دیدگاه نظام را نسبت به شیعیان و اکراد تشریح کرده و از نخست وزیر خواست تا وضعیت

۱) سامی عسکری، الجذور التاريخية للحركة الإسلامية في العراق، ص ۱۹۸.

۲) عبدالحمید رهیمی، همان، ص ۲۸۳.

۳) همان، ص ۲۹۰.

بحران زده موجود را مورد مطالعه قرار داده و به تشخیص و حل مشکلات ملت عراق همت گمارد. همچنین او پیشنهادهایی برای تقویت وحدت ملی و فرهنگی و مذهبی عراق ارائه داده بود. فراموش نشود که عراق تحت حاکمیت رژیم عربی-سنی بوده و کشوری برآمده از ویرانه‌های کشور بزرگ عثمانی است. در شمال آن، اکثریتی کرد با فرهنگی نسبتاً پایین حضور دارند که برخی اشخاص با مطامع سیاسی به تحریک احساسات نژادی آنها می‌پردازند. در جنوب نیز اکثریتی شیعه با فرهنگی نسبتاً پایین حضور دارند که گرچه تفاوت نژادی با نظام حاکم ندارند، ولی استبداد حکومت عثمانی به آنها امکان مشارکت در دولت و یادگیری و تمرین فعالیت‌های سیاسی را نداده بود و این موجب ایجاد شکافی بزرگ میان ملت عربی عراق شده است.

ملک فیصل با این که اکثر ملت را به جهل و نادانی متهم کرده بود اما از سوی دیگر بر این واقعیت تأکید می‌کند که شیعیان ستم‌دیده در عصر عثمانی از حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی برخوردار نبودند، همچنین او اشاره می‌کند که در صدد توجیه «موضع اکثریت جاهل ملت» نبوده و بیشتر مایل به نقل سخن مشهور در افواه عامه است. «آن گفتاری که هزاران بار تا به حال شنیده‌ایم از آن کسانی که می‌خواهند کینه‌های آن بیچارگان ساده باور را با این سخنان خود تحریک نمایند: مالیات بر شیعیان، مرگ بر شیعیان، ولی پستها برای سنیها. آیا واقعاً شیعه چه دارد؟ حتی روزهای مذهبی او بی‌اعتبارند...»^۱ تصویر «شیعه جاهل و متعصب» که از طرف دستگاه اداری و سیاسی دولت ترسیم می‌شد، تأثیر فوق‌العاده‌ای در تداوم تضادها و تبعیضها داشته است. ساطع الحصری از سیاستمداران سنی عراق در خاطرات خویش از وزیران شیعه به عنوان «نادانانی عقب‌مانده» یاد می‌کند و درباره شیخ محمد رضا شبیبی از شخصیت‌های برجسته علمی و دینی عراق می‌گوید: «او شناختی سنتی و سطحی از افکار جدید داشته و از درک دیدگاه‌های نوین در تعلیم و تربیت عاجز است».^۲ حسن علوی به نمونه‌های روشنی از حساسیت حاکمان سنی عراق در برابر شیعیان اشاره

(۱) عبدالکریم آزری، مشکلة الحکم فی العراق (یادمان ملک فیصل اول، ص ۴).

(۲) ساطع حصری، مذكراتی فی العراق ۱۹۲۱-۱۹۴۱ م، بیروت، ۱۹۶۸ م، ص ۲۷۷.

می‌کند: هنگامی که ملک فیصل اول سعی داشت با اجرای برخی پروژه‌های فرهنگی به جبران برخی کم‌کاریها و اجحافهای حکومت در برابر شیعیان بپردازد، نخست وزیر در برابر طرحهای ساخت مدارس عشایر جنوب، خانه‌های معلمان حله و مدرسه بزرگ کاظمین به مخالفت برخاست و هنگامی که ملک فیصل، مدرک مدرسه جعفریه را رسمی اعلام کرد و به فارغ التحصیلانش اجازه ورود به دانشکده حقوق را داد، برخی از کارگزاران بانفوذ حکومت بر ضد این تصمیم او به مخالفت برخاستند.^۱

بیانیه ملک فیصل نتوانست برنامه‌ای جامع برای حل مشکلات بسیار حکومت جدید ارائه دهد و به همدردی کامل با شیعه و کردها برخیزد؛ لیکن آن را می‌توان نخستین تلاش نسبتاً جدی برای پذیرش برخی مشکلات بزرگ و از جمله تضاد طایفه‌ای در عراق به شمار آورد. شاید اگر او سالیانی دیگر زنده می‌ماند می‌توانست برخی از این مشکلات را سامان دهد. در هر حال، تضييع مدام حقوق شیعیان عراق و تشکیک تحقیرآمیز در عربیت و اخلاص و وفاداری آنها موجب پیدایش برخی تحرکات ضد حکومتی در میان آنان شد. نخستین جنبش با تقاضای رؤسای عشایر از مجتهدان عرب برای رهبری قیامی بر ضد دولت «مدفعی» آغاز گردید و در اندک زمانی به صورت راهپیماییهایی ضد دولت در شهرهای مرکزی فرات درآمد. اعزام نیروهای نظامی برای سرکوبی مردم به تشدید و گسترش قیام انجامید و در نهایت، دولت مدفعی در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۳۵م ناچار به استعفا گشت و «یاسین هاشمی» مأمور به تشکیل کابینه جدید شد. در همین هنگام برخی از سیاسیون، رؤسای عشایر و افراد سرشناس در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۳۵م در نجف اشرف اجتماع کرده و بیانیه «خواست‌های ملت در اصلاح امور» را تنظیم و به وسیله مرجع بزرگ عراق «آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء» مستقیماً برای دولت فرستادند. این بیانیه به عنوان سندی رسمی حاکی از نارضایتی شدید شیعیان از اوضاع فعلی و تضييع حقوق اکثریت ملت، منتشر شد. شیعیان از برخورد ناعادلانه دولتهای متعدد روی کارآمده و برخورد نامناسب کارمندان دولت با مراجعان شیعه و تحقیر و اهانت از جانب آنان به شدت خشمگین شده بودند؛ وضع مالیاتهای

سنگین بر کشاورزان که عمدتاً شیعه بودند و دستگیری جوانان شیعه به اتهام طایفه‌گرایی را نیز بر آنها باید افزود. همچنین در بیانیه شیعیان از «تفرقه طایفه‌ای» در عراق اظهار نارضایتی شده بود. این سیاست در بخشهای مختلف حاکمیت اعمال می‌شد. شیعیان هیچگاه بیش از یک یا دو وزیر در هیئت دولت نداشته و شیوه برگزاری انتخابات مجلس نیز به نحوی بود که نمایندگان حقیقی ملت به مجلس راه نمی‌یافتند. سیاست‌گذاران و عملکرد وزارت اوقاف نیز در کنار مشاغل فراوان دیگر بر شیعیان فشار می‌آورد. بیانیه مذکور مستقیماً به دست «ملک‌غازی» پادشاه عراق و «یاسین هاشمی» نخست‌وزیر رسید.^۱

بیانیه امام کاشف‌الغطاء یک گام دلیرانه در ابراز احساس شیعیان نسبت به تضييع حقوق خویش به شمار می‌رفت. لیکن موضع شیعیان در برابر بیانیه مزبور هماهنگ و یکسان نبود. علما و برخی از رؤسای عشایر در بین‌النهرین مرکزی و جنوبی و سیاسیون که اتخاذ یک موضع روشن و صریح را در قبال حکومت لازم می‌دانستند از این بیانیه حمایت کردند. در مقابل، عده‌ای دیگر از رؤسای عشایر که به نخست‌وزیر وفادار بودند و در رأسشان «عبدالواحد حاج سکر»، «محسن ابوطبیخ»، «علوان الیاسری» و برخی دیگر از سیاستمداران و چهره‌های سرشناس به مخالفت با این بیانیه برخاسته و آن را موجب تشدید طایفه‌گرایی و ایجاد شکاف در وحدت ملی شمردند. گروهی نیز که عمدتاً از سیاستمداران و صاحب‌منصبان در دولت بودند در برابر بیانیه مذکور سکوت گزیده و موضع‌گیری مشخصی نکردند.^۲

یکی از ویژگیهای قیام مزبور استفاده از خشونت نظامی برای سرکوبی عشایر شورشی در منطقه فرات مرکزی بود که برای اولین بار صورت می‌گرفت. از سوی دیگر نشانگر فقدان رهبری سیاسی قدرتمند، هوشیار و توانگر بر نمایندگی از جانب عموم شیعیان بوده که به معنای نبود وحدت در منافع ملی و میان گروه‌های مختلف شیعه می‌باشد. عوامل مزبور سبب شده بود که شیعیان نتوانند در چارچوب منافع کلان ملی به

(۱) عبدالرزاق حسنی، تاریخ الوزارات، ج ۴، ص ۲۰۸.

(۲) عبدالکریم ازری، مشکلة الحکم فی العراق، ص ۶۷-۶۵.

دفاع از خود و منافعشان پیدازند. سرانجام نتیجه آن شد که بر تعداد نمایندگان عشایر در مجلس افزوده شده و مالکیت آنها بر زمینهای کشاورزی نیز توسعه یافت. در واقع برنده نهایی این قیام، رؤسای عشایر بودند که به حساب مردم عشایرشان از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار شدند.

افزایش تعداد نمایندگان شیعه در مجلس و انتصاب عده معدودی از شیعیان در ادارات و وزارتخانه‌ها چندان تأثیری بر وضعیت نگذاشته و هنوز یک اقلیت در سطوح حاکمیت به شمار می‌رفتند؛ چرا که لایه‌های اصلی قدرت کماکان در دست وزرایی از اهل سنت قرار داشت. این امر موجب شد که احساس ظلم و تضییع حقوق نزد شیعیان از میان نرفته و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم به گرایش بیشتر نسل جوان به سمت جریان کمونیستی انجامید. گروه‌های چپ در آن زمان با سردادن شعارهایی جذاب و تأثیرگذار به نحوی احساسات و نگرانیهای شیعیان را منعکس نموده و وضعیت اسفبار اقتصادی و سیاسی را به نقد می‌کشیدند. آنان با تأکید بر مفاهیمی همچون آزادی، عدالت و مساوات بین طبقات اجتماعی به دنبال ارایه راهکارهایی مناسب برای حل بحران فساد حاکم بر کشور بوده که دفاع از حقوق کارگران و کشاورزان و دیگر طبقات پایین جامعه و در نهایت ایجاد تحرکی اجتماعی در سطح جامعه و حکومت از جمله آنها بود.

موج گسترده مهاجرت از روستا به شهر نیز به ویژه در جنوب عراق نشانگر تشدید نگرانیها و نارضایتیهای شیعیان محسوب می‌شد. آنان در اثر ظلم و ستم بسیار رؤسای عشایر که در مدتی کوتاه به زمین‌دارنی بزرگ بدل شده و عملاً در خدمت نظام اجتماعی موجود قرار گرفته بودند مجبور به مهاجرت به سوی شهرها شده و زندگی شهری با عزت را بر ماندن در مناطق خویش تحت تحقیر اربابان ترجیح می‌دادند. در واقع گرایش شدید شیعیان همچون بسیاری دیگر از گروه‌های ستم‌دیده عراق به حزب نوپای توده بیانگر طغیان و تمرد آنان نسبت به اوضاع ظالمانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. در این میان سلطه رؤسای عشایر و دولت حامی آنان بر اوضاع اسفبار جامعه می‌افزود. همچنین از سوی دیگر این گرایش الحادی میان شیعیان، نوعی انقلاب و اعتراض ناگفته بر ضد علما و روحانیون بود که نتوانسته بودند خود را با تحولات پس از جنگ دوم

جهانی همراه کنند.

در هر حال موضع‌گیریهای افراطی و غیر واقعی برخی از علما و مجتهدان شیعه در برابر نظام پادشاهی و موضعگیری مخالف عده‌ای دیگر از آنان و بی‌تفاوتی و فرصت‌طلبی عده‌ای سوم برای حفظ منافع حکومتی خود در کنار گرایشهای طایفه‌ای برخی مسؤولان نظام همگی موجب دور ماندن شیعیان از مشارکت در قدرت و تصمیم‌گیریهای حکومتی شده و بر تضادها و تناقضها واز سوی دیگر بر موفقیت بیشتر منفعت‌طلبان افزود. فتوای علمای شیعه در تحریم شرکت در انتخابات مجلس مؤسسان از یک سو و روی آوردن برخی شیعیان به همکاری با نظام پس از تبعید علما و رهبران مبارز از سوی دیگر به نوعی تفرقه و اختلاف مواضع در جبهه شیعی انجامید که نتیجه آن، ناکامی تلاشهایشان برای وصول به مشارکتی فعال و عادلانه در قدرت و حاکمیت بود. شیعیان همچنان موضعی منفی در برابر حکومت اتخاذ کرده و حتی در سطح فردی از حاکمان و مناصب حکومتی نیز پرهیز داشته و تجارت، تحصیل و کشاورزی را بر پستهای سیاسی، اداری و نظامی ترجیح می‌دادند.

کودتای کمونیستی «۱۴ ژوئیه» علی‌رغم ابعاد منفی آن توانست به تلاشی اولیه برای لغو طایفه‌گرایی و تحقق مساوات اجتماعی دست زند. ایجاد جامعه‌ای باز برای فعالیت همه اقوام، ادیان و طوایف جهت استفاده از استعدادها و توانشان در ساخت عراقی یکپارچه و عادل نیز از اهداف این انقلاب بود؛ لیکن عوامل داخلی و خارجی متعددی به ناکامی این تلاشها انجامیده و زمینه را برای رشد و نفوذ بیشتر ارتش در حکومت فراهم آورد که نتیجه آن دستیابی نظامیان به قدرت در عراق بود. حسن علوی از این پدیده به سیاست «مذهب‌گرایی دولتی» یاد می‌کند که از دوره عبدالسلام عارف موجب گسترش تبعیض طایفه‌ای و قومی گشت.^۱ این سیاستهای تبعیض طایفه‌ای دولت، «شیخ محمد رضا شیبی» را وادار ساخت که طی بیانیه‌ای در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۶۵م به انتقاد شدید از آن برخاسته و خطاب به نخست‌وزیر «عبدالرحمن بزاز» که در پی تشکیل نهادهای مدنی در کشور بود از فقدان قانون‌گرایی و نهادهای قانونی ابراز نگرانی کند. همچنین او

در این بیانیه خواستار اعطای خودمختاری به کردهای شمال شده بود. در بیانیه شبیعی از گسترش تفرقه‌های طایفه‌ای ابراز نگرانی شده و به شدت بر آن حمله شده بود. حوادث مختلف نشان می‌داد که طایفه‌گرایی به صورتی شدیدتر و خشونت‌بارتر شیوع یافته است و لذا روز به روز بر خشم و ناراضی ملت عراق از اهانتها و تضییع حقوقها افزوده می‌شد که انتخاب کارگزاران ناکارآمد و ناشایسته نیز آن را تشدید می‌کرد. اکثریت شیعه عراق نیز از بی‌توجهی نسبت به حقوقشان و در نتیجه توسعه نیافتگی در سطح فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به شدت ناراضی بودند؛ به ویژه آن که سوابق درخشان آنها در مبارزه برای استقلال عراق مورد غفلت عمدی قرار می‌گرفت و به علاوه برخی مسؤولان و نشریات مزدور در اصالت عربی آنها و وفاداریشان به وطن و دولت، تشکیک و تردید کرده و به اهانت و تحقیر آنها می‌پرداختند؛ آنانی که کشور و دولت عراق بر مجموعه‌های جوانان شهیدشان برپا شده بود.

شبیعی در بیانیه خود از ضرورت حفظ وحدت ملی نیز یاد کرده و لزوم جلوگیری از خونریزی بیشتر و بازگشت صلح و آرامش در شمال عراق را یادآور شده بود. همچنین او به حقوق مشروع کردها توجه نموده و پیشنهاد داده بود در قالب حکومت مرکزی واحد به آنها خودمختاری داده شود. همچنین او به لزوم حمایت از انجمنها و اصناف توجه کرده و به ضرورت برقراری آزادی اقتصادی که مناسب شرایط و نیازهای آن روز عراق بود اشاره داشت. لازم به ذکر است که انجمنها و اصناف عراق در اثر قوانین و مقررات سوسیالیستی از یک سو و نفوذ بورژوازیهای زراعتی و صنعتی از سوی دیگر تحت فشار شدید سیاسی قرار گرفته بودند.^۱

بیانیه «شبیعی» از پذیرش بسیار و تأثیر فراوانی در میان مراکز سیاسی کشور برخوردار گشت. بر همین اساس «سید کامل چادرچی» با شبیعی ملاقاتی نموده و تصمیم به تنظیم میثاقی ملی میان نیروها و گروههای مختلف عراقی گرفتند. در پیش‌نویس این «میثاق ملی» آمده بود که امروزه شهروندان عراقی بیش از هر وقت دیگر نسبت به محرومیت از حقوق اساسی خود نگران هستند و در سایه دیدگاههای استبدادی حکومت

از آزادیها و حقوق عمومی خویش محروم مانده‌اند. نبود دموکراسی نیز در این میان موجب شده کارگزاران و مسؤولان دولتی بر مبنای امیال و منافع زمامداران تعیین شوند و فعالیت‌های رژیم نیز از رنگ و بوی نژادی و طایفه‌ای و حتی گاه اقلیمی برخوردار شده و به شایستگیها و مساوات در ایجاد فرصتها هیچ توجهی نشود.^۱ نگاهی گذرا به بیانیه شبیسی و پیش‌نویس میثاق ملی «شبیسی و چادرچی» به روشنی نشانگر بحران دموکراسی در عراق است که منجر به از میان رفتن فضای مناسب برای گفتمان گروهها و آزادی بیان شده و به ترجیح خواسته‌های شخصی بر مصالح و منافع ملی انجامیده و اصل رابطه در استخدام دولتی و خدمات عمومی را به جای اصل ضابطه نشانده است. در این فضای غیر دموکراتیک، نمودار توزیع قدرت و امکانات بر اساس تقسیمات طایفه‌ای و نه شایستگیها و عدالت و مساوات ترسیم می‌شود.

رژیم فعلی عراق از هرگونه بحث و بررسی پیرامون پدیده طایفه‌گرایی به منظور پنهان داشتن فعالیتها و اهداف طایفه‌گرایانه‌اش پرهیز داشته و شیعیان نیز کماکان از حقوق و آزادیهای مشروع خود محروم مانده‌اند. این امر بر مسؤولیت پژوهشگران اجتماعی و اندیشمندان فرهنگی و سیاستمداران نسبت به شکستن ممنوعیت‌های مزبور و گشودن باب گفتگو و نقد این پدیده شوم می‌افزاید. به ویژه آن‌که کشور، امروز در محنتی بزرگ و تنزل‌لی اجتماعی و ارزشی قرار داشته و از ضربات پیاپی رژیم حاکم از یک سو و نظام بین‌المللی از سوی دیگر در خلال دهه گذشته به شدت رنج می‌برد. بدیهی است که گام اول برای حل این بحران سیاسی و اجتماعی، شناخت و نقد آن است تا سپس زمینه برای بکارگیری ابزارها و روشهای دموکراتیک باز شود. مطالعه و تحلیل طایفه‌گرایی به معنی گرایش به آن نیست؛ بلکه دفاعی است از دیانتی الهی و سرزمینی واحد. بر همین اساس، تشکیک در عربیت و تابعیت شیعیان از دیدگاهی نادرست و خاستگاهی سودجویانه برخاسته و تشکیک در روح کرامت و ملیت آنان محسوب می‌شود. همان‌گونه که تأکید برخی شیعیان بر عربیت خویش به منظور دفاع از هویت خویش و تحکیم آن می‌باشد. ملت عراق تا کنون از این تبعیض و درگیریها رنج فراوان متحمل شده و به ویژه

در جنگ عراق و ایران، کشته‌های بسیاری داده که بیشتر آنها از شیعیان بوده‌اند. شیعیان عراق در اثر دیدگاه و عملکرد تبعیضی تا به حال در معرض خطرهای متعددی قرار گرفته که وحدت ملی، کیان، هویت و ملیت عراق را تهدید می‌کند. اتهام شیعه به تابعیت ایران در سالیان اخیر به شدت ترویج شده تا بدانجا که دولت در سال ۱۹۸۰م چند ماه پیش از جنگ ایران و عراق به اخراج صدها هزار شیعه عراقی به این بهانه پرداخت و پیش از آن، همه اموال منقول و غیر منقولشان را مصادره نموده و کرامت و عزت آنان را پایمال ساخت. در همین حال، صدها هزار جوان و بازرگان و روحانی و شاعر و هنرمند عراقی دیگر نیز که از این بازی کثیف سیاسی ناراضی بودند ناچار به نزدیک‌ترین کشور ممکن مهاجرت نمودند تا بدانجا که تعداد مهاجرین عراق در خارج از کشور به بیش از دو میلیون نفر می‌رسد که از اقوام و طوایف و مذاهب متفاوتی می‌باشند. شگفت آن که این عملیات اخراج و مهاجرت اجباری به صورت برنامه‌ریزی شده و در شرایط خاص بین‌المللی و منطقه‌ای و در مقابل چشمان کشورهای جهان و سازمانهای بین‌المللی صورت گرفت؛ بدون آن که هیچ یک از آنها و به ویژه کشورهای عربی به صدای غربت این برادران عربشان گوش فرا داده یا اعتراض قابل توجهی نمایند.

این اقدامات ظالمانه همگی در سایه فرهنگ تبعیض طایفه‌ای پدید آمده که نه از جانب اهل سنت از عرب یا کرد بلکه از سوی رژیم حاکم اعمال می‌شود. رژیمی متشکل از اقلیتی قبیله‌ای، طایفه‌ای و استبدادی که شیعه و سنی و عرب و کرد همگی در زیر فشار آن قرار دارند. رژیم در هجمه‌های برنامه‌ریزی شده خود بر علیه اکراد، شیعیان و دیگر گروههای اجتماعی به دنبال از هم‌گسستن بافت خانواده عراقی و مسخ فرهنگ و ویرانی جامعه آن است؛ چرا که نظام تنها بر چنین ویرانه‌ای می‌تواند به وجود خویش ادامه دهد. اتهام شیعیان به بیگانگی درباره بسیاری از اهل سنت نیز قابل تطبیق است؛ چرا که هنوز بسیاری از خانواده‌های سنی عراق به نامهایی ایرانی یا ترکی معروف هستند. در واقع عملیات مهاجرت اجباری نوعی مقابله به مثل با جبهه رو به رشد مبارزات شیعی به رهبری علمای شیعه به شمار می‌آید؛ گرچه حوزه در سالیان اخیر، خود را در برخی مجالات فقهی و کلامی و ادبی محصور کرده و به ندرت در عرصه سیاسی جامعه ظاهر

شده است. البته پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بدرفتاری مدام با شیعیان و تیره شدن روابط رژیم بعث با نظام اسلامی همگی در انگیزش برخی علما برای مقابله با اعمال سرکوبگرانه رژیم تأثیر داشته است. آیه‌الله شهید سید محمدباقر صدر از جمله نخستین علمای حوزه بود که رکود حاکم بر حوزه را شکسته و با آگاهی و تیزبینی تمام و شناختی جامع از مشکلات اجتماعی و سیاسی عراق در صدد بازسازی بنای مرجعیت دینی بر پایه واقعیت‌های جدید برآمد. تلاش‌های صدر موجب نشاط مجدد نهاد مرجعیت و حوزه‌های علمیه شده و دیدگاه فقهی و فکری جدیدی پایه گذاشت. همچنین فعالیت‌های او به جریانی انتقادی در داخل حوزه انجامید که به دنبال اصلاح نواقص و گشودن دریچه‌ها به جهان خارج و پذیرش رهبری سیاسی و مبارزه با سرکوب و استبداد بود.

اوضاع بحرانی پیش‌گفته با برخی تحولات و تغییرات بین‌المللی نیز همراه بود که زمینه‌ساز پیدایش نظام نوین جهانی به شمار می‌روند. فروپاشی اتحاد شوروی و کاهش بحران عربی-اسرائیلی از جمله این تحولات است. در این میان برخورد اجتماعی و سیاسی شرق و غرب در اثر تهاجم اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک تمدن غرب نیز حایز اهمیت است. این عوامل همگی در سیاسی شدن مجدد شیعه مؤثر بوده‌اند.

انقلاب ۱۹۲۰م عراق در مهمترین هدف خود، یعنی رهایی از استعمار انگلیس، موفقیت چندانی به دست نیاورده و به عکس موجب اتخاذ موضع منفی از جانب انگلستان علیه شیعیان شد که در نتیجه آن برخی از علما توان ایستادگی در برابر سیاست‌های حکومت انگلیس را از دست داده و امتیاز بزرگ «عدم دخالت در امور سیاسی» را به آن بخشیدند. تحریم انتخابات و فتوای حرمت استخدام در نهادهای دولتی نیز به تدریج منجر به گوشه‌گیری بیشتر شیعیان از حکومت و جامعه گشته و با استقبال دولت و انگلیس‌ها مواجه شد. صحنه سیاسی عراق از آن زمان تا هنگام مرجعیت آیه‌الله سید محسن حکیم شاهد تحرک مذهبی توانمندی نبود. جبهه اسلامی عراق در زمان مرجعیت حکیم از شکوفایی و مقبولیت بیشتری در میان توده‌ها برخوردار گشت؛ گرچه برخی ملاحظات و انتقادات نیز بر عملکرد سیاسی او گرفته می‌شود. سیاست‌های نادرست دولتهای حاکم در عراق، استمرار جنگ با کردهای شمال، دست‌یابی حزب بعث

به قدرت، کاهش نفوذ احزاب مارکسیستی و دموکراتیک و ملی همگی منجر به گرایش بیشتر به اسلام و به ویژه نوع شیعی آن شد.

حوزه نجف به عنوان نهاد مذهبی شیعه در دهه‌های اخیر از تمرکز و اقتدار بیشتری برخوردار شده بود؛ ولی هنوز به صورت نهادی تشکیلاتی با بخشهای مختلف و ابزارهای اداری مناسب در نیامده بود و لذا مرجع بزرگ حوزه نمی‌توانست آن را به بهترین وجه اداره نموده و نظارت و حمایت کافی از آن داشته باشد. این عوامل به کاهش توانایی سیاسی و افزایش نزاعهای جانبی در اطراف هرم رهبری حوزه انجامید. همچنین حوزه علمیه هنوز غور در مباحث علمی محض و اسیر در چنبره تفکرات انتزاعی و آرمانی بوده و خود را برای همراهی با تحولات اساسی ناشی از تأثیر تجدد بر جوامع معاصر آماده نساخته بود. نظام فکری حوزه و مرجعیت علی رغم غنا و عمق اندیشه شیعی از فقر و جمود نسبی در عرصه فعالیت‌های اجتماعی رنج می‌برد و ساختار تشکیلاتی حوزه نیز براساس نوعی پیمان غیر مستقیم و سست میان علما و بازرگانان استوار بود. گرچه گفته می‌شود شیعیان عراق، حقوق شرعیه خویش از قبیل خمس و زکات را به علما و مراجع در عتبات مقدسه می‌دهند؛ لیکن مقدار این مبالغ به نسبت آن چه از ایران و هند و کشورهای خلیج به دست مراجع بزرگ می‌رسد چندان زیاد نیست. زیرا شکوفایی اقتصادی تجار شیعه تا اندازه زیادی محدود به برخی خانواده‌های معروف بغداد بوده که آن هم در دوره پس از جنگ جهانی دوم در اثر مهاجرت یهود از عراق حاصل شد. به علاوه آنان نیز از توان مالی چندان نسبت به هم‌تایان دیگر بغدادی، بصری و موصلی خود برخوردار نبودند.

مجتهدان شیعه تا چند دهه پیش به فکر استفاده از تحولات جدید در نظامهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی نیافتاده و در این میان سید محمد باقر صدر از نخستین کسان بود.^۱ دیدگاه اجتماعی حوزه نیز از واقعیت‌های جدید بسیار دور بوده و فرایند اجتهاد هم خود را از عنصر زمان و مکان گسسته و تنها در برخی رفتارهای اقتصادی - اخلاقی به اظهار نظر می‌پرداخت. از باب مثال فقها هنوز در کتابها و

(۱) ر.ک: سید محمد باقر صدر، اقتصادنا، بیروت ۱۹۹۱م و فلسفتنا، بیروت ۱۹۸۶م و البنك اللاربوی فی الاسلام،

رساله‌های خویش درباره برخی احکام مربوط به جوامع قدیم همچون احکام بردگان بحث می‌کنند. بیشتر کتب فقهی معتبر و مورد استناد نیز در بخش معاملات بر همان عقود و قراردادهای سنتی قدیم تکیه نموده و به بررسی ابزارهایی متناسب با تغییر و تحولات جدید اجتماعی و اقتصادی نمی‌پردازند.^۱ اضافه بر این، نهاد مرجعیت دینی اساساً بهای چندانی به باروری دیدگاه اجتماعی و سیاسی خود و جامعه نمی‌دهد. این امر ناشی از ساختار پیچیده حوزه و مرجعیت است که متناسب با اندیشه قدیم و ناسازگار با هر فکر معاصر و جدید می‌باشد. شیوه‌های آموزش حوزه نیز از نظامی سنتی و کهنه پیروی نموده و تنها بر ابعاد فقهی و ادبی تکیه کرده و از پرداختن به مباحث اجتماعی و سیاسی و شیوه‌های تبلیغاتی پرهیز دارند. کناره‌گیری نسبی حوزه‌ها از مبارزه سیاسی مستقیم علیه ظلم و استبداد نیز به ویژه پس از ظهور مجدد شیعه در صحنه سیاسی عراق موجب ایجاد تصویری مستهجن و عقب‌مانده نزد نسل جدید شده است. برخی دخالت‌های حوزه در سیاست نیز به دلیل ناپختگی اجتماعی و بی‌تجربگی سیاسی، آثار منفی بیشتری برجای می‌گذاشت. روابط نامناسب رهبران حوزوی با خود و دیگران، مسابقه قدرت، شعارهای تبلیغاتی و متهم ساختن مخالفان را نیز باید بر اینها افزود.

مرجعیت دینی عراق در سالیان اخیر به طور افراطی در فقه و اصول مستغرق شده و با وارد کردن مباحث فلسفی به اصول بر غنا و تحول فرایند استنباط احکام و پژوهش‌های فقهی افزود. اما این روند از برخی آثار منفی نیز برخوردار بود که از جمله آن می‌توان به ناتوانی این نوع اجتهاد از برخورد با متغیرات متعدد جدید اشاره کرد؛ متغیراتی که به واسطه انقلاب حقوقی در عصر جدید به واقعیت‌هایی اجتماعی تبدیل شده‌اند. بر همین اساس احکام و مسائل فقهی در رساله‌های عملیه به شیوه‌ای همانند شیوه فقهای هزار سال پیش و به دور از مشکلات و مسائل اساسی مردم امروز مطرح می‌شوند.^۲ مرجعیت در بستر تاریخ از صبغه افتاء برخوردار شده و مرجع در نقش یک مفتی تنها متکفل صدور

(۱) برای نمونه ر.ک: رساله عملیه «محمد علی طباطبایی حسنی» تحت عنوان «علوم و احکام مستجده» که سعی نموده با پرداختن به هزار مسأله از احکام از دواج، عبادات، اقتصاد، طب، نجوم، سیاست و... سبکی جدید در مباحث فقهی ایجاد نماید؛ لیکن اغلب آن احکام بر خلاف ادعای نویسنده با منطبق علمی جدید سازگار نیست.

(۲) محمد حسین فضل الله، مقدمه کتاب «آراء فی المرجعية الشيعية»، بیروت ۱۹۹۴/۱۴۱۵، ص ۹-۱۰.

احکام، قضاء و نظارت بر امور حسبیه است. بر همین اساس مرجع اعلم به کسی گفته می‌شود که در فقه و اصول از دیگران داناتر بوده، هر چند از اداره امور منزل خویش نیز ناتوان باشد. همچنین مرجعیت تا به امروز حالتی فردی داشته و بر شخص مرجع استوار است. آن چه مهم است مرجع و حاشیه او شامل معاونان و همکاران و نمایندگان اوست. تلاشها همگی بر تحکیم موقعیت و نفوذ شخص مرجع در میان مردم تمرکز یافته و اما نهاد مرجعیت و اهداف کلان آن چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. هنگامی که فتاوی و حقوق شرعی در مرکز توجهات قرار گرفته و از امور مهم دیگر غفلت شود خود به خود از گستره نفوذ مرجع کاسته شده و او امکان همزیستی با موضوعات، واقعیات و مشکلات جدید را از دست می‌دهد.^{۱*}

نهاد مرجعیت گرچه بر پایه منافع طبقاتی استوار نبوده، لیکن وابسته به منافع گروههای مختلفی است که در رأس هرم قدرت مذهبی قرار دارند. این گروهها اجازه هیچ‌گونه نقد و اصلاح امور را به دیگران نداده و با استفاده از برخی روشها به حفظ موقعیت و منافع خویش و مقابله با مخالفان می‌پردازند؛ اتهام مخالفان به ایجاد خلل در وحدت مذهبی مردم و زمینه سازی برای دخالت بیگانگان و گاه نیز اتهام خروج از دین از آن جمله است. این روابط متشنج و بحرانی در مرکز نهاد مرجعیت از یک سو به عوامل تأثیرگذار بر حوزه‌ها از داخل و خارج آن باز می‌گردد و از سوی دیگر ناشی از شرایط خاص تاریخی، ذهنیت ویژه وابستگان به آن و منافع و تناقضهای داخلی آن است. مشکل عمده مرجعیت به ویژه در دوره اخیر، ناتوانی از عمل به مسؤولیتها و وظایف خود در فضای دنیای جدید است. وضعیت مزبور در اثر فقدان آگاهی سیاسی-اجتماعی و عدم همراهی با تحولات علمی و تکنولوژی و همچنین انقلاب رسانه‌ای جدید پدید آمده است. در واقع حوزه‌ها در نظام آموزشی خود به نیازهای جامعه عراقی و موضوعات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی آن توجهی ننموده و در این میان جامعه شیعی نیز به یک نزاع پنهان میان

(۱) محمد حسین فضل الله، المرجعية: الواقع والمقتضى، در مجموعه «أراء فی المرجعية الشيعية»، ص ۱۱۲.
 (* توجه شود که تحلیلهای مذکور درباره همه مراجع صادق نبوده و جامعه شیعی در طول تاریخ رهبران نمونه و بی‌نظیری به خود دیده است. (مترجم)

گروه‌های سنتی طرفدار شکل قدیم حوزه و گروه‌های اصلاح‌طلب خواهان توجه حوزه‌ها به تحولات جدید، دچار گشت. روحانیان عراق پس از ضربه سیاسی شدیدی که در میانه دهه بیست میلادی بر پیکر مرجعیت وارد آمد، شدیداً جهت ایمنی از آزار و اذیت به کناره‌گیری از سیاست و اجتماع متمایل شده و اصل «تقیه» را توجیهی برای برخی موضع‌گیری‌های منفی خود گرفتند.

در واقع، مرجعیت دینی با پرسش‌های متعددی از سوی نسل جدید درباره وضعیت گذشته و فعلی و آینده حوزه و تشکیلات اداری و وظایف مالی و مشکلات آن مواجه گشته و تحت فشار شدید برای اصلاح و تحول خود قرار گرفته بود. این وضعیت به ویژه پس از عقب‌نشینی حوزه از بسیاری موقعیت‌های خود و از دست دادن نفوذ خویش به عنوان مرکز رهبری شیعیان عراق شدت گرفته و پس از رحلت آیه‌الله خویی به حد انفجار رسید.^۱ چگونگی خروج از وضعیت دشوار و اسفبار فعلی، اصلی‌ترین پرسشی است که همواره خود را مطرح می‌نماید. به راستی چه جایگزین مناسب، توانا و با صلاحیتی می‌توان برای وضعیت موجود برگزید؟ برای توانمند ساختن حوزه در برابر پرسشها، نیازها و حجمه‌های آینده چه باید کرد؟

جایگزین‌های متعددی تا کنون پیشنهاد شده است. یکی از آنان طرح بازسازی ریشه‌ای مرجعیت است که توسط شهید سید محمدباقر صدر مطرح گشت. تحول بنیادین حوزه از دیدگاه صدر تنها از طریق ایجاد نهضت فکری گسترده‌ای امکان پذیر است. توانمندی حوزه برای پذیرش مسؤلیت‌ها و برآوردن نیازها تنها با ایجاد بینشی جدید در حوزه به تحقق می‌رسد. طرح سید محمد باقر صدر برای نهاد جدید حوزه، شامل شش معاونت ذیل می‌شد:

(۱) معاونت آموزشی و رسیدگی به امور تعلیمی حوزه‌های علمیه؛

(۲) معاونت تحقیقات علمی و پژوهش‌های مختلف دینی؛

(۳) معاونت رسیدگی به امور روحانیان مستقر در شهرهای مختلف و ایجاد

هماهنگی میان علمای بلاد؛

۴) معاونت سرپرستی بر فعالیتهای و جریانات اسلامی و احزاب و جنبشها و سازمانهای مذهبی؛

۵) معاونت اداری و مالی؛

۶) معاونت ارتباطات جهانی و روابط عمومی؛

شهید صدر از این سازمان جدید تحت عنوان «مرجعیت نهادینه» یاد کرده و آن را وابسته به شخص مرجع نمی‌داند؛ زیرا مرجع به تنهایی نمی‌تواند همه وظایف و مسؤلیتهای مرجعیت را بر دوش گرفته و به خوبی از پس آنها برآید. از سوی دیگر وابستگی نهاد مرجعیت به شخص مرجع موجب می‌شود با مرگ او تمام آن تشکیلات فرو ریخته و مرجع بعدی ناچار به ایجاد برنامه‌ریزی و سازماندهی جدیدی باشد.^۱

طرح «مجلس فقهی» یکی دیگر از جایگزینهای مرجعیت فعلی است که توسط سید محمد حسین فضل‌الله پیشنهاد شده است. این مجلس از طریق وسعت بخشیدن به دایره مرجعیت و مشارکت دادن افراد بیشتری در مرکز رهبری آن پدید می‌آید. این طرح مبتنی بر ایجاد تحولی ریشه‌ای و فراگیر در ساختار و جایگاه و اهداف حوزه بوده و مقتضی اتخاذ استراتژی نوینی از جانب مراجع می‌باشد. این طرح از نظر سید فضل‌الله به دلیل ارتباطش با اندیشه «ولایت فقیه» محل بحث و جدال فراوان است.^۲

تلاش نظری دیگری نیز برای اصلاح وضعیت حوزه در قالب تشکیل یک «هیئت امناء» تحت نظارت مرجع اعلاى حوزه صورت گرفته است. این مجموعه در اداره و رسیدگی به امور مالی و اجتماعی و فرهنگی حوزه و توزیع مناسب حقوق شرعی، مرجع را یاری می‌دهد و از هرگونه تضییع و مصرف نابجای اموال شرعی جلوگیری می‌کند. سخنران شهیر «شیخ احمد وائلی» یکی از معروفترین مبلغان اصلاح و دعوت‌کنندگان به تغییر وضع حوزه‌ها است. او در برخی اعتراضات اخیر راجع به روش توزیع حقوق شرعی، طرح تشکیل هیئت امنای حوزه را در یکی از سخنرانیهایش در محرم ۱۹۹۴م در

۱) محمد باقر صدر، المرجعية الصالحة، تهران ۱۹۸۱م، ص ۹۲-۹۳. برای توضیح بیشتر ر.ک: علی معموری، نظریه سیاسی شهید صدر، قم ۱۳۷۹، ص ۱۶۹-۱۷۱. (مترجم)

۲) محمد حسین فضل‌الله، همان، ص ۱۶۱-۱۶۳.

لندن ارائه داد. این هیئت امانا از ده عضو تشکیل می‌شود که مسؤولیت نظارت بر بودجه مرجعیت و ثبت دقیق مداخل و مخارج را بر عهده دارد. این وضعیت در بسیاری از مراکز دینی و جمعیت‌های خیریه و سازمان‌های بشردوستانه در سطح جهان اعمال می‌شود.

حوزه با وجود طرح‌های متعدد مذکور هنوز نتوانسته است هیچ گامی در مسیر اصلاح و تغییر خویش بردارد و همچنان انتظار حرکتی شجاعانه را در آینده می‌کشد. حال به بحث درباره سیاست تبعیض قومی - مذهبی باز می‌گردیم. این پدیده از یک سو بیانگر محرومیت ملت از مهمترین حقوق سیاسی و انسانی خود بوده و از سوی دیگر به معنای تعصب و سودجویی اقلیتی برای تحمیل امیال و نظرات خویش بر عموم و تحقیر شهروندان می‌باشد. سرانجام این وضعیت به مخاطره افتادن وحدت ملی جامعه است. همچنان که سیاست تأکید بر تمایزها و تبعیضها در گونه‌های مختلف آن منجر به از میان رفتن احساس تابعیت و شهروندی و بلکه بریده شدن افراد از گرایش‌های اجتماعی شده و توان و استعداد‌های انسان را سرکوب نموده و سرانجام به انکار وجود دیگران می‌انجامد.

از دیدگاه جامعه‌شناسی تنها در یک نظام اجتماعی نسبتاً عادلانه و یکپارچه می‌توان از آزادی، کرامت، انسانیت و حقوق شهروندی افراد محافظت نمود و به مساوات اجتماعی میان همگان و فرصت‌های مساوی برای تمام گروه‌ها، اقوام، طوایف و ادیان و مذاهب نایل آمد. برای رهایی تدریجی از روح طایفه‌گرایی در جامعه ابتدا باید آگاهی جمعی را نسبت به مشکلات و آثار زیانبار آن افزایش داد و سپس به برنامه‌ریزی برای از بین بردن آن اقدام نمود. از طریق تمرین روند دموکراسی و یادگیری اعتراف به وجود دیگران می‌توان نهادها و گروه‌های اجتماعی را به تدریج اصلاح نموده و به تغییر دیدگاهها و افکار اعضای جامعه نایل آیم و به پاک‌سازی اوهام تاریخی و سیاسی و منافع و روحیات سلطه‌طلبی از عقلانیت نژادی و احساسات قومی جامعه پردازیم. در واقع تراکم این اوهام و عواطف در طول قرون متمادی ظلم و استبداد، زمینه مناسبی برای رسوخ طایفه‌گرایی فراهم آورده که عوامل متعدد فردی و اجتماعی و منافع گروه‌ها و دولتها تأثیر فراوانی در آن داشته است.

(۵) مخالفت و مبارزه

تاریخ عراق همواره با ترس و ستم و سرکوب همراه بوده و رنگ عزا و مصیبت به خود داشته است. مراسم سوگواری حسینی یکی از راههای بیان مخالفت و مقاومت پنهان در برابر ظلم و ستم فراوان و قالبی برای دفاع و حمایت از هویت افراد به شمار می‌رود. تعداد انبوهی از کتابهای مقتل، تاریخ، ادبیات کربلا و دیوانهای مرثی به زبان فصیح و عامیانه به همین منظور در طول قرون متمادی تدوین شده که مملو از اندوه و یأس و امید است. مسلمانان هنوز با گذشت چهار قرن از تراژدی کربلا به برگزاری یادمان اندوه‌بار آن می‌پردازند. بازگشت به کربلا رجوع به سرچشمه انقلاب و منبع حزن و درد است. آفتاب کربلا مسیر حرکت مظلومان را در طول تاریخ روش نموده و در آسمان سیاه آنان می‌درخشد. حسین علیه السلام پیامی جاوید و شعله‌ای فروزان در نهاد ستم‌دیدگان همه اعصار و اقطار است.

اظهار مخالفت و مبارزه به طور مستقیم و غیر مستقیم در بسیاری از مراسمهای ملی و مذهبی و به ویژه در مراسمهای بزرگداشت شهادت امام حسین علیه السلام منعکس می‌شود. هیئت‌ها و دسته‌جات عزاداری در بسیاری اوقات به زمینه‌های مناسبی برای اظهار خشم و نارضایتی پنهان از وضع موجود تبدیل می‌شوند. سخنرانان و سرایندگان به ویژه در صورت وجود آزادی نسبی از این فرصتها برای انتقاد از رژیم و اوضاع اسفبار اجتماعی استفاده می‌کنند. این انتقادهای معمولاً در ضمن مقایسه وضعیت موجود با استبداد معاویه و یزید انجام می‌پذیرد و همان‌گونه که یزید به عنوان سمبل ظلم و استبداد توصیف می‌شود حسین علیه السلام نیز نمونه نمادین از انقلاب و مبارزه علیه ظلم و ستم و شهادت در راه حق و حقیقت معرفی می‌شود. بدین ترتیب مراسم عزای حسینی در کنار اهداف و کارکردهای دیگر آن به صورت ابزاری برای ابراز درگیری پنهان با نظام حاکم و مقاومت آشکار و نمادین بر ضد آن درآمده است.

یکی از سرایندگان اشعار عامیانه در مراسم اربعین سال ۱۳۸۵/۵/۱۹۶۵م قصیده‌ای

با مضمونی انتقادی خواند که در آن به شدت از وضعیت اسفبار اقتصادی و سیاسی اظهار نارضایتی شده بود. او در این اشعار می‌پرسد: عدل و رفاه و خیر کجاست؟ آیا حکومت به وعده‌های خویش در برابر ملت وفا نموده است؟ شاعر مزبور از شهر سماوه آمده بود که یکی از خاستگاه‌های انقلاب ۱۹۲۰م عراق محسوب می‌شود. به بخش‌هایی از این سروده توجه کنید:

درفش از سرزمین سماوه افراشته است - سرزمین فداکاری و بشنواز من این نوشتار
این موکب جدید ما قصد - وفا به وعده‌های خود را دارد

تاریکی محو و روشنائی خواهد آمد - درفش از سرزمین سماوه افراشته است

* * *

ای حسین باز از حالمان برایت بگوییم - ای عزیز بر ما حکم خواری رفته است
قانون بی‌داد ابوسفیان - مستولی شده است بر این دیار

ای عزیز بر ما ظلم و ستم می‌رود - درفش از سرزمین سماوه افراشته است
پرسش‌های شاعر در ادامه به خشم و نابردباری در برابر وضع موجود تبدیل شده و در
ضمن از انقلاب‌های مکرر و قهرمانان پنداری نیز اظهار یأس و ناامیدی می‌کند:

دیگر بر تحمل ننگ و عار صبر نمی‌کنیم - احوال ملت باید تغییر یابد

تاکی در انتظار قهرمانان باشیم - که بنیان طغیان را باید فروپاشیم

تاریکی را می‌بریم و روشنائی خواهد آمد - درفش از سرزمین سماوه افراشته است

* * *

آیا می‌بنداری مسند حکومت تا ابد باقیست - نمی‌دانی که فلک هزاران چرخ دارد
اوضاع الجزایر را ببین - وجدان تو را کفایت می‌کند

به اصلاح زمانه بر نمی‌خیزی؟ چرا مبهوت مانده‌ای؟ - درفش از سرزمین سماوه
افراشته است

* * *

بگذار درست و بی‌تعارف سخن بگوییم - میلیون‌ها خانواده از گرسنگی در
شکایت است

در کجاست خیر در کجا؟ - که وقتی بیاید دیگر دیر است

همچو نوش دارو پس از مرگ سهراب - درفش از سرزمین سماوه افراشته است
شاعر در عین حال که وضعیت اسفبار جامعه در سایه حکومت رژیم عارفی را با
دوران سلطه امویان مقایسه می‌کند در همان حال از یأس و ناامیدی خویش و خشم در
انتظار انفجار خود خبر می‌دهد. هنگامی که رییس جمهور وقت «عبدالسلام عارف» در
یکی از سخنرانی‌هایش به ستایش از بنی سفیان پرداخت، خشم شیعیان عراق برانگیخته
شده و سخن او را اهانتی به جمیع مسلمانان شمردند؛ چرا که بنی سفیان به قتل امام
حسین علیه السلام و اهل بیت پیامبر اقدام کرده بودند. یکی از سرایندگان اشعار عامیانه پس از
گذشت مدت اندکی از سخنرانی عارف به سرودن شعری در این باره پرداخت که توسط
یکی از نوحه‌سرایان هیئت اهالی انبار در صحن حرم کاظمین به تاریخ تاسوعای
۱۳۸۶/هـ/۱۹۶۶م خوانده شد:

ای ستمگر به خاندان رسول آیا پشیمانی؟ - عاقبت در پی این پشیمانی
هستی ات نابود گردد - بر سردر موبک ما عنوانی نوشته شده است

* * *

می‌خواهند آتش فشان منفجر گردد - که وای از لحظه انفجار
فرار سیدن لحظه شلیک - بر سردر موبک ما عنوانی نوشته شده است

* * *

کسی که می‌خواهد از آل سفیان ستایش کند - در حکومتداری موفق نخواهد شد
و از مرتبه و مقامی برخوردار نخواهد شد - بر سردر موبک ما عنوانی نوشته شده

* * *

بر حکم وجدان خود - انصاف ده و عادلانه حکم کن
که همگان بر عدل و داد جمع گردند - بر سردر موبک ما عنوانی نوشته شده است
سراینده گمنام دیگری از کاظمین نیز شعری با مفاهیم سیاسی سروده که در اربعین
سال ۱۳۸۴/هـ/۱۹۶۴م در یکی از مواکب حسینی خوانده شد. او در این شعر از وضعیت بد
سیاسی و ظلم و ستم نظامیان تازه به قدرت رسیده، شکایت می‌کند و شعارهای وحدت

آنان را موجب تفرقه بیشتر و فعالیت‌هایشان را بر خلاف مصالح ملت شمرده و اشاره به این واقعیت می‌کند که هر حاکمی تا به مسند حکومت دست می‌یابد، ملت و وطن را فراموش کرده و به استبداد می‌گراید. شاعر با سوز و گداز خطاب به امام حسین علیه السلام از او می‌خواهد که ظلم و جور موجود را ببیند:

ظلم و جور را ببین حسین - تا به قدرت می‌رسند و کمر محکم می‌کنند

دیگر با ملت کاری ندارند - هرچه می‌خواهد بر سرشان آید

ظلم و جور را ببین حسین

ظلم و جور را ببین حسین - با شعار وحدت میان میلیون‌ها انسان تفرقه افکندند

وحدتی ناراستین - در پی تفرقه

ظلم و جور را ببین حسین

بالا رفتن سطح آب دجله و سیلاب رود فرات در اواخر دهه شصت به فاجعه‌ای

اقتصادی در جنوب و مرکز عراق انجامید. بخش وسیعی از زمینهای زراعی و باغات به زیر

آب رفته و زیانهای سنگینی بر هزاران کشاورز فقیر وارد آمد و لذا صدای اعتراض همگان

بلند شده و خواهان یاری و مساعدت دولت شدند؛ ولی رژیم به آنان توجهی نکرد. این

حادثه و دادخواهیها نیز در نوحه‌های آن زمان انعکاس یافت. ملا عبدالحسین کاظمی از

سرایندگان اشعار عامیانه در این باره شعری در هیئت کاظمینیهای کربلا به تاریخ اربعین

سال ۱۳۸۸هـ/ ۱۹۶۸م خواند:

فریادی از سرزمین کرامت - ای خواستاران قدرت

وابسته به بیگانه - با اندیشه‌ای مشتت

بر غرب تکه مکن - و مشکلات را خود درمان نما

* * *

چه سخت مصیبتی است فرات - اگر طغیان نماید

همگی در خطر افتاده‌اند - میان دو رودخانه

از مصایبش پیشگیری کن - و مشکلات را خود درمان نما

شعر دیگری از شاعر گمنامی از شهر «رمیثه» در اربعین همان سال در کربلا خوانده

شد که در آن به شدت از حکومت به خاطر بی‌توجهی به ساخت سد و احداث دریاچه‌ها انتقاد شده بود. میزان خطر طغیان دو رود فرات و دجله تا به آنجا رسید که بغداد در شرف غرق شدن قرار گرفت و لذا دولت طی اقدامات سریعی به ایجاد کانالهای متعددی در جنوب بغداد پرداخت تا آبهای سرگردان را جذب نموده و پایتخت را از خطر برهاند. با این حال هزاران باغ و بستان در جنوب بغداد به زیر آب رفته و نابود شد. به بخشی از قصیده یادشده توجه کنید:

بگذار راست و درست سخن بگوییم - این ضعف و سستی از کجاست؟

از هر که درباره مشکلات می‌پرسی - می‌گوید ارتباطی به من ندارد
 زراعتها نابود شده و تقصیر از گل است - ای حسین تو را در سماوه سرزمینی است
 شاعر در ادامه، حکومت را به تقصیر و اهمال کاری متهم کرده و به دلیل تضییع و سرقت کمکهای مردمی مورد سرزنش قرار می‌دهد. حکومت عراق با شروع حمله اسرائیل بر ضد مصر طی بخشنامه‌ای، مالیاتهایی اضافه بر مردم تحمیل کرد تا در آزدسازی سرزمینهای عربی مورد استفاده قرار گیرد؛ ولی در نهایت سرنوشت این اموال معلوم نشد:

نمی‌دانیم این مالیاتها - برای جنگ است یا غارت

از هر که در این باره می‌پرسی - می‌گوید ارتباطی به من ندارد
 پس این کمکهای به جنگ کجا رفت - ای حسین تو را در رمیثه سرزمینی است
 دو گونه بکارگیری مفهوم شفاعت و نجات در این اشعار مشاهده می‌شود. گاه انتظار و امید امام مهدی می‌رود که آنان را از وضعیت دردناک خود، نجات و حق و عدالت را به زمین بازگرداند. اما اگر از ظهور او در زمان خودشان ناامید باشند باز هم در انتظار ظهورش دیر یا زود مانده و به یأس دچار نمی‌شوند. گاه نیز به جانب امام حسین علیه السلام توجه نموده تا شفاعت آنان را در روز قیامت نزد جدش پیامبر نماید و در عین حال از عدم توفیق درک امام زمان (عج) گریه و ناله سرداده و تأسف و دریغ می‌خورند. هنگامی که انسان، راه نجات و خلاص را در زمین بر خود بسته بیند به ناچار رو به آسمان کرده و در آن به جستجوی رهایی و نجات می‌پردازد. این معنا به روشنی در قصیده «ملا عبدالحسین کاظمی» به

چشم می خورد:

وضعیت ملتِ خود را ببین - که حالت ایشان برایت روشن است
بازوانشان بسته - از زبان دشمنان

و روزگار بر آنها زندانبان - پس به درمان دردها خود برخیز

حالت ضعف و عجز و ناتوانی که در اثر ظلم و استبداد تاریخی بین‌النهرین بر هم
انباشته شده و تراکم یافته است خود را گاه به صورت خودباختگی و منفی‌بافی نشان
می‌دهد. نوحه‌خوانی در یکی از دسته‌جات زنجیرزنی، سروده‌ای می‌خواند در رثای امام
حسین علیه السلام آمیخته از حیرت و سرگردانی و ناتوانی شیعه همچون کبوتری راه گم کرده،
بی‌صبر و ضعیف:^۱

شیعیان یا حسین همچون کبوتری بردبار - بازوان بسته در سرزمین ناپاکان پست
و یا شاعری دیگر که خطاب به امام زمان (عج) می‌گوید:

ای صاحب امر دریابمان که نداریم - حال خوش و معیشتی گوارا

بر ما دراز گشت شبهای انتظار - ای پاک زاده، آیا شب انتظار را صبحی هست؟

پس به ظهور خود چشمانمان روشن ساز - که انگار منتظران را مرگ گرفته است
این رویکرد بیانگر نوعی رابطه دو سویه میان سطح دینی و مذهبی جامعه با سطح
اجتماعی و سیاسی آن است که به شکل طغیان و سرکشی از اوضاع جهان در اشعار و
مراثی ظاهر می‌شود و از نوع چینش اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جهان گلایه و
شکایت می‌شود. و اما در رویکرد دیگر نیز گرچه باز به سراغ منجی و رهایی‌بخش
می‌رویم، ولی نه از عالم غیب و بلکه رهایی‌بخشی در زمین و قهرمانی واقعی که ما را از
اوضاع اسف بار فعلی نجات دهد. این قهرمان انقلابی دیگر در برابر مشکلات و بحرانه‌ها
بازوان بسته نیست؛ بلکه موضعی مثبت به خود گرفته و نهضت آزادی‌بخش حسین علیه السلام را
الگویی برای مبارزه‌اش بر ضد ظلم و فساد قرار داده و با نیرویی حقیقی و واقعی به صحنه
می‌آید؛ همچنان که اهالی سماوه در انقلاب ۱۹۲۰م با همین رویکرد در برابر اشغالگران
انگلیسی به جهاد برخاستند.

شاعری در سروده‌ای دیگر اعلام می‌کند که ملت دیگر توان انتظار و صبر ندارد و دیگر تحمل و بردباری به پایان خود رسیده و تنها یک راه بیشتر در برابرش نمانده است. ملت خود باید به تغییر امور همت گمارد و باید از نهضت و منش امام حسین علیه السلام الگو گرفته و گام اول را در مسیر تغییر و اصلاح بردارد. همان گونه که جهان اسلام با خون پاک حسین علیه السلام آزاد گشت، آنان نیز می‌خواهند جهانشان را با خونهایشان آزاد سازند. شاعر «عبدالحسین کاظمی» سروده‌ای با این مضامین در اربعین سال ۱۳۸۸/هـ/۱۹۶۸م خوانده است:

حوادث را پشت سر می‌گذاریم - و از خطراتش نمی‌هراسیم
این ملت سرکوب شده را - دیگر از مرگ هراسی نیست
و عده‌ها را کنار بگذار - و به درمان دردها خود برخیز

* * *

انقلاب حسین آن دریا دل - که با خونش جهان آزاد گشت
خون سالار آزادگان - آذینی است بر مبارزان
پس از آن الگو گیر - و به درمان دردها خود برخیز
ناسزا و تهدید برای رهایی از ظلم و نجات از ستم کفایت نمی‌کند؛ بلکه ملت باید همچون مردم الجزایر با انقلاب به اصلاح اوضاع برخیزند:
آیا می‌پنداری مسند حکومت تا ابد باقی است - نمی‌دانی که فلک را هزاران چرخ است
اوضاع الجزایر را ببین - که وجدانت را کفایت می‌کند
به اصلاح زمانه بر نمی‌خیزی، چرا مبهوت مانده‌ای - درفش از سرزمین سماوه افراشته است

یکی از نوحه‌سرایان مشهور عراق «یاسین رمیثی» در پی فشارهای شدید رژیم برای ممانعت از برگزاری مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام شعری از «حسین حمزه امین» در اربعین حسینی خواند که در آن از عمق محبت و موالات نسبت به امام حسین علیه السلام و ایمان و افتخار به قیام کربلا سخن گفته و اعلام می‌دارد که اگر دستان عاشقان حسین علیه السلام

را ببرند باز هم آنان از زیارتش دست بردارند:

ای حسین علیه السلام ما با وجدانهای خود - با تو هم فریاد گشته به تو ایمان آوردیم
ولی نه فریاد از روی احساس و عاطفه
و نه تنها یک دعوت خشک و اظهار عقیده
این از آرمانهای ماست - با تو هم فریاد گشته به تو ایمان آوردیم

* * *

ای حسین با تو پیوند خورده ایم - با خون و جان و رگهای بدن
همچون آن روز که بر فطرت زاده شدیم - نه از روی اتفاق و عادت
فرض کن از مسیرت دور گردیم - و بر راهی دور گام برداریم
فرض کن جامها ما را از خود بیخود کند - و هوای غرب مسحورمان کند
فرض کن سرگرم و ناهوشیار گردیم - و تعهد را از دست دهیم
هرچه می خواهی فرض کن ای حسین - هرچه انجام دهیم و بیاندیشیم
شاید آن ساعت فرا نرسیده - که بیدار گردیم و باز گردیم
شاید که مشمول رحمت نیستیم - تا که باز بر حق گردیم
تا بدان هنگام که بدن فرسوده گردد - توان از دست داده پیر گردیم
نتوانیم سر تکان دهیم - نتوانیم دست تکان دهیم
نبینیم و صدا را نشنویم - مرگمان از راه رسد
و تنها یک نفس مانده باشد - با تو هم فریاد گشته به تو ایمان می آوریم.

* * *

بر مهر تو روزگاری داشتیم - فراموش نشدنی و پنهان ناپذیر
از آن دشمنانت در میانمان - که در اندیشه انتقامند
بر ما مجازاتها گذراندند - بی ترحم و مهربانی
ولی ما ثابت بماندیم با اطمینان - و بینی ستمگر را بر زمین مالیدیم
تا بیایم به زیارتت - همچون همیشه
بر ما بهانه می گیرد تا به هزار حيله - از زیارت بازمان دارد

گفت هر کس به زیارت حسین رود - در هر وضعیت و حالتی
 باید صد سکه طلا دهد - مالیات این زیارت
 هر کدام از ما بدادیم آن طلاها را - و باز ادای دین را در خود نمی‌دیدیم
 طلا و مال را چه ارزشی است - برای آن که دوستدار مرگ است
 این بار گفت هر که رود زیارت - ببریم از او دستان
 دستانمان به او دادیم به سرعت - و دویدیم به سوی زیارت
 ما را ترس از تو باز نداشت - دستانمان را بریدند
 ولی از درد فریاد بر نیاوردیم - و با تو هم فریاد گشته به تو ایمان آوردیم
 مجالس عزاداری از پایان دهه شصت رو به شعارهای سیاسی گراییده و به تدریج
 گونه‌ای تجمع و تظاهرات ملی گردید. سید جواد شبر از نخستین سخنرانانی بود که دعوت
 به حمایت از نهضت‌های آزادیبخش در سطح کشورهای اسلامی و عربی و کل جهان
 نموده و خواهان مقاومت بر ضد استعمار و مقاصد توسعه‌طلبانه‌اش شده به مبارزه با
 حاکمان خیانت پیشه و مزدوران استعمار فرامی‌خواند. همچنین او با مقایسه قیام امام
 حسین علیه السلام با مبارزات ضد اسرائیلی فلسطینیها و جهاد ارتش آزادیبخش الجزایر و ویتنام
 به تمجید از این مبارزات ضد استعماری پرداخته و آنها را انقلاب‌هایی ملی و آزادیبخش
 همچون انقلاب حسین در کربلا خواند. از دیدگاه او «کربلا نزد شیعیان همان سرزمین
 اشغالی فلسطین و صحرای سینا و ارتفاعات جولان است. زنان و کودکان فلسطین در
 اردوگاهها همچون کودکان اسیر و زنان بی‌حریم خاندان پیامبر در فاجعه کربلایند و
 شهیدایشان همچون شهدای کربلا که در راه حق و حقیقت و برای آزادی سرزمین تاراج
 شده و برای دستیابی به آزادی و کرامت بر زمین کربلا افتادند»^۱.

موضع انتقادی و ضد رژیم برخی از سخنرانان مذهبی و شعرا موجب تبعیدشان به
 خارج از عراق شد. شیخ عبدالزهره الصغیر به دلیل خواندن شعری در نقد سیاست‌های
 طایفه‌گرایانه رژیم «عبدالسلام عارف» که در مسجد برائثا واقع در بغداد القا کرده بود به
 خارج از کشور تبعید شد. شاعر و نوحه‌خوان معروف «سید صادق اعرجی» نیز دوبار به

خارج از عراق تبعید شد. همچنان که تعدادی از سرایندگان مجالس حسینی در سال ۱۹۶۷م دستگیر شده و سپس به خارج کشور تبعید شدند که علی حیدر و سید هاشم از جمله آنها بودند. مقامات محلی از آغاز دهه هفتاد به احضار مسؤولان هیئتهای عزاداری و شعرا و نوحه‌سرایان پرداخته و آنان را تهدید می‌کردند که در صورت دخالت در امور سیاسی و یا هرگونه انتقاد از شخصیت‌های نظام مورد مجازات شدید قرار خواهند گرفت. سپس از آنها تمهید گرفته و شخص معتبری نیز باید آنها را کفالت می‌نمود. گاه برخی هدایا نیز در کنار تهدیدهای مذکور داده می‌شد. با این حال، تغییر چندانی در اوضاع حاصل نشد. سرایندگان و سخنرانان همچنان بر منبرها علی‌رغم تهدید به زندان و تبعید از اوضاع مملکت انتقاد کرده و خشم و نا رضایتی خود را از سیاست‌های رژیم و به ویژه ترویج طایفه‌گرایی ابراز می‌داشتند و بدین وسیله سعی در برانگیختن شعور ملی مردم داشتند. آنان از هر فرصتی برای این منظور استفاده می‌کردند. شکست کشورهای عربی در جنگ ژوئیه ۱۹۶۷م موجب برانگیخته شدن بیشتر خشم و غضب شیعیان عراق از حالت ضعف و عقب‌نشینی ذلت‌بار شده و سخنرانان و سرایندگان و نویسندگان به نوشتن و سرودن و سخن گفتن بر ضد آمریکا و اسرائیل و همچنین حکام عرب روی آوردند. در یکی از اشعار عامیانه درباره انقلاب ملت عربی - اسلامی بر ضد آمریکا و اسرائیل سخن رفته و به بازگشت سرزمین‌های اشغالی به صاحبان اصلی آن تأکید شده بود:

امت به جنبش درآمده است - بر ضد آمریکا و فرزند خوانده‌اش

ظلم و ستم حتماً از آن - خانه رخت خواهد بست

و اهل آن باز خواهند گشت - و به درمان دردها خود برخیزد

در همین حال راهپیمایی‌های گسترده‌ای در روز عاشورا به راه افتاده و به دنبال آن دانشجویان و جوانان و جمعیت‌های ادبی نیز به مخالفت برخاسته و شعارهایی حماسی بر ضد سیاست رژیم‌های عرب در برابر شکست مفتضحانه از اسرائیل در همه شهرها و به ویژه در شهرهای مقدس، سرداده شد. برخی روزنامه‌ها، مجلات، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سیاسی نیز در روز عاشورا پخش شده که در آن با اشاره به انقلاب باشکوه امام حسین علیه السلام از وضعیت اسفبار پس از جنگ با اسرائیل انتقاد شده بود. به بخشی از یک اعلامیه

سیاسی که در عاشورای سال ۱۹۶۷م به منظور انتقاد از موضع ضعیف و وعده‌های دروغین زمامداران عرب منتشر شده توجه کنید:^۱

«نهضت امام حسین علیه السلام بدون شعوری آتشین و شناختی فروزان، جاودانه نمی‌ماند... سرزمین فلسطین و بیت المقدس به چکمه صهیونیستهای جنایتکار آلوده گشته است... آیا باز آرام بمانیم و فریاد حسین علیه السلام هنوز در گوشمان است: مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ذلت نمی‌بینم... آیا باید در برابر این تندیسهای دروغگو و طلبهای توخالی، دست بسته و ساکت بایستیم... آن ضعیفان خیانت پیشه در کنفرانسهای با شکوه و با آن وعده‌های زیبا و دروغ... در هنگامی که اسرائیل با همه توان خود برای تحقق بخشیدن به تجاوزی دیگر از مجموعه مقاصد توسعه‌طلبانه خود در حرکت است.»

عقب‌نشینی سال ۱۹۶۷م تأثیرات فراوانی در سطح کشورهای عربی-اسلامی داشت که از جمله آنها توجه جدی نهضت‌های شیعیان عراق به مسائل جهان عرب و ظهور علنی این گرایشها است. مسأله فلسطین در مرکز توجهات آنان قرار داشته و تلاشهای مختلفی در سطح مادی و معنوی برای حمایت از آن مبذول داشتند. این پشتیبانی و تأییدها در قالب راهپیمایی و همایشهای فرهنگی، القاء سخنرانی و سروده‌های حماسی، جمع‌آوری کمکهای مادی و ارسال تلگرافهای متعدد از سوی علما و مجتهدان نجف به زمامداران عرب انجام می‌پذیرفت. مرجع بزرگ «آیه الله سید محسن حکیم» طی تلگرامی به رییس جمهور عراق «عبدالرحمن عارف» و رییس جمهور مصر «جمال عبدالناصر» از آنان خواست که اختلافات فیما بین را کنار گذاشته و برای تأمین مصالح عالیله امت به توحید صفوف خود بپردازند. سید ابوالقاسم خوبی و سید عبدالله شیرازی نیز طی تلگرافهای جداگانه‌ای خطاب به نخست وزیر ایران «امیر عباس هویدا» از او خواستند که روابط کشورش را با رژیم صهیونیستی قطع نموده و از کشورهای عربی و اسلامی پشتیبانی نموده و به دفاع از مقدسات مسلمانان در فلسطین برخیزد. امام خمینی علیه السلام نیز که در آن هنگام در نجف اقامت داشت بیانیه‌ای درباره شکست اعراب و

مسئولیت مسلمانان در برابر آن منتشر ساخت.^۱ همچنین مجالسی در شهرهای مختلف عراق به ویژه در نجف و کربلا و بصره و کاظمین برای بزرگداشت شهدای فلسطین برپا شد. در مراسم جشن میلاد پیامبر که در تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۶۸م از سوی گروه «جماعة العلماء» در مسجد براثا واقع در بغداد برگزار شد، سخنرانان و سرایندگان بر ضرورت اهتمام به مسأله فلسطین به عنوان موضوع درجه یک اسلام تأکید ورزیده و از سیاستهای عقب‌نشینانه رژیم‌های عربی به شدت انتقاد کردند. یکی از دسته‌جات ناشناخته کربلا نیز در شب عاشورای محرم ۱۳۸۸هـ/۱۹۶۸م راهپیمایی گسترده‌ای به راه‌انداخت که هزاران جوان و دانشجوی عراقی در آن حضور داشتند. آنان با سردادن شعارهای سیاسی تند به سبک نوحه‌های حسینی و حمل پلاکاردهایی با مضامین جدید اسلامی بر ضرورت اتحاد امت اسلام و حرکت در مسیر جهاد و مبارزه مسلحانه برای آزادی فلسطین تأکید داشتند:

ای امت اسلام یکباره برخیز - مکر کفار، سست و نابود است

آتش شعله‌ور جهاد را بفروزان - که گرمای آن خاموش ناشدنی است

و بر جنازه‌ها سینه‌خیز رو - به فلسطین و درخت قدس را آب ده

مارکسیست‌ها نیز در آن دوره به طور فعال در هیئت‌ عزاداری «عباسیه» کربلا شرکت

می‌کردند و برخی شعارهای کمونیستی در مراسم‌های خود سر می‌دادند و لذا برخی بر آن

هیئت، نام «عزاداری توده‌ایها» نهاده بودند. اشعار و نوحه‌های آنها همگی از محتوای

سیاسی و گرایشی چپ برخوردار بود:

اگر نسل آینده آید - و از ما چند سؤال پرسد

که سرزمین‌های عربی - چرا تحت اشغال است؟

چگونه عقل ما اجازه می‌دهد - که آمریکا امیدمان باشد

این نقشه بیگانگان است - برای عقب نشانیدن ما

ای جبهه مبارزه، این ملت به نام تو - می‌رود بر مسیر جهاد

شوروی برای ما ارائه داده است - الگوی نیکی از جنگ و جهاد

و اما لشکرهای عرب - به موشکهای عمو سام می‌بالد نهضت‌های مبارزات ملی به خوبی از مراسم‌های عزاداری امام حسین علیه السلام برای ایجاد وحدت ملی و کاهش اختلافات سیاسی و مذهبی استفاده نمود. این نهضت‌ها در خلال اشغال عراق توسط سربازان انگلیسی به یکدیگر نزدیک شده و در کنار هم در برابر اشغالگران ایستاده و خواهان استقلال و تشکیل نظامی ملی شدند. نقش جبهه مذهبی به رهبری مجتهدان شیعه نیز به ویژه در انقلاب ۱۹۲۰م عراق مشهور و معروف است. آگاهی اجتماعی عراقیان در اثر مواضع مستحکم و عملکرد شدید علمای مبارز به نوعی آگاهی دینی - ملی - سیاسی بدل گشته بود که به ویژه در شهرهای مقدس عراق به چشم می‌خورد. پیدایش نخستین اندیشه‌های دمکراتیک نیز مرهون همین آگاهی دینی و مذهبی در خلال مبارزات ۱۹۲۰م عراق است. در این مبارزات به روشنی مشاهده شد که چگونه نیروهای مبارز با گرایش‌های مختلف در کنار یکدیگر جمع گشته و نهضت ملی واحدی را در برابر انگلستان تشکیل دادند. این آگاهی دینی با تأثیرگذاری بر مراسم‌های مذهبی به شکل دیگر نیز موجب وحدت و همدلی بیشتر ملت شد. این مراسم‌ها و به ویژه مراسم عاشورا در اثر این آگاهی به موضوعات سیاسی گرایش یافته و سعی در همراهی با حوادث اجتماعی و حضور در صحنه‌های سیاسی نمودند که نتیجه آن همگرایی بیشتر میان گروه‌های مختلف ملی و کاهش اختلافات طایفه‌ای بود. مشارکت گروه‌های مختلف در مراسم‌های حسینی به خوبی نشانگر این پدیده است.

عراق در سال ۱۹۲۰م شاهد پدیده شگفت دیگری در فرایند همگرایی شیعه و سنی بود. شیعیان در آن سال به تقلید از اهل سنت به برگزاری مراسم‌های میلاد پیامبر پرداخته و اهل سنت نیز به مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام به سبک شیعه روی آوردند. علی‌وردی از این پدیده به نام (میلاد - سوگ) یاد می‌کند. این گونه مراسم‌ها پی در پی تا ماه رمضان آن سال در مساجد شیعه و سنی برگزار می‌شد. مساجد «حیدرخانه»، «شیخ عبدالقادر گیلانی»، «قبلانیه»، «سید سلطان علی» و «خانلی» در بغداد و مسجد «ابوحنیفه» در اعظمیه و حرم امام موسی کاظم علیه السلام در کاظمین و اماکن دیگر همگی شاهد این نوع مراسم‌های مشترک بودند. همگرایی شیعه و سنی در نیمه رمضان ۱۹۲۰م به اوج خود

رسید؛ به نحوی که مراسمها با آنچنان استقبالی از جمعیت مواجه شد که حاضرین در چند نوبت مجبور به تخلیه مسجد برای شرکت داوطلبان دیگر می شدند. هنگامی که هیئتی از کاظمین در یکی از این شبها به همراه آیه الله سید محمد صدر به جانب بغداد حرکت کرد، گروه بزرگی از اهالی بغداد شمع به دست و تکبیرگو که در رأس آنها برخی از علمای اهل سنت همچون شیخ داود قرار داشتند به استقبال میهمانان خود از شهر بیرون آمده بودند. در سالروز شهادت امام علی علیه السلام نیز هیئتی از اهالی اعظمیه برای شرکت در مراسمهای عزاداری به کاظمین عزیمت نمود. در عاشورای آن سال نیز هیئتهای عزاداری از بغداد و اعظمیه با سر دادن شعار ذیل به جانب کاظمین حرکت نمودند:

آمدم تا با تو همراه گردم ای شیعه - به راستی که حریم زینب را شکستند

آری قسم به جد و پدرش - حتی خیمه‌ها را هم آتش زدند

این همگرایی شیعه و سنی موجب هراس انگلیسها شده و تلاش مستمری برای برانگیختن فریادهای تفرقه انگیزانه آغاز کردند تا شکاف مذهبی - قومی - طائفه‌ای را در عراق تشدید نموده و سیاست مشهور «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را به اجرا درآورند. این هراس انگلیسها از وحدت ملی عراق در یکی از نامه‌های «مس بیل» از مستشاران انگلیسی در بغداد به روشنی منعکس شده است. او در تاریخ ۱ ژوئیه ۱۹۲۰م خطاب به پدرش در انگلستان از اضطراب و نگرانی شدید خود خبر داده و می نویسد: «بنیادگرایان این بار به نقشه‌ای روی آورده‌اند که مقابله با آن بسیار دشوار است. آنان تمام تلاش خود را برای اتحاد شیعه و سنی یا به عبارت دیگر وحدت اسلام در همه زمینها متمرکز ساخته‌اند...»^۱

اتحاد و تقارب نیروهای مبارز ملی در عراق یکبار دیگر در آغاز دهه پنجاه تکرار شد که نمود آن به روشنی در مراسم سوگواری محرم در شهر کاظمین به چشم می خورد. مجلس عزاداری مشترکی میان همه گروههای سیاسی تحت عنوان «جوانان و روشنفکران» در عاشورای سال ۱۹۵۰م برگزار شد که در ادامه به راهپیمایی گسترده‌ای در خیابانها تبدیل شد. پلیس با آنها درگیر شده و مراسم مزبور مجدداً عصر عاشورا در صحن

کاظمین با حضور تعداد زیادی از خطباء، شعرا و ادبا و دیگر شخصیت‌های مخالف نظام برگزار شد که سرانجام با دستگیری برخی شرکت‌کنندگان و برپاکنندگان آن به اتمام رسید. محمد صالح بحرالعلوم از شاعران برجسته و ملقب به «شاعر ملت» نیز جزو دستگیر شدگان بود. او در قصیده‌ای حماسی به شدت علیه دخالت‌های انگلیس در عراق و تبعیت حکومت از سیاست‌های بریتانیا انتقاد کرده بود. او تا پیروزی انقلاب ۴ اوت ۱۹۵۸م در زندان ماند. در اینجا برخی از مضامین قصیده مذکور نقل می‌شود:^۱

حسین علیه السلام مصیبت کربلا را با خون خود نوشت و از هر جوهر دیگری در نوشتن آن پرهیز کرد؛ سطوری ماندگار از ایثار و جهاد که تنها با خون پاکش نگاشته شده بود. والاترین مردم آن کسی است که بر فداکاری توانا باشد و تسلیم نشود و اما پست‌ترین مردم آن کسی است که در تردید افتد؛ دستی برای بیعت با ظالمان و دستی ناتوان از دفاع در میان ما نیست.

سپس شاعر در خطاب به امام حسین علیه السلام انواع ظلم و ستم روا شده بر ملت عراق را می‌شمرد و از او می‌خواهد برای مبارزه با استعمار بریتانیا تا وصول به استقلال کامل، موفقش گرداند و همچنین از آن حق مدار بزرگ می‌خواهد که راه مبارزان را روشن گرداند؛ چرا که طوفان ظلم به جنبش آمده و راه حق را پوشانده است:

اگرچه ما ذلت و پستی را نمی‌پسندیم ولی توان ایستادگی در برابرش را نیز به تنهایی نداریم، تنها به یاری تو ای حسین علیه السلام ملت می‌تواند به استقلال برسد؛ گرچه این مهم بر سر دارها تحقق یابد.

سپس حمله خود را متوجه رژیم می‌کند:

از همه شگفت‌تر آن که حکومت به «مضحکه‌ای سیاسی» و یا یک «کمدی عربی» در آمده و بدون خجالت از تو می‌خواهد برای ظالمان هورا بکشی. در حالی که در منطقه کرخ (محل سفارت بریتانیا) روباهان در رفت و آمدند از سوی دیگر عقربی پس از عقرب دیگر در صحنه (حکومت) رها می‌شود.

شاعر بزرگ «محمد مهدی جواهری» به هنگام زیارت مزار عزت و کرامت و بوییدن

عطر آزادگی و حق‌مداری و عدالت، قصیده بلندی می‌سراید که بخشی از آن در ذیل می‌آید:^۱

به قربان مزارت آن مرقد - منور درخشان و زیبا
خوشبوتر از بوی بهشت و - عطرش از آن دل‌انگیزتر
به پاس آن روز بر ساحل فرات - و پیش به سوی آن زمین با جنازه‌هایمان
و اندوه بر تو از عمق جان - که بر راه روشن و بلندت بمانیم

* * *

روزگاران بر تو پناه آورند - سجده کنندگانی از دو سویت و راکعان
مدفنت را بوسیدم که ناگاه نسیمی - در هوا پیچیده‌نسیم کرامت از آن خاک خشک
گونه‌هایم را به آن خاکت بمالیدم - گونه‌هایم پاره پاره گشت و من سیراب نگردیدم
بدان گاه که اسب سرکشان - تو را به زیر سم گرفت و تو به رو نیوردی

* * *

به دور قبر تو می‌چرخم طوافی خیال‌انگیز - به دور آن صومعه خداوند آفریدگار
که انگاره از پشت آن ضریح - دست سرخی انگستان بریده
بر جهانیان گشوده - عزت و شرف و ایستادگی را
در حقیقت عاشورا تنها یک حادثه تاریخی در گذشته‌های دور نبود و بلکه انقلابی
دینی و سیاسی با ابعاد بی‌پایان فلسفی است که مفاهیم و ارزشها و اصول والای انسانی را
در خود دارد و این است رمز جاودانگی آن در طول این روزگاران دراز و انعکاس آن در ادب
و شعر و هنر. سراینندگان و ادیبان و هنرمندان بسیاری به طور مستقیم یا غیر مستقیم به
حضور عاشورا شتافته و آن را در معالجه مشکلات سخت روزگار خود به کار گرفته‌اند تا
بدانجا که حماسه حسین علیه السلام یکی از ویژگیهای هویت ملی و فرهنگی جامعه شیعه به
شمار آمده و میراثی ارزشمند در تمدن شیعه برجای گذارده و در طول حرکتش به تغذیه
آن پرداخته است. محصولات فرهنگی شیعه همگی از صبغه‌ای اندوه‌بار و دردآور در یک
روی سکه و صبغه‌ای درخشان از صفات والای انسانی در روی دیگر آن برخوردارند. در

واقع ادیبان و شاعران و هنرمندان با نگاهی انبساطی به آن حادثه تاریخی، آن را از متن گذشته‌ها به فضاهای وسیع زمان خود کشانده‌اند. نگاهی گذرا به قصاید شاعران جدیدی همچون: «بدر شاکر سیاب»، «سعدی یوسف»، «مظفر نواب» بر این واقعیت گواهی می‌دهد. در عرصه داستان نویسی نیز برخی از ادیبان عراقی با الهام از تراژدی کربلا به توصیف حیات اجتماعی خود پرداخته و میان آن دو پیوند ایجاد کرده‌اند و با جلوه دادن به ارزشها و آرمانهای بلند عاشورا بر بازگشت مستمر جامعه عراق به آن تأکید نموده‌اند تا در بحر آنها و محنتها و به هنگام برخورد با ظلم و استبداد در پناه آن قرار گیرند. این رویکرد به روشنی در آثار داستان‌نویسانی همچون: «محمد خضیر»، «جمعة اللامی»، «موسی کزیدی»، «شوقی کریم» و «جبار یاسین» به چشم می‌خورد.

جبار یاسین در آغاز داستان خود به زبان فرانسوی تحت عنوان «آسمانی تار بر ستارگان» درباره سایه سیاهی بر تاریخ عراق از سال ۶۸۰ تا ۱۹۹۱م سخن می‌گوید؛ تاریخی آغشته به شهادت و اندوه مدام و داستانی از روزگاران دراز طغیان و دردی مشترک در همه این سالها که از چهارده قرن پیش در سال ۶۱ هجری بر قتلگاه کربلا آغاز می‌شود و در همان سرزمین و بر همین صحرای شنزار تا آوریل ۱۹۹۱م ادامه می‌یابد. تاریخی همواره در حال تکرار و انتقامی مستمر از آن شهدای سر جدا بر آن شنزار خشک، و خون همچنان در جریان؛ حکایتی از دو عصر به هم پیوسته و دو مفهوم کنار یک دیگر نشسته: اراده و شهادت؛ استمراری از طغیان و درد مدام و صدای مجروحی ناله کنان: «جابر ای جابر... نمی‌دانی در کربلا چه گذشت آنگاه که آتش بر خیمه‌ها زدند».

جبار یاسین در این داستان به خوبی توانسته است مفاهیم والای کربلا را به استعاره گرفته و آنها را در عصر خود به کار گیرد و داستان عراق جدید را با دردهایی از تاریخ کربلا بیامیزد. یکی دیگر از طنینهای عزای حسینی در انتفاضه ۱۹۹۱م مردم عراق جلوه‌گر شد و ناگاه دوباره سنتها و حکایات تاریخ به عرصه واقع آمد. این بار مرگ و نابودی و خرابی فجیع نه در قالب نمادین خود و بلکه به شکل حقیقی خود نمایش داده شد.^۱

۱) داستان مذکور توسط نویسنده آن تحت عنوان «سما معتمة النجوم» به عربی برگردانده شده و نسخه‌ای از آن در

تئاتر و نمایش نیز نصیب خود را از کربلا برده است. عونی کرومی درباره مراسمهای تعزیه و شبیه، رساله‌ای در سطح کارشناسی ارشد در آلمان نگاشته و ویژگیهای معرفتی و زیباشناختی آن و تأثیراتش در پیدایش سبکی جدید از نمایش ملی را تبیین کرده است. جواد اسدی، عزیز خیون، کریم رشید و دیگران نیز به نوبه خود از بسیاری مضامین عاشورا و کربلا الهام پذیرفته و آن مفاهیم را در نمایشهای خود بر بحرانهای معاصر تطبیق داده‌اند.^۱ هنرمندان در عرصه نقاشی نیز همچون شعر و قصه و نمایش از اندیشه‌ها و ارزشها و نمادهای کربلا الهام گرفته و در صدد پیوند آنها با واقعیت انسان معاصر برآمده‌اند. بر همین اساس، سر بریده حسین و اسب «ذوالجناح» و دست و پرچم و شمشیر عباس همگی به عنوان نمادهایی بارز در تابلوهای نقاشی و مجسمه‌ها و تندیسها ظاهر گشته و مفاهیم فداکاری و مبارزه و ایثار و شهادت به تصویر کشیده شده است. هنرهای تجسمی عراق در فضای تاریخی آن کشور که آمیخته با ظلم و قتل و شکنجه بوده است از سربریده بر مکانی مرتفع به عنوان نماد مبارزه و انکار و سربلندی استفاده کرده و بخش وسیعی از آثار هنری را به آن اختصاص داده‌اند. نقش سربریده از آغاز دهه شصت به عنوان نماد تاریخ رنج و ستم بکار رفته که مفاهیم عزت‌طلبی و حق‌مداری و آزادی و اصالت را با ایستادگی خود نشان می‌دهد. بکارگیری نقش سردر تابلوهای نقاشی و تندیسها نشانگر عمق تأثیرگذاری عاشورا در وجدان مردم است. این تأثیر عمیق در آثار جواد سلیم به صورت سرهایی به حالت قهر و ناظر به آسمان در فضایی وسیع ترسیم شده که تمام تاریخ با همه حوادث و مصایبش را زیر چشم دارند. کاظم حیدر نیز با نگاهی جامع به ابعاد مختلف عاشورا از آنها در آثار هنری خود استفاده می‌کند. چهل تابلوی هنری او به دلیل انعکاس موضوع عاشورا و کربلا در قالبی جهان‌شمول با ابعادی انسانی و قابل فهم برای همگان از جایگاه جهانی مهمی برخوردارند. او در این تابلوها توانسته است از چارچوب سبکهای سنتی خارج گشته و به

⇒ سال ۱۹۹۳م به هدیه برای مؤلف فرستاده شده است. همچنین ر.ک: راند ناصری، مقاله «سما معتمة النجوم»، روزنامه «المؤتمر»، صفحه فرهنگ، شماره ۴۷، اکتبر ۱۹۹۴م.

۱) ر.ک: علی هادی، قراءة فی انعکاسات الثورة الحسينية علی الثقافة العراقية، نشریه «نداء الراقدین»، شماره ۱۰۵، دمشق ۱۹۹۵م.

گفتمانی گسترده با انسانهای شرق و غرب قدم نهد. آثار کاظم حیدر در ابتدا به دلیل جهل و حسد برخی و گاه در اثر تهمت تکفیر مورد بی‌توجهی تمام قرار گرفت اما اندکی بعد به دلیل برجستگیهای ویژه آن مورد توجه بیگانگان قرار گرفته و همه آنها جز یک تابلو به آنها فروخته شد. تنها تابلوی باقیمانده نزد یک بانوی عراقی نگهداری می‌شود. او پیشنهاد فروش آن را به قیمت ده هزار دلار رد کرده بود.^۱ کاظم حیدر در تابلوهای خود با جنگها، اسبها، پرچمها، سرها و بدنهایش به ارایه تصویری معنوی در قالبی کاملاً بدیع و غیر سنتی پرداخته است. سرها در این تابلوها هر یک به رنگی متفاوت و همگی با دهان باز کشیده شده‌اند؛ به ویژه در تابلوی «ملحمة الشهيد: حماسه شهید» که واقعه کربلا را به تصویر کشیده و ماندگاری آن را در زمانها و مکانها نشان داده است. سرها در این تابلو در فضایی از رنگ، برفراز ایستاده و افتادن بر زمین را نمی‌پذیرند؛ در مقابل سرهایی دیگر چشم و دهان بسته بر زمین افتاده و رنگ سیاه و خاکستری به خود گرفته‌اند.^۲

شاکر حسین آل سعید در آثار خود از قالبهای مرسوم در هنرهای تجسمی خارج شده و به جهانی از سرهای افکنده در کنار یک دیگر، پای گذاشته و تجلیاتی از سرکشی صوفیانه ارایه می‌دهد؛ سرهایی بر نیزه‌ها درون خطوطی که در اطراف هر تابلو کشیده شده است. ضیاء عزاوی با ترسیم سرها در میان مجموعه‌ای از حروف و ماه به شفافیت بیشتری در رنگ‌آمیزی و صحنه‌پردازیهای هنری می‌رسد؛ خطوط متقاطع و درهم تنیده و درگیر با یکدیگر به هر سو در حرکت بوده و تصویری نفرت‌انگیز با بیانی شفاف و هنری ارایه می‌دهد.

سر بریده و افراشته و آویزان در هنر تجسمی عراق از آغاز دهه هشتاد و همزمان با شروع جنگ بی‌ثمر عراق و ایران به گونه‌ای متفاوت درمی‌آید. سرها در تابلوهای این دوره، پنهان و بدنهای بی‌سر و برهنه، آشکار گشته تا ارزشها و آرمانهای شهادت را در طول تاریخ از تراژدی غمبار کربلا و قیام زید بن علی و زنگیان بصره تا جنگ عراق و

۱) اطلاعات مذکور درباره این تابلوها در گفتگویی با دکتر محمد مکیه به تاریخ ۱۸/۶/۱۹۹۶م در لندن به دست آمد.
 ۲) ر.ک: علی رؤوف، الفن التشکلی العراقي و قضية الرأس، نشریه «نداء الرافدین»، ۱۹۹۵م و هادی مهدی، الرأس المقطوع، نشریه «المؤتمر»، ۱۹۹۷م.

ایران به تصویر کشد. در این میان برخی دیگر از هنرمندان با جداساختن سرها از بدنها سعی در بیان ماندگاری سرها به عنوان نماد پیام و اندیشه نموده و از آرمانها و اهداف، تصویری زنده و والا در فضایی غیر قابل رؤیت و وصول ارایه می‌دهند. رافع ناصری از نخستین کسانی است که سعی دارد از حالت تعامل با طبیعت به صحنه واقعیت‌های خارجی آمده و مستقیماً با آنها رابطه برقرار کند و لذا آثار هنری او شکل جدیدی به خود گرفته است. او از صلیب به عنوان نماد بازگشت بدن متلاشی و در معرض توهین و تحقیر انسان استفاده می‌کند. بدنی که بیننده را منفعل و احساساتش را بر می‌انگیزاند.^۱

واقعه کربلا بیش از همه در شعر و ادب عربی تأثیر گذارده و فرهنگ و ادبیات عرب را با مجموعه بزرگی از قصاید و مرثی غنا داده و صبغهای از درد و مهر و ندامت و حزن و تأسف بر شهادت حسین علیه السلام به آن بخشیده است. در این میان شعرا و ادیبان معاصر با سبک هنری جدیدی به بیان مصیبت کربلا پرداخته و با الهام از عاشورا نمونه‌های ممتازی از اظهار زخمهای خونین و بیان احساس عمیق گناه در ژرفای وجدان ارایه داده‌اند. عبدالرحمن شرقاوی در نمایشنامه آهنگین خود تحت عنوان «الحسین ثائراً - الحسین شهیداً: حسین مبارز - حسین شهید»^۲ با الهام از تراژدی کربلا به تصویر محنتها و مشقتهای بسیار یک شهید مبارز در مسیر دفاع از اصول و ارزشهای والای انسانی پرداخته و نزاع حسین و یزید را در قالب هنری قوی و روشنی به تصویر کشیده است. همچنین تناقض حسین و یزید در اهداف و آرمانها به منظور بیان فلسفه عاشورا به خوبی منعکس شده است. او با تمرکز بر اهداف حسین علیه السلام در انکار و ایثار و شهادت در راه عقیده و آرمان توانسته است عظمت و مجد کربلا را در قالب یک تجربه عمیق بشری عرضه کند و آن را با زبانی شاعرانه و عاطفی همراه با دنیایی از محبت و وفاداری به مخاطبان انتقال دهد. حسین از آغاز یک شهید بود؛ زیرا روح او همچون سخن و گفتارش از سازش با شر به دور و آمیخته با بی‌نهایت صفا و طهارت است. شرقاوی در بیان ساده و زیبایی خود مدام به گفتگو و جدال انسانها با قهرمانان پرداخته و چهره‌ای از شخصیت

۱) فاروق یوسف، الرسم الحدیث فی العراق، نشریه «فکر و فن»، شماره ۴۳، مونیخ ۱۹۸۶.

۲) عبدالرحمن شرقاوی، الحسین ثائراً - الحسین شهیداً، بیروت ۱۹۸۵ م.

دوگانه انسان را ترسیم نموده است و لذا توانسته تا اندازه زیادی در انعکاس روح سرکش انسان و ابراز انکار و مبارزه‌اش با واقعیت نامطلوب به موفقیت برسد. او در این نمایشنامه از حسین مبارز، تصویری واقعی و نمونه‌ای آرمانی فراروی عموم ستمدیدگان جهان ارایه داده است؛^۱ حسین علیه السلام پا به مبارزه‌ای گرم و نابرابر با شر و باطل گذاشته که نتیجه آن از پیش معلوم بود؛ همه دارایی مادی او نابود می‌شد ولی به همه داراییهای معنوی نایل می‌آمد و این همه تنها برای نجات انسان و بازگرداندن کرامت و شرف او انجام می‌پذیرفت:

سخن نگهبان آزادی است

سخن یک مسوولیت است

مرد همان سخن اوست

شرافت مرد به سخن اوست

شرافت خدا نیز به سخن اوست

سپس می‌گوید:

این منم که برای آشکاری حقیقت تو به واقعه‌ای غیر ممکن پامی‌نهم

پس راه من را با شعاع حکمت خود روشن ساز

من آن شهید حق هستم که خود را به نابودی دادم تا بمانم

و حافظ باشم آیینت را از فراموشی

پس روشنایی چهره‌ات را از صورت من مگردان

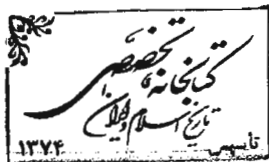
کربلا در نزد عبدالعزیز مقالچ، همان عصر طلایی گذشته و مدینه فاضله گم شده

است که شاعران همواره رؤیایش را می‌بینند و با یادش غزل می‌سرایند. کربلا سمبل

مبارزه با شر است که پایان آن، پیروزی باطل است؛ زیرا خیانت از حقیقت تواناتر و

نیرومندتر و آرزوهای پست از اهداف والا به واقعیت نزدیکتر است. کربلا همان شهر

(۱) ر.ک: علی جمیلی، مسرحية الحسين شهيدا و نائرا - عبدالرحمن الشوقاوی رائد المسرح الاسلامی، مجله «النور» شماره ۶۶، لندن، ۱۹۹۷ م، ص ۶۷-۷۰ و همچنین: حسن حسین، الحسين فی الادب العربی، مجله «النور» شماره ۴۹، ص ۵۱.



رؤیایی است که مکر و خیانت و طمع در آن یافت نمی‌شود:
 ما از آن کربلاییم که خیانت در آن نیست
 و از کربلایی که به فرزندانش پشت نمی‌کند
 که از خون درختانش پدید آمد نامهای ما
 از هنگام مرگ حسین.

شهر ما جز ستاره بیرون ندهد و بر نمی‌گزیند مگر سری آمده
 از خورشید شهادت آغشته به خون دیدگان مجروح

خونهای جاری در کربلا در نقش نمادی از حق بر سر نیزه‌ها و نشانی از ایثاری گریز
 ناپذیرند. زیرا جبهه خیر تنها با کلمات پیروز نمی‌شود و بلکه نیازمند مبارزه و خون است:
 «مرگ انسانها برای یک ملت، زیباترین سروده شاعران است؛ پنجره‌هایی از
 آشیانه‌هایشان آزين بسته با مرگ و شکوفه با میوه نان و خون: سر حسین علیه السلام فردا
 لاله‌ای است در بستان، ترانه‌ای برای خسته‌گان ورودی پر آب و پنجره‌ای به
 سوی باران»^۱

و اما عبدالمعطی حجازی از کربلا نمادی برای وحدت انسان برمی‌گیرد؛ وحدت در
 سرنوشت و اتحاد ناکام امت عرب که در دهه شصت در شرف وقوع بود. او در قصیده
 «عودة فبرایر: بازگشت ماه فوریه» می‌گوید:^۲

انگار صدایی مانند گریه می‌شنوم

این حسین است تنها در کربلا

هنوز به تنهایی می‌رزم

صورتی خاک‌آلوده خواهان جامی از آب

و خاندان امیه بر ساحل آن رود نزدیک

و انگار دمشق را پس از آن شب تار می‌بینم

خانه‌هایش تاریک و زندان بزرگش افراشته

(۱) نبیلة عبدالعزيز حویجی، کربلا فی الادب العربی المعاصر، مجله «النور»، شماره ۴۹، ص ۶۸-۶۹.

(۲) همان، ص ۶۸.

آن شب، شب نبود و از آن جام شراب، نازایی به بار آمد
و آن کلمات سنگین به بار گناه

جمال غیطانی در کتاب «تجلیات»، حسین علیه السلام را نه تنها به چشم یک قهرمان و بلکه جریانی در تاریخ می‌بیند که در نهاد قهرمانان هر زمان تجلی یافته و از شرف و کرامت و آزادگی امت دفاع می‌نماید. حسین علیه السلام در نزد وی همان سمبل شهادت در پندار آدمیان است در برابر سمبل شر و این دو در برابر یکدیگر، نمایانگر تناقض موجود در وجدان عربی - اسلامی هستند.

تلاش بسیار غیطانی در ارایه تصویری زنده از تراژدی کربلا در حد بالایی از جمال هنری و زیبایی ادبی قرار دارد. او در «تجلیات» خود بر فرهنگ کربلا نگاهی نسبتاً جامع انداخته است؛ گرچه کتاب او نوعی بیوگرافی در قالبی داستانی و رگه‌هایی از تصوف است. کربلا در نزد غیطانی، ایستگاه یادمان است که نویسنده با توقف در آن با امام حسین علیه السلام ملاقات می‌کند و در این دیدار خیالی با او به سخن می‌نشیند و مرزهای تاریخ و واقعیت را در می‌نوردد تا میان ابن زیاد و امیران امروز عرب مقایسه کند و همچون شاعران عزای حسینی به انتقام از ستمگران روزگار تلخ امروز مانند قاتلان حسین علیه السلام در عاشورای دیروز بیاندهد. توجه او به محیط و فضای اطراف خود، وی را به مسجد امام حسین علیه السلام در قاهره می‌کشاند تا در پناه آن، تسلی خاطر گیرد:^۱

رو به سوی کعبه‌ام حسین کرده و حزن و اندوهم لبریز شد؛ پس با قلب خود و نه با
زبانم با او به سخن نشستیم:

ای سرچشمه صفا، ای طلوع مهر، کم چارگیم عذابم می‌دهد و سنگلاخ در راه، ای
امام من، حالت‌م به عیادت حال بیمارم نمی‌آید، آدمم نزدت سرشار از فقدان.

آن یار شیرین غار که گشت کشته به دست ظالمان می‌گویدم
هر چیزی را وقت و هنگامه‌ای است.

شاعر فقید مصری «دنقل» از آلام امام حسین علیه السلام به درد آمده و رنج‌هایش را در
هاله‌ای از اندوه شفاف دیده و دردهایش را منبعی از بزرگی و نمادی از تحول مدام

انسانیت می‌شمرد. در عین حال او نیز همچون شاعران عزای حسینی از خشم و غضب درونی خود پرده برمی‌دارد:^۱

در کربلا بودم

شیخی به من گفت که حسین

از برای جرعه‌ای آب مرد

و من پرسیدم که شمشیرها چگونه آن والازادگان را دریدند؟

و او که آسمان بدو بصیرت داده بود پاسخ داد:

طلای زرین که می‌درخشد در دیدگان

و اما اگر باشند سخنان حسین

و شمشیر حسین

و عظمت حسین

خود را برای نجات حق از طلای امیران فدا می‌کنم

آیا مگر وراجی شاعران می‌تواند حق را نجات دهد؟

آنگاه دنقل از رثای حسین علیه السلام بر رثای کل تاریخ منتقل شده و آنان را که هر روز

حسین را منافقانه سر می‌برند مفتضح می‌گرداند:

اموی عصیان می‌کند بر سرچشمه جوشش

به دور از آب سر تو ای حسین

و بعد به حکومت می‌رسند و با بیوگان شهدا همبستر می‌شوند

ترس و پرهیز ندارند

اذان صبح سر می‌دهند... و خود را از پلیدی پاک نمی‌سازند

و حق دیگر مرده است

شعرای بسیار دیگری نیز از کربلا الهام گرفته‌اند. «العودة الی کربلا: بازگشت به

کربلا» را احمد دحبور نوشت و «الدمعة الخرساء: اشک گنگ» را بدر شاکر سیاب و «شمس

کربلا: آفتاب کربلا» را نزار قبانی و همچنین محمود درویش و دیگران در این باره بسیار

نوشته‌اند. کرم مطاوع نیز نمایش «ثار الله» را برای تئاتر ملی قاهره آماده صحنه کرده بود که ناگاه یک روز پیش از موعود به درخواست الازهر از نمایش آن ممانعت به عمل آمد.^۱ قصاید و مرثیه‌ها و خطابه‌ها و تابلوهای هنری بیانگر نوعی مبارزه و انکار و مخالفت هستند. روشهای مختلفی از مقاومت پنهان از این خاستگاه فلسفی برخاسته‌اند که انسان از درون خود خواهان دستیابی به آزادی، استقلال و کرامت است و لذا اگر با تهدید و هراس مواجه شود به گونه‌های مختلفی از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد. گروه‌های محکوم با نفرین فرستادن بر ستمگران از خشم و غضب خود خبر می‌دهند و این نفرینها در واقع نامه‌هایی است رمزی با نوشته‌ای پیچیده و گاه بسیار خطرناک که ممکن است به انتقامی بی‌پایان بیانجامد. در حقیقت اعلان هر نفرینی به معنای گشودن بابی برای مبارزه و مقاومت و بیانگر میزان خشم پنهان و نارضایتی سرکوب شده است؛ همچنان که احساس ظلم در آدمیان رساننده این پیغام به پناه‌آوردگان به زیر تخت ستم است که باید تاوان سنگینی را متحمل شوند. روانشناسی اجتماعی از نتایج احتمالی نفرینهای سرگشاده خبر می‌دهد؛ اما اگر خشمهای متراکم درونی به گونه‌ای خارج نشوند در این صورت با پیامدهای شدیدتری مواجه خواهیم شد؛ زیرا احساس مدام ذلت و خواری موجب آگاهی بیشتر افراد از وضعیت اسفبار خود می‌شود.

گونه‌های مختلف مبارزه و مخالفت علنی در میان نهضت‌های اجتماعی در اثر مواجهه با فشار و سرکوب به گفتمانی لجام زده در می‌آیند که انسان را وادار به ندیده گرفتن وجود خویش و یا بخشی از آن می‌کند و او را به بازگشت و پناه گرفتن در سایه‌ای بی‌خطر ناچار می‌سازد و زمینه را برای گشودن باب گفتمانی پنهان و ظهور مجدد آن بخش فراموش شده فراهم می‌سازد. گفتمان آشکار نیز گاه غیر مستقیم و مبهم می‌گردد تا آنجا که به کنایه و رمز می‌گراید و در این صورت می‌توان به دوگونه از آن قرائت داشت: صریح و ساده و آرام، پیچیده و پنهان و در جستجوی دریچه‌ای برای ورود به مبارزه آشکار.

در واقع انسانهای ستم‌دیده همواره در جستجوی راه و روشی برای بیان اندیشه‌ها و

نظرات خود هستند تا از آنها به سادگی عکس‌العملی سریع و تند بر ضد پیام رسمی مقابلشان بسازند. در این میان، گفتمان عزای حسینی یکی از ابزارهای نمادین حرکت و انتقال مقاومت ملی و فرهنگی جامعه است که می‌توان از آن به «ایدئولوژی معکوس» و یا «طغیان ایدئولوژیکی» تعبیر کرد. این ایدئولوژی از دو گفتمان آشکار رو در روی نظام و پنهان در پشت آن تشکیل می‌شود^۱ که نتیجه نوعی نارضایتی شدید ریشه دوانیده در ترس و خوف است. این حالت در اثر سکوت بسیار به حالت تراکم درآمده و از احساس خشم به سمت اعمال خشونت و انتقام متمایل می‌شود.

سوگواری حسینی از نقش مهم دیگری نیز برخوردار است که بیشتر از ارتباطش با شاعر و مداح و خطیب به عزاداران مربوط می‌شود. آنان گرچه خود می‌توانند پیام مورد نظرشان را به دور از چشم رژیم حاکم بر زبان آرند ولی با این حال پارامتر مهم جرأت و شجاعت موجب می‌شود که خطیب، شاعر و مداح به نمایندگی از دیگران به اعلام و پرده‌پوشی از آن پیام بپردازند. آن چه مهم است این احساس مردم می‌باشد که نماینده‌شان به نام آنان و برای آنان سخن می‌گوید. این گفتمان ویژه می‌تواند احساسات و آرمانهای آنان بیان کند و نوعی تعامل میانشان برقرار کند؛ به ویژه هنگامی که علنی و رو در روی حاکمان گفته شود. از همه مهمتر آن که پیام بیان شده توسط خطیب یا شاعر و یا نوحه‌خوان گرچه می‌تواند از این حالت صراحت برخوردار باشد ولی محتوا و نیروی برانگیختگی آن به زمان مناسب برای اعلان جمعی موکول می‌شود. البته واضح است که هر گونه تجمع ملی و غیر آن می‌تواند شرکت‌کنندگان را نسبت به توان و نیروی خود بر مبارزه و مخالفت در موقعیت مناسب آگاه سازد.^۲ این احساس توان امری پوچ و توخالی نیست؛ بلکه از منبع اجتماع و مشارکت برمی‌خیزد و همچنین به تأثیر انبوه جمعیت در روان انسان و از میان رفتن احساس تنهایی به تبع آن مربوط می‌شود. احساس همراهی با گروه به انسان نیروی بیشتری برای مقابله در برابر خطرهای می‌دهد. اضافه بر اینها همه، گفتمان عاشورا برخوردار از پیامی اشتراکی و مساواتی بوده و الهام گرفته از ارزشهای

(۱) ر.ک: جیمس سکوت، المقاومة بالحيلة، ص ۱۱.

(۲) همان، ص ۹۱.

فطری و انسانی کربلاست. همه شرکت کنندگان در گفتمان عاشورا در اثر آن به مرزهایی مشترک رسیده و موضعی واحد در حقد و کینه نسبت به بنی امیه و شکایت از ظلم و تحقیر به خود گرفته و عداوتی مشترک در برابر استبداد و استعمار و صهیونیست و دیگر دشمنانشان می‌یابند و به ملامت جمعی از رژیم‌های مزدور غرب می‌پردازند. با این حال ممکن است اجزاء و عناصر این گفتمان به روشنی گویای حقیقت نبوده و از ترس خطر در لفافه و غیر مستقیم به این موضوعات بپردازند.

* * *



**ویژگیهای فولکلور
سوگواری حسینی**

